

ایمانی منطق

با

عقل و برهان

انتشارات نور جهان

فهرست مندرجات

پیشگفتار مترجم

بخش اول	آیا خدائی وجود دارد؟
بخش دوم	آیا معجزه امکان پذیر است؟
بخش سوم	چرا خدا اجازه میدهد رنج و بدبختی دامنگیر انسان شود؟
بخش چهارم	آیا علم با کتابمقدس مغایر است؟
بخش پنجم	آیا کتابمقدس کلام خدا است؟
بخش ششم	آیا اسناد کتابمقدس، معتبر هستند؟
بخش هفتم	باستانشناسی در خصوص کتابمقدس چه میگوید؟
بخش هشتم	آیا مسیحیت منطقی است؟
بخش نهم	آیا مسیح از مردگان برخاست؟
بخش دهم	آیا مسیح خداست؟
بخش یازدهم	آیا تجربه مسیحیان معتبر است؟
بخش دوازدهم	آیا مسیحیت با سایر ادیان فرق دارد؟

پیشگفتار مترجم

کسانی که کتاب « چرا مسیحی نیستم » فیلسوف فقید « برتراندر اسل » را مطالعه کرده اند، و نیز عده ای هم که فقط درباره اش شنیده اند، شاید بخیال اینکه فلاسفه در قضاوت خود دچار اشتباه نمی شوند، عقاید وی را مبنی بر عدم وجود خدا می پذیرند. لکن بررسی تاریخ زندگی فلاسفه، از سقراط تا راسل، نشان می دهند که عقاید آنان همواره با ظهور فیلسوف بعدی دستخوش، تکامل دگرگونی و گاهی هم بطلان کامل گردیده است. برخی از این فلاسفه منکر وجود خدا بوده اند و بقیه نیز وجود او را انکار ناپذیر و لازم دانسته اند. بدیگر سخن ایمان به خدا به فیلسوف بودن یا نبودن بستگی ندارد.

در این کتاب، نویسنده صاحب نظر « پاول، ای . لیتل » با ارائه مدارک مستند از منابع گوناگون روانشناسی، فلسفی و علمی کوشیده است به پرسشهای ژرف در مورد مسیحیت و خداشناسی پاسخ گوید نگاهی به فهرست کافی است ارزش این کتاب را در نوع خود نشان دهد.

تمام کسانی که در مورد مسیحیت با مسائل بغرنج و مشکوک روبرو میشوند لازم است این کتاب را بخوانند تا روزنه های ایمان و بصیرت در قلب آنها گشوده شده حق را از دروغ تمیز دهند. و نیز این کتاب برای مسیحیانی نوشته شده که در تکاپوی یافتن دلایل منطقی و علمی جهت معتقدات خود هستند تا بتوانند سبب امید خود را بیان کنند : « پیوسته مستعد باشید تا هر که سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد او را جواب دهید » (انجیل شریف، رساله اول پطرس رسول باب سوم آیه ۱۵).

بخش اول

آیا خدائی وجود دارد؟

تا کنون در تاریخ بشر پرسشی ژرف تر از این که مستلزم جواب باشد عنوان نگردیده است: « آیا خدائی وجود دارد؟ » این سئوالی است که هر انسان باید برای آن جوابی بیابد، و این جواب بر بسیاری چیزها دلالت خواهد نمود.

مارتیمر آدلر (Mortimer . Adler) (۱) راجع به خدا در کتاب « عقاید عالی » مبحثی دارد و خودش در مورد این مبحث معتقد است در آن محبت، تمام نویسندگان کتابهای معروف، بااستثنای برخی از ریاضیدانان و فیزیکدانان، معرفی شده اند. این قسمت چه از نظر تعداد مأخذ و چه از نظر تنوع (مطالب) طولانی ترین فصل کتاب میباشد. دلیل این امر بسیار روشن است. اغلب برداشتهای فکری و عملی بستگی به موضوع قبول یا رد وجود خدا دارد تا به موضوعات دیگر. وی سپس به شرح جنبه های علمی آن میپردازد:

(۱) M. A یکنفر یهودی میباشد. در این کتاب از نگارشهای نویسندگان غیر مسیحی نیز استفاده شده است.

« مساله کلی حیات بشر از این امر ناشی میشود که آیا انسان خود را وجود برتر جهان هستی میداند، یا به وجودی که مافوق او هست اعتقاد دارد و او را مورد تکریم یا محبت قرار میدهد؟ و اگر وجودی مافوق است آیا باید به مقابله با او درآمد یا در مقابلش سر تعظیم فرود آورد؟ در این بین کسانی که به قدرت مافوق اعتقاد دارند، این امر حائز اهمیت است که آیا این نیروی برتر فقط اسمش خداست - وجود فلسف - یا اینکه خدای زنده ای است که انسان او را با اعمال پرهیزکارانه و رسومات مذهبی میپرستد. » (۱)

نخست باید دانست که ممکن نیست خدا را با روشهای علمی « ثابت » کرد. همانگونه که شما ناپلئون را نمیتوانید به این شیوه ثابت کنید. دلیلش سرشت تاریخ و محدودیتهای روش علمی میباشد. بعبارت دیگر برای اینکه بتوان امری را با روشهای علمی « ثابت » کرد، لازم است که آن امر قابل تکرار باشد هیچکس نمیتواند کشف تازه ای را بر اساس فقط یکبار آزمایش عرضه دارد، ولی طبیعت تاریخ این است که مواد آن غیر قابل تکرار میباشد؛ بطوریکه هیچکس قادر نیست ابتدای آفرینش کائنات را برگرداند، یا ظهور ناپلئون را موجب شود، یا باعث تکرار قتل لینکلن گردد، یا مصلوب شدن عیسی مسیح را فراهم آورد. ولی با این وجود می بینم که « ثابت » نشدن این وقایع تاریخی بعلت عدم تکرار آنها، باعث نمیشود واقعیت آنها را تکذیب شود.

در خارج از حوزه اثباتی علمی مسائل واقعی بسیاری وجود دارند، روشهای علمی تنها در مورد مسائل قیاسی صادقند. مثلا هیچکس هرگز وزنی برای میزان محبت و عدالت تعیین نکرده، ولی انکار وجود این عوامل کار ابلهانه ای است. اگر در صدد باشیم خدا را از طریق روشهای علمی ثابت کنیم درست مثل این است که بخواهیم برای اندازه گیری را دیو اکتیویته. از تلفن استفاده کنیم. بزبانی دیگر این دو برای یکدیگر ساخته نشده اند. پژوهش های اخیر علم انسان شناسی نشان داده است که امروزه در بین دورترین و عقب افتاده ترین قبایل بدوی یک ایمان کلی به خدا وجود دارد. در تاریخ کهن و افسانه های تمام ملل دنیا عقیده اصلی این بود که یک خدا وجود داشت و او آفریننده همه بود. چنین بنظر میرسد که حتی در ضمیر کسانی که امروزه اعتقاد به چندین خدا دارند زمانی یک خدای اصلی وجود داشته است. پژوهشهای پنجاه سال اخیر نمایشگر منسوخ شدن موضوع تکامل دین است. بر اساس اصول تکامل دین، یکتاپرستی فقط اوج تکامل مذهب است که در ابتدا بصورت پرستش خدایان بوده است. ولی کاملا آشکار است که پیشینیان در هر کجا که بودند به خدای مجید یکتا اعتقاد داشته اند. (۲)

(۱) Adler , mortimer. Volume 2 . P . 561 . Great Booksof the western world

(۲) Zwemer samuel . The Origin of Religion

فعلاً برای نتیجه‌گیری همینقدر کافی است بدانیم که اکثریت مردم در تمام زمانها و همه مکانها، به یک نوع خدا یا خدایانی اعتقاد داشته‌اند، اگر چه این امر بهیچوجه یک دلیل نهائی نیست. ولی برای پاسخ به پرسش مورد نظر طرح آن بيمورد نمی‌نماید.

در ضمن نباید از رابطه علت نیز غافل ماند، هیچ معلولی بدون علت نیست. انسانها و حتی تمام کائنات معلول هستند و باید علتی داشته باشند. علت غائی‌ها علتی است که معلول دیگری نیست و آن خداست. براتراند راسل (Bertrand Russell) در کتاب خود «چرا مسیحی نیستم» حرف جالبی زده است. او میگوید وقتی بچه بود در مقابل سؤالاتی که در مورد هستی میکرد، جواب می‌شنید «خدا». و او با درماندگی میپرسید «خوب، چه کسی خدا را بوجود آورده است؟» و وقتی جوابی نمی‌شنید بقول خودش میگوید «تمام ایمان من فرو میریخت! «چه حماقتی. خدا ابدی است و از کسی زاده نشده است. اگر او مخلوق بود، دیگر نمیتوانست خدا باشد.

برای گسترش این مبحث لازم است نظم و ترتیب عالم هستی نیز در نظر گرفته شود. هیچکس قبول نمیکند که یک ساعت جیبی بدون دخالت سازنده‌ای باشعور بوجود آمده باشد، و چقدر مشکلتر است انسان باور کند که عالم هستی با پیچیدگی‌های بیشمار خود، اتفاقی بوجود آمده باشد؟ برای مثال، بدن انسان بدون شک ارگانیسم حیرت‌انگیز و پیچیده‌ای است - تشکیلات، طرح، و کارآئی آن بس عجیب است. آلبرت انشتین (Albert Einstein) که عموماً او را بعنوان بزرگترین دانشمند زمان پذیرفته‌اند آنقدر تحت تأثیر ارگانیسم بدن انسانی واقع شده بود که اظهار داشت: «دین من عبارت از ستایشی خاضعانه در برابر روحی برتر و نامحدودی است که حتی خود را در جزئیاتی اندک که میتوانیم آنرا با فکر محدود خود درک کنیم آشکار ساخته است. وجود نیروئی کامل و مستدل که در جهان هستی پیچیده آشکار شده، دایره عقیده مرا نسبت به خدا تشکیل میدهد.» (۱)

شواهد بسیاری وجود دارند که صحبت از طرح عالم هستی میکنند. نمیتوان قبول کرد که میمونی در چاپخانه بتواند حروف کتاب را بچیند. اگر نسخه‌ای از این کتاب را به ببینیم فوراً قضاوت خواهیم کرد که یک فکر متفکری مبادرت به چاپ آن کرده است. بهمین ترتیب با در نظر گرفتن ویژگیهای آب نمیتوان این مایع حیات را اتفاقی و بدون خالق متفکر دانست. برنارد رو (Bernard Ramm) در نقل از کلمات L. J. Hender برخی از این ویژگیها را بر می‌شمارد:

«درجه گرمای ویژه آب بالا است. بهمین دلیل واکنشهای شیمیائی در بدن (انسان) نسبتاً ثابت میماند، اگر گرمای ویژه آب کمتر بود، ما با کوچکترین فعالیتی که می‌کردیم «بجوش می‌آمدیم». اگر حرارت محلولی را ۱۰ درجه سانتی‌گراد بالا ببریم، واکنش آن دو برابر خواهد شد. در صورت فقدان این ویژگی آب، زندگی انسان با خطر مواجه میشد.

اقیانوسها بمنزله ترموستات (دستگاه تعدیل گرما) دنیا هستند. وقتی آب از حالت مایع به یخ تبدیل میشود، مقداری زیاد از دمای خود را از دست میدهد، و برای بخار شدن به انرژی زیادی محتاج است. بنابر این اقیانوسها گرمای آفتاب و سرمای یخبندان زمستان را مهار میکنند. اگر حرارت سطح کره زمین بوسیله اقیانوسها بحالت تعدیل و در یک حد معین نگهداشته نمیشد، انسان در اثر سرمای زیاد یا گرمای فوق العاده هلاک میشد.

« آب محلل کلی است اسید، باز و نمک را حل میکند. در سیمی نسبتاً بی خاصیت است بطوری که بدون اینکه در فعل و انفعالات شیمیایی دخالت کند بصورت کاتالیزر (واسطه) در آن عمل میکند. درخون حداقل ۶۴ ماده را بحالت محلول نگه میدارد. شاید اگر تعداد واقعی این مواد را میدانستیم باورمان نمیشد. اگر بجای آب حلال دیگری در کار بود، از این مواد خون تماماً لجن تمیزی بوجود میآورد! بدون وجود این ویژگی آب، زندگی آنطور که ما از آن برخورداریم وجود نمیداشت. » (۱)

آ. رندل شورت (A . Rendle Short) در مورد آب چنین اظهار نظر میکند: « به آسانی تجزیه نمیشود؛ میتواند بسیاری از مواد را حل کند؛ مواد خشک را با یکدیگر ترکیب میکند و آنها را نرم میسازد، در محلول نمکها هادی الکتریسیته است. آب در بدن جانداران نقش مهمی را ایفا میکند. در بین مایعات شناخته شده، تقریباً فقط آب است که وقتی سردش کنند، قبل از اینکه به نقطه انجماد برسد، در ۴ درجه سانتی گراد به حداکثر چگالی میرسد. این امر از دو نظر مهم است، یکی اینکه بموجب آن دریاچه ها و گودال های آب در سطح یخ میزنند نه از پائین به بالا، در نتیجه ماهی ها میتوانند در زمستان سرد به زندگی خود ادامه دهند. دوم اینکه این ویژگی در آبهای یخ بسته باعث ترکیدن سنگها میگردد، (و متأسفانه لوله های شهر ما هم از این نعمت بی بهره نمیانند !) و در نتیجه آنها را به خاک تبدیل میکند، صخره ها و دره های را صیقلی میدهد، و باعث رشد گیاهان میگردد. حرارت تبخیر آب در بین عناصر بی نظیر است. هنگامی که سطح آب در اثر تابش اشعه آفتاب گرم میشود، این خواص ویژه آب از ازدیاد دما جلوگیری میکنند. » (۲)

در خود زمین اثر طراحی مشهود است. « اگر کوچکتر از این بود، هوا در آن وجود نمیداشت (مانند مریخ و ماه)؛ اگر بزرگتر بود، هیدروژن در خوا بحالت آزاد وجود میداشت (مانند مشتری و زحل). در فاصله ای که تا خورشید دارد اشتباهی نیست - حتی یک تغییر جزئی باعث میشد هوایی اندازه گرم یا سرد بشود. ماه که احتمالاً باعث تشکیل برآمدگی ها و پستی های روی زمین شده است، در منظومه شمسی، ما بی نظیر است و اساس آن با اساس سایر اقمار نسبتاً کوچکتر فرق دارد. مایل بودن محور (زمین) سبب برقراری فصول چهارگانه شده و قس العهدا ».

(۱) Ramm Bernard The Christian view of Science and Scripture (page 148, 1955)

(۲) Short, A . Rendle Modera Discovery and the Bible (page 39 , 1949)

دونای (Du Nouy) میگوید « احتمال تشکیل تصادفی یک مولکول پروتئین نمونه که از ۳۰۰۰ اتم ساخته شده، به نسبت یک بر ۲/۰۲ x ۱۰ (به توان ۲۳۱) است که عملاً صفر میشود. حتی اگر عناصر لازم را با سرعت نور بحرکت درآوریم باز ۱۰ به توان ۲۳۴ میلیارد سال لازم است که مولکول پروتئین (مورد احتیاج) زندگی بدست آید، و دوران زندگی روی کره زمین در حدود ۲ میلیارد سال است . (۱)

برای ارائه مدارک بیشتر جهت اثبات طراحی زمین، قانون دوم ترمودینامیک را مثال میزنیم.

رم (Ramm) در این مورد چنین شرح میدهد: « در دنیا، برخی قسمتها گرمتر از سایر قسمتها میباشد. انتقال گرما همواره از مناطق گرمتر (پائین) بطرف مناطق سردتر میباشد هنگام جریان یافتن گرما از مناطق گرم به مناطق سردتر، هوا بطور معتدل در دنیا پخش میشود. اگر از سن دنیا زیاد گذشته باشد، قاعدتاً الان باید انرژی بطور یکنواخت در دنیا پخش شده باشد وجود اجسام داغ در دنیا نشان میدهد که هسته زمین در گذشته، در زمان معین بآتش کشیده شده است. این امر باید هنگام آفرینش یا هنگام برخی عملیات آفرینش اتفاق افتاده باشد. »

با توجه به این حقایق، میتوان با Ramm هم عقیده شد و این نتیجه را اتخاذ کرد که ۱۱ باب اول کتاب پیدایش (نخستین کتاب، کتاب مقدس) تاکنون باین اندازه در تاریخ علوم شهرت نداشته است. امروزه از مدارکی برخورداریم که توسط آن میتوانیم به لحظه ای از زمان و برخی از وقایع که نمایشگر قدمت دنیای ما هستند اشاره کنیم. بر اساس اطلاعات ذیقیمت موجود، تاریخ پیدایش دنیا را در حدود چهار الی پنج میلیارد سال قبل تخمین میزنند، نتیجه یک سلسله محاسبات نیز به همین رقم ختم شده است. با اطلاعات ناچیز حاضر، نمیتوان از دانشمندان توقع داشت سند قطعی در مورد آفرینش ارائه دهند. ولی نباید این امر را محال دانست. چه شاید روزی برسد که ما از فیزیک، نجوم، و فیزیک نجومی مدارک کافی جهت استدلال تاریخ دقیق پیدایش دنیا از دانشمندان حاصل نمائیم. در ضمن باید در نظر داشت که باب اول کتاب پیدایش مغایر با موازین علمی نیست. » (۲)

پولس رسول در این مورد مینویسد: « چونکه آنچه از خدا میتوان شناخت در ایشان ظاهر است، زیرا خدا آنرا برایشان ظاهر کرده است، زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سردی و الوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده میشود تا ایشان را عذری نباشد » (رساله به رومیان ۱ : ۱۹ و ۲۰). داود پیامبر در سه هزار سال پیش گفته است « آسمان جلال خدا را بیان میکند و فلک از عمل دستهایش خیر میدهد. » (مزمور ۱۹ : ۱).

متأسفانه تعصب اغلب اوقات روشن ترین قضایا را نادیده میگیرد. یک نمونه کاملاً مشخص از تعصبی که اساس علمی ندارد، اظهار نظر

(۱) Clark , R . E . D . , Creation (page 20 , 1946)

Ramm (۲)

J . W . N . Sullivan است مبنی بر اینکه خدا یگانه جوهر هستی نیست. مجله تایم، هنگام فوت نامبرده

نوشت که او یکی از چهار یا پنج تن از مفسرین علمی فیزیک برای مردم کم سواد دنیا بود. او گفته است که آغاز جریان تکامل سئوالی را مطرح میکند که هنوز هم بی جواب مانده است: جوهر حیات در این کره خاکی چیست؟ تا همین اواخر اکثر مردم به خالق الساعه (بوجد آمدن موجود زنده از غیر زنده) معتقد بودند. آنها فکر میکردند که مثلاً از گوشت گندیده، جانورانی ساده خود بخود بوجود می‌آمدند. ولی آزمایشات دقیق، بویژه آزمایشات پاستور، نشان داد که این برداشت نتیجه مشاهدات نادرست بوده است. و این امر که فقط حیات میتواند حیات ببخشد، صورت قانون کلی درآمد، و عملاً تا بحال ثابت شده که این تنها قضیه قابل قبول میباشد. ولی از آنجائی که این قضیه منجر به یک نوع عمل خارق العاده آفرینندگی میشود برخی دانشمندان در قبول آن باشکال برمیورند. این قضیه در قلمرو فکری حاضر، یکنوع استنباط ناخوشایند فلسفی ایجاد میکند، و مخالف گرایشی است که علم برای فرض دوام هستی دارد. قضیه مزبور گسیختگی غیر قابل و صفی را در تسلسل علیت ایجاد میکند و بهمین خاطر نمیتواند جزو موازین علمی باشد مگر اینکه غیر قابل رد و ناچار از قبول آن باشیم. بهمین دلیل است که اغلب دانشمندان ترجیح میدهند پیرو این عقیده باشند که زندگی، بطریق که هنوز ناشناخته است، بر اساس قوانین فیزیکی و شیمی، از ماده غیر آلی بوجود آمده است. « (۱)

در اینجا با مواردی روبرو هستیم که نشان میدهد چگونه برای انکار وجود خدا نیز ایمان لازم است. ایمان فرضی لازم برای اعتقاد به وجود خدا و نیز انکار وجود او میباشد.

جالب تر آنکه شواهدی که راهنمای علمی بوده اند الان مسیر مخالفی را طی میکنند، و علم قضیه مورد بحث را صرفاً بخاطر اینکه ناخوشایند است رد میکند!

در اینجا تذکر این نکته لازم است که گرچه در طبیعت آثار بسیاری از خدا وجود دارد، معذالک از طبیعت هرگز نمیتوان بطور کامل به واقعیت وجود خدا و کیفیت وجود او پی برد.

قرنها پیش این سؤال مطرح شده بود که: « آیا عمق های خدا را میتوان دریافت نمود، به کنه قادر مطلق توانی رسید. « (ایوب ۱۱ : ۷). جوابش خیر است! چه اگر خدا خود را بر ما مکشوف نسازد ما محکوم به سرگردانی و شک هستیم.

واضح است که امروزه در بین ایمانداران به خدا عقاید گوناگونی درباره کیفیت وجود او هست. مثلاً برخی خدا را مزاحم آسمانی میدانند که شادی مردم را به ماتم تبدیل میکند، آنها او را کسی میدانند که از کرسی آسمان مردم را دید میزند تا به به بیند چه کسی از زندگی لذت میبرد. و وقتی چنین شخصی را پیدا کرد داد میزند « قطعش کن! »

برخی دیگر فکر میکنند خدا پدر بزرگ آسمانی است که در تخت خود لم داده و دست به ریش خود میکشد و میگوید: « بچه هستند چکار میشود کرد؟ » این عده تصور میکنند که کارها در خاتمه خود بخود جور خواهد شد، و هرکاری که الان بکنند مهم نیست، و خدا همیشه همین رویه را نسبت به عموم مردم داشته است. در حالیکه عده دیگری او را توپ آتشین میدانند و ما را جرقه های کوچکی که بالاخره به توپ ملحق خواهند شد. و بالاخره عده ای نیز مانند انشتین خدا را یک نیرو و یا عقل میدانند.

هربرت اسپنسر (Herbert Spencer) یکی از مبلغین « مذهب پوچی » گذشته پس از تحقیقات دقیق مشاهده کرد که هیچ پرنده ای تا بحال از جو زمین خارج نشده است. بنابر این قیاس از مشاهدات خود نتیجه گرفت که امکان ندارد وجود فانی به ابدیت راه یابد. مشاهدات او درست بود. اما نتیجه ای که گرفت دور از حقیقت بود. او از یک امکان دیگر قضیه غافل ماند: ابدیت میتواند به فانی راه یابد. و البته این کاری است که خدا انجام داد.

بطوری که نویسنده رساله عبرانیان تشریح می کند « خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریقه های مختلف بوساطت انبیاء بیدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر بما بوساطت پسر خود متکلم شد. » (عبرانیان ۱ : ۱ و ۲)

سرتاسر تاریخ بشریت روشنگر پیشقدم شدن خدا برای ایجاد رابطه با انسان است. مکاشفه کامل او عبارت بود از تجلی او در شخص عیسی مسیح. در اینجا او بشکل شخصیت بشری که قابل درک ما باشد، در بین ما زندگی کرد. اگر شما بخواهید محبت خود را نسبت به دسته ای از مورچگان ابراز دارید، چه راهی را انتخاب خواهید کرد؟ مسلماً بهترین راه این است که مثل آنها مورچه بشوید. فقط از این طریق میتوانید وجود و چگونگی خود را بطرز کامل و مؤثر ابراز دارید. درست همین کار را خدا برای ما انجام داد.

بهترین و روشن ترین جواب برای این سؤال که ما چگونه میدانیم خدائی وجود دارد. این است که خدا بکره خاکی ما وارد شده است، جوابهای دیگر بمنزله اثر و نشانی میباشند که بوسیله تولد، زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح تأیید میگردند.

دلیل دیگر واقعیت وجود خدا، حضور روشن او در زندگی مردان و زنان امروز است. وقتی کسی به عیسی مسیح ایمان می آورد، در وجودش تغییرات اساسی پیدا میشود. و این تغییر نتیجتاً در اجتماع او نیز بچشم میخورد. یکی از جالبترین نمونه های این امر را ارنست گاردن (Ernest Gordon) که اکنون کشیش دانشگاه Princeton میباشد نگاشته است در کتاب خود (Valley of the Kwai) او شرح میدهد که چگونه در زمان جنگ جهانی دوم، زندانیان ژاپنی ها در شبه جزیره مالی حیوان صفت شده، خوراکی ها را از دست رفقای خود که از گرسنگی میمردند می قاپیدند. در چنین وضع درمانده ای، زندانیان فکر کردند بهتر است به مطالعه عهد جدید بپردازند.

از آنجائی که (Gordon) فارغ التحصیل دانشگاهی بود، از او خواستند که آنها را راهنمایی کند. بر اساس گفته خودش، او یک شاک بود. و نیز کسانی که او را برهبری انتخاب کردند بی ایمان بودند. با مطالعه مطالب بی آرایش و ساده عهد جدید، او و دوستانش عیسی مسیح را در زیبایی و قدرتش شناختند و باو ایمان آوردند. تغییر زندگی این گروه حیوان صفت، به یک گروه مهربان سرگذشت شگرف و نیرومندی است که نمایشگر واقعیت تجلی خدا در شخصیت عیسی مسیح است. امروزه بسیاری با حالتهای ساده تری همین واقعیت را تجربه کرده اند.

بنابر این شواهدی از قبیل آفرینش، تاریخ، و دوران فعلی زندگی دلالت بر وجود خدا و شناسائی او با تجربه شخصی میکند.

بخش دوم

آیا معجزه امکان پذیر است؟

« آیا واقعاً باور میکنید که یک ماهی بزرگ، یونس نبی را زنده بلعیده باشد؟ و آیا فکر میکنید مسیح واقعاً پنج هزار نفر را فقط با پنج نان و دو ماهی سیر کرده باشد؟ اینها نمونه سؤالاتی است که مردم این دوره و زمانه میپرسند آنان معتقدند که داستانهای کتاب مقدس را که در آنها صحبت از « معجزه » شده، باید شیوه های جالبی دانست که برای بیان و تعبیر مفاهیم روحانی مورد استفاده قرار میگیرند، و هرگز نباید این معجزات را واقعی تلقی کرد.

بهترین راه برای جوابگویی به بسیاری از سوالات آنست که از بحث درباره جزئیات دوری کرده به مسئله اصلی توجه کرد. این مطلب درباره مسأله معجزات نیز بویژه صادق است کسی که معجزات برایش مسأله غیر قابل قبولی شده معمولاً با یک معجزه ویژه ای سر و کار ندارد، بلکه اشکال او بطور کلی خود معجزه است که آیا امکان پذیر است یا نه. بطوری که با روشن ساختن مشکل ویژه وی، مسأله حل نخواهد شد. چون بهر تقدیر بحث بر میگردد به اصل کلی، یعنی امکان معجزات.

کسی که نمیتواند به معجزات اعتقاد پیدا کند، اصولاً پیشگویی انبیاء را نیز بی اساس میدانند. تمام این مسائل از ضعف ایمان به خدا ناشی میشود. بنابر این خود معجزات یا پیشگویی انبیاء گره کور مسأله نیستند، بلکه مفهوم کلی عقیده به وجود خداست، اگر وجود خدا برای ما مسأله حل شده ای باشد قبول معجزات کار آسانی است، زیرا خدا را قادر مطلق میدانیم، ولی اگر به وجود چنین خدائی معتقد نباشیم از پذیرش معجزات عاجز خواهیم بود و شاید هیچوقت به مفهوم آن پی نبریم.

تأثیر این موضوع را وقتی بیشتر احساس کردم که با یک استاد ژاپنی در مورد الوهیت مسیح گفتگو میکردیم. دوست ژاپنی من می گفت: « برای من قبول این مسأله که یک انسان میتواند خدا شود فوق العاده مشکل است. » به اشتباه او پی برده گفتم: « همینطور است « کینیچی »، من هم نمیتوانم این امر را بپذیرم، ولی میتوانم قبول کنم که خدا انسان شده باشد. « دوستم فوراً متوجه اختلاف موضوع شد و دیری نپائید که به مسیح ایمان آورد.

بنابر این مسأله اصلی این است که « آیا خدای قادر مطلق که آفریننده هستی است وجود دارد؟ » اگر معترف بوجود خدا باشیم، چندان اشکالی برای قبول معجزات که از خدا، واضح قانون طبیعی، سرمیزند نخواهیم داشت. برای بحث پیرامون معجزات لازم است به این مسأله اساسی توجه شود.

به نظر داوید هیوم (David Hume) و دیگران، معجزات عبارتند از تجاوز از قوانین طبیعی و بس. اگر این نظر درست باشد معنی آن این است که قانون طبیعی خداست و اگر خدای دیگری هم هست تابع قانون طبیعی است. در این صورت خدای مافوق طبیعت وجود ندارد.

در این عصر متحول علمی، مردم میکوشند به علم و قانون طبیعی جنبه نفسانی دهند، غافل از اینکه علم و قانون طبیعی صرفاً نتایج غیر نفسانی مشاهدات و تجربیات میباشد، حتی مسیحیان نیز به قانون طبیعی معتقدند - بدین صورت که موجودات تقریباً همیشه علت و معلول یکدیگرند. ولی این اعتقاد مانع دخالت حق و قدرت خدا در قانون طبیعی نمیکردد، بطوری که هر وقت و هر طور که خدا اراده کند در آن دخالت خواهد کرد. خدا در ماوراء و خارج از قانون طبیعی است و هیچوقت خدا مقید به قانون طبیعی نمیشود.

خدا علت العلل است. و قوانین نمیتوانند علت غائی موجودات باشند بلکه فقط وقایع را بیان میکنند.

براستی « معجزه » چیست؟ این واژه را امروز بطرز سبکی استعمال میکنند. اگر شاگرد تبدیلی در امتحانات مدرسه قبول شود میگوید « معجزه شد » یا اگر تیم فوتبال ضعیفی با تیم قوی دیگری بازی کند و با زدن چند گل بازی را ببرد میگوئیم « واقعاً معجزه کردند ! » این اصطلاح را وقتی بر زبان میرانیم که بخواهیم یک امر غیر عادی و غیر منتظره ای را بیان کنیم. و پرواضح است که با بیان آن قصد نداریم اشاره به قدرت قادر مطلق بنمائیم.

در کتاب مقدس واژه « معجزه » بمعنی دیگری آمده است. در اینجا معجزه عبارتست از عملی که از خدا صادر میشود و در حالت طبیعی موجودات دخالت کرده در آنها تغییر و تحول بوجود می آورد.

در ضمن در کتاب مقدس معجزات گوناگونی یافت میشوند که برخی از آنها را میتوان از لحاظ « طبیعی » نیز بیان کرد. مثلاً کنار رفتن آبهای دریای سرخ بعلت « طبیعی » بادهای شدید ارتفاعی بوده که توده آبها را به عقب رانده است. شاید این اتفاق بدون دخالت خدا نیز ممکن میبود؛ ولی معجزه واقعی در این است که آبها درست در لحظه ای که قوم اسرائیل به کناره دریا رسیدند از هم جدا شدند، و وقتی بهم آمدند که مصریان وارد آب شده و اسرائیلی ها از آن بیرون آمده بودند. این است دخالت اعجاز آور خدا !

از طرف دیگر، برای برخی معجزات دیگر نیز نمیتوان علت « طبیعی » قائل شد. هیچ قانون طبیعی که ما میشناسیم نمیتواند چگونگی زنده شدن ایلعازر و رستاخیز مسیح را تشریح کند. در مورد بسیاری از معجزات شفا نیز همینطور است. سابقاً سعی میکردند علت این نوع شفاه را با شیوه های علم روانپزشکی (بسیکو سوماتیک) بشناسند. امروزه میدانیم بسیاری از امراض از فکر سرچشمه می گیرند؛ بطوری که هرگاه اختلال روانی بیمار برطرف شود مرض جسمی او نیز بهبود میابد. برخی از صاحب نظران علم طب تخمین میزنند که هشتاد درصد امراض اجتماع تحت فشار، علل فکری و روانی دارند.

بدون تردید، در مورد بیماریانی نیز که مسیح شفا می بخشد، علت مزبور صدق میکند؛ ولی برخی از آنها نیز کاملاً از این قانون مستثنی بودند، مانند شفای مبروص. مسلماً نمیتوان برای این مرض نیز علت روانی قائل شد. جذامیانی که التیام می یافتند صرفاً از قدرت خدا فیض میبردند. مورد دیگر شفای امراض موروثی بود، مانند شفای کور مادر زاد (به

انجیل یوحنا باب ۹ مراجعه شود) این شخص کور زاده شده بود، بنابراین این نه نقص او فکری و روانی بود و نه بازیابی بینائی وی!

مورد فوق مبین اشتباه و استدلال غلط نظریه دیگری است که بین متفکران جدید رایج است. گفته شده پیشینیان آدمیانی جاهل، زود باور و خرافاتی بوده اند. آنان بسیاری از اتفاقات را جزء معجزات میدانستند در صورتی که با استفاده از علم جدید ما میدانیم که آنها معجزات نبودند بلکه پدیده هائی که مردم آن زمان از درکشان عاجز بوده اند. برای مثال، اگر سوار جت شویم و در بالای سر قبیله ای بدوی به پرواز درآئیم، ممکن است مردم قبیله بزمین افتاده این خدای پرنده فلزی آسمان را پرستش کنند، و این پدیده را که ناظر آن هستند معجزه ای تلقی کنند. ولی ما میدانیم که هواپیما صرفاً اختراعی است که در نتیجه کوششهای علمی دانشمندان ابداع گردیده است و هیچ معجزه ای در ساختن آن دخالت نداشته است.

این فرضیه که معجزات کتاب مقدس پدیده های طبیعی بیش نیستند، در وهله اول ظاهراً حق بجانب مینماید، ولی پس از اندک تأملی معلوم میشود که نمیتوان آنها را در مورد تمام معجزات صادق دانست. مثلاً در مورد کور مادر زاد مردمی که شاهد شفای او بودند اظهار داشتند کهتا آن زمان شنیده نشده که کور مادر زادی بینایی خود را باز یابد. ما هم امروزه بهیچوجه نمیتوانیم دلیل «طبیعی» معجزه مزبور را تشریح کنیم. آیا امروزه کسی میتواند چگونگی رستاخیز مسیح را از نظر قانون «طبیعی»، بهتر از مردم آن زمان که همزمان با وقوع حادثه بودند بیان کند؟ خیر! ملاحظه میفرمائید که نمیتوان از جنبه ی مافوق الطبیعه کتاب مقدس چشم پوشید.

لازم بتذکر است که معجزات با قانون طبیعی متضاد نیستند، بلکه معجزات پیش آمدهای غیر عادی هستند که از خدا ناشی میشوند. قوانین طبیعی نتایج کلی وقایع عادی هستند که آنها نیز از خدا صادر میشوند». (۱)

بین متفکران مسیحی دو نظریه در مورد رابطه معجزات با قوانین طبیعی وجود دارد. گروه اول معتقدند که معجزات از قوانین طبیعی «عالی تر» برخوردار دارند که هنوز بشر بآن دسترسی نیافته است، پرواضح است که با وجود اکتشافات جدید علمی، هنوز بشر در کرانه اقیانوسی از ابهام و اسرار علمی ایستاده است. بر اساس این فرضیه، وقتی دانش بشر افزون تر شود، آنگاه او خواهد دانست که این معجزات در واقع پدیده های قوانین طبیعی عالی تری بوده اند که قبلاً برای او پوشیده بود.

بر اساس فرهنگ علمی نوین، در «قانون» ترتیب وجود دارد، و قانون بطور یک نواخت عمل میکند.

اگر معجزات را نتیجه «قانون» عالی تر بدانیم، در آن صورت واژه «قانون» در تعریف فوق نمی گنجد.

بنظر گروه دوم متفکران مسیحی، معجزه عبارتست از آفرینش عمل عملی مؤثر و عالی که از قدرت مافوق الطبیعه خدا ناشی میشود. این عقیده از نظریه اولی صحیحتر مینماید.

معجزاتی که در کتاب مقدس ذکر شده اند، برخلاف داستانهای اعجاز آوری که در کتب بت پرستان و سایر ادیان یافت میشوند، بی معنی و خیالی نیستند، و در آنها کلمات بی ربط و پراکنده و بی دلیل مشاهده نمیشود، بلکه کلماتی در آنها هست که ترتیبی روشن و هدفی معین در آنها بچشم میخورد.

معجزات کتاب مقدس به سه دوره تقسیم میشوند: خروج (مهاجرت قوم اسرائیل)؛ انبیاپی که اسرائیل را هدایت میکردند؛ زمان مسیح و کلیسای نخستین هدفی که این معجزات داشته اند همواره عبارت بوده از تحکیم ایمان و تأیید پیام و پیامبر، و یا ظاهر ساختن محبت خدا بوسیله تسکین و درمان درد و مرض. لازم بتذکر است که این معجزات مانند نمایش جادوگران جهت سرگرم ساختن مردم بکار نمیرفتند. معجزات هیچگاه جهت احراز شهرت، سود و قدرت انجام نمیگرفتند. طوری که در مورد آزمایش مسیح در بیابان ملاحظه میشود. شیطان کوشش میکرد مسیح را وادارد تا قدرتش را برای احراز این عوامل بکار برد، ولی مسیح با صراحت پیشنهاد او را رد کرد. مسیح بارها برای تأیید پیام خود از معجزات استفاده میکرد. هنگامی که با درخواست یهودیان مبنی بر اینکه او مسیح موعود بود یا نه، جواب داد که « بشما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی را که باسم پدر خود بجا می آورم آنها برای من شهادت میدهند. » (یوحنا ۱۰ : ۲۵) باز او میفرماید اگر در مورد ادعاهای وی شک دارند لاف « بسبب آن اعمال » بوی ایمان داشته باشند (یوحنا ۱۴ : ۱۱).

خدا پیام رسولان تازه کار را بوسیله نشانه ها و معجزات تأیید میکرد.

اغلب این سؤال پیش آمده که « اگر خدا در آن زمان معجزات انجام میداد، چرا حالا این کار را نمیکند؟ اگر من معجزه می دیدم حتماً ایمان می آوردم » مسیح به این مسأله جواب داده است. مرد ثروتمندی که در جهنم عذاب می کشید به ابراهیم التماس کرد تا وی را رخصت دهد تا نزد پنج برادر خود رفته آنان را از عذاب جهنم آگاه سازد تا مانند او گرفتار آن نشوند. ابراهیم بوی گفت که برادرانش کتاب مقدس را دارند. ولی آن شخص اصرار میکرد که اگر کسی از مردگان زنده شود برادرانش در اثر این معجزه ایمان می آورند. ابراهیم جوابی باین خواهش وی داد که امروز هم میتواند پاسخگوی بسیاری از سوالات در این مورد باشد: « موسی و انبیاء را دارند... هرگاه موسی و انبیاء را نشنوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد هدایت نخواهند پذیرفت (باور نخواهند کرد). (انجیل لوقا باب ۱۶) امروزه هم بسیاری پایه استدلال خود را آنچنان بر منطق خشک قرار داده اند که بهیچوجه امکان معجزات را قبول ندارند. از آنجائی که میدانند معجزات وجود ندارد، هیچ نوع شهادت و مدرکی، ولو هر اندازه بزرگ باشد، آنها را قانع نخواهد کرد که حتی یک معجزه اتفاق افتاده است. زیرا فقط دلیل طبیعی برای اقامه حجت میپذیرند.

امروزه مشاهده معجزات برای ما ضروری نیست، زیرا مدرک معتبر وقوع معجزات گذشته در دست است. چنانکه « رام » اظهار میدارد: « اگر معجزات قابل لمس یا درک مادی باشند، میتوانند مورد شهادت قرار گیرند. اگر باندازه کافی تأیید شوند، شهادت نوشته شده درباره آنها همان اصالت مدرکی را دارد که تجربه مشاهده واقعه دارا است. »

هر دادگاهی در دنیا بر مبنای شهادت معتبر شفاهی یا کتبی عمل میکنند. « اگر یوحنا بر زنده شدن ایلعازر گواه بوده، و در حالی که حافظه اش جهت یادآوری موضوع آمادگی داشته، با صداقت به نگارش واقعه پرداخته باشد، باید نوشته او را طوری تلقی کرد که گویا ما خود شاهد واقعه بوده ایم. » (۱) سپس Ramm برای اینکه ثابت کند که معجزات از شواهد کافی برخوردارند دلیلی چند بر می شمارد که در اینجا بطور خلاصه آنها را بیان میکنیم :

نخست، معجزات بسیاری در حضور مردم انجام گرفته است. این معجزات در خلوت و فقط در حضور دو سه نفر که خیرگزاران آنها بودند، بوقوع نیبوسته است. بنابر این همیشه فرصت پژوهش و سنجش معجزات وجود داشته است و عجیب اینکه مخالفان مسیح هرگز واقعیت معجزات او را انکار نکردند، آنان معجزات وی را یا به شیطان نسبت میدادند و یا اینکه در صدد از بین بردن شواهد برمی آمدند، برطوری که در مورد زنده شدن ایلعازر میخوانیم: « آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند زیرا که بسیاری از یهود بسبب او میرفتند و به عیسی ایمان می آوردند » (یوحنا ۱۲ : ۱۰ و ۱۱).

دوم، برخی از معجزات در حضور بی ایمانان انجام میگرفت. معمولاً در مورد معجزاتی که بوسیله گروههای مذهبی و غیره بوقوع می پیوندند گفته شده که اگر در جمع آنها اشخاص شکاک و کافر وجود داشته باشند معجزه انجام نمیگیرد، در صورتیکه در مورد مسیح این چنین نبود.

سوم، معجزات عیسی از انواع مختلف و از زمانهای گوناگون برخوردار بودند. تسلط او بر عناصر طبیعت را در معجزه تبدیل آب به شراب، قدرتش بر مرض در شفای اشخاص جذامی و نابینا، قدرت وی بر دیوها را در اخراج آنها از افراد، ملاحظه می کنیم. مسیح از قدرت دانایی مافوق طبیعت نیز برخوردار بود، بطوری که فهمید تننائیل در زیر درخت انجیر نشسته بود (بدون اینکه او را دیده باشد) (رجوع شود به انجیل یوحنا باب اول آیات ۴۳ الی ۵۱) قدرت آفرینندگی وی توانست پنج هزار نفر را با چند ماهی نان سیر کند، و با زنده ساختن ایلعازر و دیگران قدرت خود را بر مرگ نیز نشان داد.

چهارم، شهادت معتبر اشخاص شفا یافته در دسترس ماست. همانطور که در بالا اشاره شد در مورد ایلعازر هیچگونه احتمال درمان از طریق « پسیکوسوماتیک » یا هر نوع درمان دیگر وجود ندارد.

پنجم، نباید بخاطر معجزات افراطی بت پرستان، از اهمیت معجزات کتاب مقدس کاسته شود» در ادیان غیر مسیحی، معجزات هر دین مورد قبول پیروان آن دین است، بخاطر اینکه خود دین بوسیله آنان پذیرفته شده است. اما در مسیحیت معجزات جزء لاینفک دین محسوب میشوند. بطوری که کتاب مقدس شرح میدهد قوم اسرائیل در نتیجه معجزاتی چند در صحنه تاریخ ظاهر شد، اعطای شریعت موسی از عجایب مافوق الطبیعه بود و اغلب انبیاء به دلیل داشتن قدرت معجزه بعنوان پیامبران خدا شناخته میشدند. مسیح نه فقط موعظه میکرد، بلکه معجزات نیز بعمل می آورد؛ و رسولان وی نیز از انجام دادن معجزات غافل نبودند. در هر صورت معجزه صحت دین مسیح را تصدیق میکرد « (۲)

(۱) Ramm, pp 140. 141

(۲) Ramm, p . 142 . 143

سی . اس لوئیس (C . S . Lewis) اظهار میدارد: « بنظر من اگر معجزات از اصول آئین هندو و تا اندازه ای از اصول اسلام حذف شود لطمه ای به آنها وارد نخواهد شد، ولی اگر چنین امری در مورد مسیحیت که خود سرگذشت معجزه بزرگ است انجام گیرد، دیگر چیزی از آن باقی نخواهد ماند و مفهوم کلی خود را از دست خواهد داد » (۱)

باید متذکر شد معجزاتی که در سایر کتب نگارش یافته اند، از ترتیب و شأن و انگیزه ای که در معجزات کتاب مقدس مشاهده میشود برخوردار نیستند، و بویژه اینکه مانند معجزات کتاب مقدس مدارک موثقی ندارند. تا اندازه ای در مورد مدارک معتبر تاریخی کتاب مقدس بعداً صحبت خواهد شد. اگر این پژوهشها برای کشف مدارک تاریخی معجزاتی که در کتب بت پرستان نگاشته شده بعمل آید، دیری نخواهد پائید که بی اعتبار بودن آنها معلوم خواهد شد پرواضح است که اثبات بدل بودن سایر معجزات تأثیری در معجزات کتاب مقدس ندارد، و ساختگی بودن بعضی معجزات نمیتواند دلیل قلابی بودن تمام معجزات باشد. همانطوری که کشف چند سکه بدل دلیل بر قلب بودن تمام سکه های دنیا نیست.

برخی کوشیده اند معجزات را بعنوان داستانهای اغراق آمیز جلوه دهند. چون معتقدند که انسان در تعریف یک واقعه که خود از آن متأثر است معمولاً دقت کافی بخرج نمیدهند، بنابر این واقعه ای را که از نظر یک انسان ناظر معتبر بحساب میآید نمیتوان مصون از خطا دانست، در نتیجه معجزات کتاب مقدس نیز که بوسیله ناظران واقعه نگارش یافته از دقت کافی برخوردار نیستند و نتیجه خطای باصره میباشند، پس آنها را میتوان از سایر مطالب کتاب مقدس حذف کرد.

طرز استدلال فوق با ذکر مثالی از طرز کار دادگاه به آسانی تکذیب میشود. در یک دادگاه باوجود جایز الخطا بودن انسان، هنوز هم شاهدان عینی در ارائه اطلاعات رل اساسی ایفا میکنند. و گرچه (مثلاً در مورد تصادف) شاهدان حادثه در تعریف جزئیات صحنه تصادف از نظر سرعت خودرو، زمان تصادف و غیره با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، ولی نمیشود بخاطر این اختلاف نظرها بکلی حادثه تصادف را منکر شد. بطوری که Ramm اظهار میدارد، خودروهای آسیب دیده و سرنشینان مصدوم، دلیل انکار ناپذیری هستند که بوسیله آنها همگی اتفاق افتادن تصادف را تصدیق میکنند. (۲)

در بحثهایی نظیر موضوع معتبر نبودن شهادات شاهدان عینی، باید از محدودیت های بحث برای تکذیب آن استفاده کرد. بطوری که گاهی چنین بحثهای نادرست خود نظریات خودشان را رد میکنند. مثلاً، کسانی که میکوشند بوسیله پژوهشهای خود معتبر نبودن شهادت انسان را ثابت کنند، مجبورند همین نظریه خود را نیز بی اعتبار و بی ارزش بدانند، چون این نظریه را از طریق آزمایشات و شهادات انسانی کسب کرده اند، در صورتی که شهادت انسانی بنظر آنها مطرود است.

Lewis, C . S – Miracles P . 83. New York (۱)

Ramm. P . 160(۲)

عقیده غلط دیگری که گاهی رواج پیدا می کند آن است که معجزات انجیل را باید از کتاب حذف کرد، بخاطر اینکه آنها بوسیله شاگردانی که به مسیح ایمان داشتند بیان شده اند، نه بوسیله اشخاص « خارجی » ! ولی آیا این شاگردان نبودند که شاهد عینی صحنه معجزات بودند؟ بحث بر سر این نیست که نگارندگان معجزات شاگرد مسیح بوده اند، بلکه اینکه آیا آنان واقعیت را نوشته اند؟ بطوری که ملاحظه شد شهادت شاهدان عینی بهترین مدرک هستند است، و شاگردان حتی تا پای مرگ نیز کشانده شدند ولی هیچگاه برخلاف آنچه دیده بودند سخن نگفتند.

امروزه در یک هیچوقت واقعیت امر را تنها از عوامل خارجی کسب نمیکنند، و نیز از گوش دادن به شاهدان عینی، منجمله مصدومین حادثه بعثت اینکه شهادتشان ممکن است از روی « تعصب » باشد خودداری نمی کنند. در هر مورد مسأله اصلی صداقت است نه نزدیکی و داشتن ارتباط با حادثه.

از مطالب فوق چنین میتواند بر میآید که مسأله وجود معجزات بحثی است فلسفی نه عملی، زیرا علم فقط میتواند مدعی شود که معجزات در گسترش معمول طبیعت اتفاق نمی افتد، ولی هرگز نمیتواند آنها را « نهی کند »، زیرا قوانین طبیعی هیچ چیز را سبب نمیشوند و در نتیجه چیزی را نیز نهی نمیکنند، بلکه فقط شرح واقعه هستند، مسیحیت حتی قانون طبیعی را در بر میگیرد. « نظمی و ترتیبی که در امور روزانه طبیعت مشاهده میشود جزاً اساسی برای معجزات الهی بشمار میروند. اگر نظم طبیعی وجود نمیداشت آشکار ساختن معجزات مانند وضع قوانین طبیعی غیر ممکن میبود » (۱)

این علم نیست که امکان معجزات را انکار میکنند، بلکه فلسفه است. یک عالم مانند هر شخص دیگری فقط میتواند پرسد « آیا مدارک معجزات از نظر تاریخی معتبرند؟ »

بطوری که ملاحظه شد، معجزات کتاب مقدس جزء لاینفک رابطه ما با خدا میباشند نه ضمیمه ای که اهمیت چندانی ندارد. مسأله احتمال معجزات تماماً به قبول وجود خدا بستگی دارد، بطوری که اگر دومی مورد قبول باشد اولی نیز پذیرفته شده است. ناظم نظم جهان، واضح قادر مطلق قوانین طبیعی است که در ضمن قدرت خود را با انجام دادن کارهای مافوق الطبیعه نیز آشکار میسازد.

بخش سوم

چرا خدا اجازه میدهد رنج و بدبختی دامنگیر انسان شود؟

در این فصل به یکی از مسائل پیچیده عصر خود میپردازیم. مسائل مهمتر و بغرنج تر از مسائل معجزات نیز وجود دارند مانند: چرا مردم بی گناه باید رنج بکشند؟ چرا برخی اطفال معصوم نابینا دنیا می آیند؟ و یا چرا امیدهای زندگی اینقدر زود از بین میروند؟ چرا اینهمه مردم بی گناه و اطفال معصوم باید قربانی جنگها شوند؟

ظاهراً قضیه از دو حال خارج نیست: یا خدا قادر مطلق است ولی نیکوی مطاق نیست و یا او نیکوی مطلق است، ولی آنقدر قدرت ندارد که جلوب بدبختی را بگیرد و در نتیجه قادر مطلق نیست.

عموماً مردم خدا را مسبب و مسئول تمام بدبختی ها میدانند.

به این مسأله نمیتوان جواب ساده ای داد، و یا تنها با اظهار نظری آنرا حل کرد.

« غم دل سوخته را سوخته دل داند و بس » ولی بهتر تقدیر لازم است چند نکته را بخاطر سپرد.

هیچوقت نباید فراموش کرد که خدا انسان را بطور کامل آفرید، و در او بدی وجود نداشت. انسان قدرت انتخاب داشت که خدا را اطاعت کند و یا با اراده او مخالفت ورزد. اگر انسان از فرمان خدا سرپیچی نمیکرد، هیچوقت مشکلی پیش نمیآمد، و او در جوار خدا زندگی بی انتهایی را میگذراند، و از وجود خدا و آفرینش او لذت میبرد. نقشه خدا در ابتدای آفرینش انسان، همین بود. در واقع نسل آدم نیز نافرمانی میورزد. « بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و بگناه موت. و با ینگونه موت بر همه مردم طاری گشت از آنجائی که همه گناه کرده اند. » (رومیان ۵ : ۱۲). نکته لازم بتأکید این است که انسان مسئول گنااهش است نه خدا !

اغلب میپرسند، چرا خدا ما را طوری نیافرید که گناه نکنیم؟ در جواب باید گفت که خدا میتواندست ما را آنچنان بیافریند، اما در آنصورت، انسان نمیشدیم بلکه ماشین. آیا شما خوشتان می آمد با یک عروسک کوکی ازدواج بکنید؟ هرصبح و هرشب کوکش میکردید و صدائی از آن بیرون می آمد که « دوستت دارم » و بدین وسیله هرگز مشاجر، دعوا، و حرکتی که شما را ناراحت بکند وجود نمیداشت ! با این وجود چه کسی میخواهد باچنین موجودی زندگی کند؟ زندگی بدون عشق و محبت؟! محبت ارادی است خدا میتواندست ما را انسان ماشینی بیافریند، و آنوقت ما انسان واقعی آزاد نمی شدیم. بهر تقدیر خدا صلاح دید ما را همینطور که هستیم خلق کند، و ما هم باید واقعیت را بپذیریم.

در ضمن باید دانست که خدا اگر بخواهد میتواند بدی را ریشه کن سازد. ارمیای نبی میگوید: « از رأفتهای خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمتهای او بی زوال است » (مراثی ارمیاء ۳ : ۲۲).

زمانی خواهد رسید که او بدی را از بین خواهد برد. شیطان با تمام کارهایش تا ابد محکوم خواهد شد. در ضمن محبت خدا و فیض او در دنیا حکمفرماست و هنوز فرصت بخشش گناهان و رحمت الهی وجود دارد.

اگر خدا اقدام به سرکوب کردن بدی بنماید، آنرا بطور کامل انجام خواهد داد. ما میخواهیم جنگ نابود شود، ولی مایل نیستیم خود ما هم نابود شویم. اگر خدا بخواهد بدی را هم اکنون ریشه کن کند، آنرا بطور کامل بعمل خواهد آورد، به این ترتیب که دروغها و گناهان شخص، کمی محبت، غفلت ما از انجام دادن کار نیک، نیز شامل آن خواهد بود. فرض کنید خدا دستور بدهد که امشب، نیمه های شب، تمام بدی ها را از بین برود - چند نفر از ما بعد از نصف شب زنده خواهیم ماند؟

البته چاره ای برای مسأله بدی اندیشیده است. او بهترین بارزشتترین و مؤثر ترین شیوه را در این مورد بکار برده، فرزند خود را داده تا بخاطر مردم بدکار بمیرد. به این وسیله راه نجاتی برای انسان مهیا ساخته، تا از قصاص حتمی خدا بعلت گناه و شرارتش رستگار شود. و باز به این وسیله، وقتی انسان با عیسی مسیح رابطه شخصی ایجاد میکند، قدرت بدی در هم خواهد شکست. مرگ فداکارانه مسیح، جواب نهایی است به مسأله بدی در قیاس انفرادی.

بنا به اقتضای هستی، حرکات و اعمال افراد بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. هیچکس مستقل و جدا از دیگران نیست. در بازی شطرنج، اگر پس از هر حرکت مهره قانون بازی عوض شود، مفهوم بازی از بین خواهد رفت و شطرنج، بازی بی معنی خواهد بود. همانگونه اگر روابط موجود بین افراد تغییر کند، زندگی مفهوم خود را از دست میدهد.

بحث در مورد سرچشمه بدی ها انتها ندارد؛ و هیچکس نمیتواند جوابی کامل باین مسأله بدهد. این مسأله جزء « چیزهای مخفی (است که) از آن بهره خدای ما است » (تثنیه ۲۹ : ۲۹)

بدی واقعیتی است محض که با آن روبرو هستیم، و ناچار باید با آن دست بگریبان شویم.

یک قسمت از اشکال کار در این است که معنی کامل و اژه خوب را نمیدانیم و وقتی آنرا به خدا نسبت میدهیم مرتکب اشتباه میشویم هیو اون هاپکینس (Hugh Evan Hopkins) اظهار میدارد که جان استارت میل (John Stuart Mill) در مقاله معروفش بنام « طبیعت » بطور روشن، مسأله ای را پیش میکشد که متفکران هر دوران است بگریبان آن بوده اند : اگر در قانون آفرینش عدالت حکمفرما می بود و آفریننده نیز قدرت تام میداشت، باید هر کسی باندازه بدکاری و نیکوکاری خود، از بدبختی و خوشبختی که در دنیا وجود دارد برخوردار گردد، یکی بدشانس و دیگری خوش شانس نمیشد، شانس و استثنا در چنین دنیایی وجود نمیداشت، بلکه افراد مانند نقش آفرینان تئاتر سوژه اخلاقی کاملی را عرضه میداشتند. با وجود کلیه تئوریهای گوناگونی که تا بحال افراطیون مذهب و فلسفه در مورد « خوبی » ابراز داشته اند، هیچ قدرتی در طبیعت قادر نیست در یک زمان هم نیکو باشد و هم قادر مطلق.

اشکال اساسی مسأله در این عقیده است که خدای « نیک » هرکس را بر اساس شایستگی اش پاداش میدهد و برای خدا « قادر مطلق » هیچ اشکالی در این مورد وجود ندارد، این واقعیت که پاداش و تنبیه بمعنی خوشبختی و بدبختی، بطور غیر عادلانه به مردم میرسد، بعضی ها را بر آن میدارد که به نیکویی یا قدرت خدا شک کنند.

ولی اگر خدا بر اساس کردار هر شخص باوی رفتار میکرد خدای نیکویی میشد؟ اگر با شما اینطور رفتار میکرد چه؟ انجیل آنطور که در عهد عتیق راجع بآن پیشگوئی شده و در عهد جدید مشاهده میشود، نیکویی خدا را نه فقط در عدالت او، بلکه در محبت و رحمت و مهربانی وی نیز ظاهر میسازد. چقدر باید متشکر باشیم که « با ما وفاق گناهان ما عمل ننموده و بما بحسب خطایای ما جزا نداده است. زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلندتر است، بهمان قدر رحمت او بر ترسندگان عظیم است. » (مزمور ۱۰۳ : ۱۰ و ۱۱)

گاهی مفهوم نیک بودن خدا بر عقیده غلطی که بر اساس آن خوشبختی بزرگترین خوبی زندگی است، پایه گذاری شده است. در این مورد خوشبختی را راحتی دانسته اند. ولی باید دانست که خوشبختی واقعی و اصلی و ژرف، بالاتر از یک لحظه خوشی و لذت زودگذر است. زحمت باعث سلب خوشبختی واقعی نمیگردد. خدای دانای مطلق، میداند که گاهی برای اصلاح شخصیت ما لازم است زحماتی در زندگی ما ایجاد شود، و اگر از این زحمات شانه خالی کنیم، خوشی بزرگتری را از دست خواهیم داد. پطرس در این خصوص میگوید « و خدای همه فیضها که ما را بجلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده است. شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل و کامل و استوار و توانا خواهد ساخت » (۱ پطرس ۵ : ۱۰).

برای اینکه کمطور « میل » Mill از « پاداش عادلانه » خدا را بفهمیم، کافی است نگاهی به مذهب هندو بیافکنیم. قانون « کارما » Karma میگوید هر عملی که در زندگی امروز انجام میگیرد، در واقع نتیجه اعمال زندگی قبلی است. کوری، فقر، گرسنگی، نقص عضو، طرد از فرقه خود، و سایر بدبختی های اجتماعی، تنبیه کارهای زشتی است که شخص در زندگی قبلی آنها را بعمل آورده است. و در ضمن، هر نوع کوشش جهت کاستن و از بین بردن این دردها و بدبختی ها، بمنزله دخالت بیجا و توهین به روش منصفانه خدا خواهد بود. این عقیده هندوها یکی از علل عقب ماندگی آنان در طول تاریخ بوده است. گرچه عده ای از هندوهای روشنفکر در صدد پیشرفت و تحول اجتماع خود برآمده اند، معهدا برای آنان خیلی دشوار است که این ایده جدید را با تعلیمات قدیمی « کارما » Karma که اساس افکار و زندگی هندوها را تشکیل میدهد، وفق دهند.

کارما Karma به سادگی و وضوح رنج و بدبختی را نتیجه کارهای زشت گذشته شخص میداند.

آیا مسیحیت نیز رنج و بدبختی را تنبیه الهی میداند؟

معمولاً نخستین سؤالی که شخص معذب و بدبخت از خود میکند این است « چه بدی به مردم کرده ام که باین روز افتاده ام؟ » و اغلب عکس العمل دوستان شخص، آشکارا یا در نهان، نشان میدهد که آنان نیز دوست معذب خود را مستحق این تیره روزی میدانند. رفتار دوستان ایوب باوی، روشنگر این موضوع است. درد ایوب با شنیدن اظهارات دوستانش دو چندان شد.

از تعلیمات عهد جدید و عتیق چنین بر میآید که گر چه درد و رنج ممکن است تنبیه خدا باشد، ولی مواردی نیز پیش میآید که درد و رنج هیچ بستگی به گناه شخص ندارد. بطوری که نباید انتظار داشت که هر گناهی که از انسان سر میزند فوراً باین صورت تنبیه شود.

کسانی که فکر میکنند خدا احساسات لطیفی دارد و پدری است که هیچوقت بچه هایش را مجازات نمیکند، بهتر است به این آیه کتاب مقدس توجه کنند، « آنچه آدمی بکارد همانرا درو خواهد کرد. » (غلاطیان ۶ : ۷)، بیهوده عقاید غلط و متکبرانه در مورد خدا اتخاذ نکنند. خدا مریم را بخاطر شک کردن به قدرت رهبری برادرش موسی، که خدا او را رهبر ساخته بود، به جدام مبتلا ساخت. خدا جان پسر داود را که ثمره رابطه نامشروع وی با بتشبع بود گرفت. در این مورد باز هم نمونه هایی یافت می شود. در عهد جدید مرگ حنابیا و سفیره بعلت دروغگوئی و فریب و ریاکاری، نمونه تکان دهنده است. در این موارد علل بدبختی گناه است، ولی نه در تمام موارد. چنانچه خود مسیح نیز صریحاً باین مطلب اشاره کرد. شاگردان مسیح آشکارا از فلسفه « بدبختی بعلت گناه » دفاع میکردند، بطوری که وقتی یک روز با مردی که نابینا دنیا آمده بود روبرو شدند فوراً در صدد کشف جرم برآمدند که بدانند خود شخص نابینا گناه کرده است یا والدینش، که باین درد مبتلا

شده است. ولی مسیح بآنان گفت هیچکدام مسئول این بدبختی نیستند. « بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود » (یوحنا ۹ : ۳۱).

وقتی خبر رسید که بدستور پیلطس عده ای از ساکنان جلیل بقتل رسیده اند مسیح اظهار داشت که گناه جلیلیهائی که کشته شدند از گناه کسانی که زنده ماندند بزرگتر نبود. و باز در مورد ۱۸ نفری که در اثر سقوط برج سیلوآم بر آنان کشته شده بودند فرمود گناه آنان بزرگتر از گناه سایر ساکنان اورشلیم نبود. در هر دو مورد مسیح خطاب به شنوندگانش گفت « اگر توبه نکنید همگی شما همچنین هلاک خواهید شد » (لوقا ۱۳ : ۱ - ۳)

بنابر این کاملاً واضح است که اگر تراژدی و دردهای زندگی خود یا دیگری را صرفاً تنبیه خدا بدانیم قضاوت عجولانه و نادرستی کرده ایم. بعلاوه بر اساس اظهارات هپ کینس (Hopkins) از وقایع کتاب مقدس کاملاً پیداست که در موردی که بدبختی بعلت گناه بروز میکرد، برای شخص معذب مسأله کاملاً روشن بود که درد او در واقع تنبیه ای است.

در حقیقت، بر اساس اصول کلی کتاب مقدس، خدا بعد از دادن اخطار تنبیه میکند. در سراسر عهد عتیق مشاهده میشود که بارها خدا شفاعت کرده، مردم را از تنبیه آگاه میسازد. و مردم فقط موقعی تنبیه میشوند که بعد از شنیدن اخطار، بآن توجه نمیکردند. خدا بطور قاطع میفرماید: « من از مردن مرد شریر خوش نیستم ... ای خاندان اسرائیل بازگشت نمائید. از طریق های بد خویش بازگشت نمائید، چرا بمیرد. » (حزقیال ۳۳ : ۱۱)

همین مطلب در عهد جدید نیز بچشم میخورد، چه صحنه تکان دهنده ای از محبت و صبر خدا ! مسیح برای اورشلیم گریه میکند. « ای اورشلیم، اورشلیم ... چند مرتبه خواستم فرزندان ترا جمع کنم مثل مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع میکند و نخواستید. » (متی ۲۳ : ۳۷). پطرس نیز بطور واضح میگوید، « خداوند ... نمیخواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه بتوبه گرایند. » (۲ پطرس ۳ : ۹)

در مقابل سؤال « چطور ممکن است خدای نیکو مردم را به جهنم بفرستد؟ » باید جواب داد که از یک نظر خدا هیچکس را به جهنم نمیفرستد. بلکه هرکس خودش، خودش را روانه جهنم میکند. خدا منهای کوشش را نموده و هرچه برای بخشیده شدن، رستگاری، پاکی، و آمادگی ما برای بهشت لازم بود مهیا ساخته است و تنها یک کار مانده و آن اینست که ما این هدیه را بپذیریم. حال اگر هدیه را رد کنیم خدا هم مطابق انتخاب و تصمیم ما، با ما رفتار خواهد کرد. بهشت برای کسی که نمیخواهد در آن زندگی کند دوزخ است.

گرچه گاهی تنبیه خدا همراه با درد و ناراحتی است، ولی موارد احتمال دیگری نیز ممکن است در این امر دخیل باشند. چنانکه قبلاً ملاحظه شد، انسان باعث بروز گناه و مرگ در دنیا است؛ و نباید فراموش کرد، درد و رنجی که امروزه در دنیا هست بطور قابل ملاحظه ای بسبب گناه انسان ایجاد شده است. بعضی اوقات در بنای عمارت باعث فرو ریختن آن هنگام طوفان شدید میگردد، و در نتیجه خسارات مالی و جانی بیار می آورد. چند نفر تا بحال قربانی جنایت رانندگی افراد مست شده اند؟ خیانت، دروغ؛ دزدی، نفس پرستی که روشنگر ویژگیهای اجتماع امروزی ما هستند، حصاد تلخ درد و رنج را درو میکنند. نمیتوان در این مورد خدا را مقصر دانست ! به تمام بدبختی هائی که از گناه انسان سرچشمه میگیرند فکر کنید - چقدر زیاد هستند !

انسان در این دنیا تنها نیست. بوسیله مکاشفه خدا میدانیم که دشمن نیز وجود دارد که بنا به اقتضای زمان، به صورتهای مختلف آشکار میشود. بسته به موقعیت و هدفی که دارد ممکن است بصورت فرشته نو، یا شیر غران خود را ظاهر سازد. اسم این دشمن شیطان است و کسی است که باعث درماندگی ایوب شد. مسیح در مثال بذر خوب و کرکاس اشاره کرد که « کار دشمن است. » (متی ۱۳ : ۲۸). شیطان از خراب کردن خلقت خدا و ایجاد بدبختی لذت فراوان میبرد. گرچه خدا با اختیار محدودی داده است، ولی با این وجود شیطان نمیتواند به کسی که رابطه نزدیک با خدا دارد لطمه ای وارد کند. « با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد » (یعقوب ۴ : ۷). این آیه بما اطمینان می بخشد. بنابر این شیطان نیز مسبب برخی امراض و بدبختی ها در دنیای امروزی ما است.

برای یافتن جواب « سؤال چرا خدا به شیطان اجازه میدهد چنین مصیبت هائی را عارض انسان سازد؟ » بهتر است به جوابی که « رابینسون کروسو » به « فرایدی » داد، دقت کنید. آقای فرایدی میگوید: « خیلی خوب، تو میگوئی خدا که اینقدر قدرت دارد و اینقدر عظیم است آیا نمیتواند قوی تر از شیطان باشد؟ » رابینسون کروسو در جواب میگوید: « بله، بله آقای فرایدی، خدا خیلی قوی تر از شیطان است » آقای فرایدی باز میپرسد: « اگر اینطور است پس چرا خدا شیطان را نابود نمیکند که دیگر نتواند به شرارت ادامه دهد؟ » کروسو جواب میدهد: « بهتر است این را هم بپرسید که وقتی من و تو گناه می کنیم چرا خدا ما را نمیکشد؟ »

وقتی پیرامون دردها و آلام وارده تعمق میکنیم، خواه مادی و خواه معنوی، باید این نکته مهم را بخاطر بسپاریم که خدا قدرت دور دست و نامعینی نیست که بانسان و ناراحتی های او توجهی نداشته باشد. او نه فقط از درد انسان خبر دارد، بلکه آنرا احساس میکند. هیچ درد یا ناراحتی دامنگیر ما نمیشود، مگر اینکه از قلب و دستهای خدا گذشته باشد. هر قدر ناراحتی ما دردناک باشد، باید بخاطر داشته باشیم که خدا بیشتر از ما دردا احساس میکند. سخنان اشعیا نبی وقتی زحمات مسیح را پیشگویی میکند بسیار تسلی آمیز است. « خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده » (اشعیا ۵۳ : ۳). و نویسنده عبرانیان می افزاید « زیرا که چون خود عذاب کشیده تجربه دید استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید » (عبرانیان ۲ : ۱۸). و « رئیس کهنه ای نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود بلکه آزموده شده در هر چیز بمثال ما بدون گناه » (عبرانیان ۴ : ۱۵).

مسأله شیطان و بدبختی از مسائل رایج ما است. بویژه باظهور بمبهای اتمی و هیدروژنی این مسأله بصورت حادی درآمده است. باید اذعان کرد که جواب قطعی و ساده ای نداریم، ولی اصولی چند وجود دارند.

نخست اینکه، بر اساس اظهارات ج . بی فیلیپس (J . B . Phillips) بدی جزء لازم اراده آزاد انسان، که عطای خطیر خدا است، میباشد « خدا میتواندست ما را بشکل ماشین بیافریند، اما در آن صورت از آزادی انتخاب محروم بودیم که بدیهی است دیگر انسان نمی بودیم. بکار بردن آزادی انتخاب در مسیر بدی که ما آنرا « سقوط » انسان مینامیم، دلیل اصلی وجود بلا و بدبختی در دنیا است و انسان مسئول آن میباشد نه خدا. خدا میتواندست جلوی گناه را بگیرد، ولی با این عمل همه ما را از بین میبرد. جالب توجه است که منظور مسیحیت واقعی دخالت در قدرت اختیار انسان نیست، بلکه ایجاد تمایل و رضایت خاطر جهت انجام خوبی و اجتناب از بدی.

دوم، بیشتر دردهای دنیا در اثر تصمیمات شریرانه ای است که مردم اتخاذ می کنند جنایت آدمیان، روشنگر این حقیقت است. چه بدبختی هائی که در نتیجه تصمیمات غلطی که در امور دولتی و شغلی گرفته میشود دامنگیر اشخاصی

میگردد که هویتشان برای شخص تصمیم گیرنده کاملاً ناشناخته است. حتی گاهی بلاهای طبیعی نیز در اثر خطای انسان صورت میگیرد، وقتی که به اخطار خطر جزر و مد، آتشفشان، طوفان و غیره توجهی نمیکند.

سوم، برخی از زحمات – نه همه آنها – بمشیت خدا جهت قصاص و تنبیه عارض میشود. این مورد احتمالی را باید همیشه در نظر داشت. خدا اغلب این زحمات را بمنظور اصلاح و ایجاد شخصیت واقعی در انسان مجاز میداند، و خود شخص که در زحمت است میداند که بخاطر عملش این زحمات را می کشد.

چهارم، خدا دشمن سنگدلی چون شیطان دارد. گرچه شیطان در صلیب مسیح شکست خورده است، ولی اجازه دارد تا روز داوری به خرابکاری خود ادامه دهد، از مکاشفات و تجربیات پیداست که در دنیا نیروی شیطانی وجود دارد که قوی تر از نیروی انسان است.

پنجم، خدا خود متحمل دردناکترین فاجعه شده است و باقیمتی بی نهایت سنگین یعنی با دادن پسر خود، تلخی درد را چشیده است. وقتی خداوند عیسی مسیح را با آغوش باز قبول کنیم آنگاه نتایج بدی و مصیبت برای همیشه از ما رخت برمییند. گناه ما بخشیده میشود و ما از زندگی تازه ای برخوردار میشویم، و وقتی روح القدس صورت مسیح را در ما می بندد، آنگاه نیروئی کسب میکنیم تا آنچه را که درست است انتخاب کنیم.

شاید مشکل ترین آزمایش ایمان مسیحیان این باشد که قبول کنند خدا نیکوست. چون اغلب مسائلی پیش میآیند که ظاهراً خلاف این حقیقت را ثابت میکنند. هلموت تُلک (Helmut Thielecke) اهل هامبورگ باین مطلب اشاره میکند که وقتی با ذره بینی به تکه پارچه ای نگاه میکنیم، قسمتس از پارچه که در وسط قرار میگیرد روشن تر و قسمتی که در اطراف پارچه قرار دارد تار بنظر میرسد. در حالی که روشن بودن اطراف پارچه بستگی به داخل پارچه دارد که ما آنرا تماشا می کنیم. او میگوید زندگی مانند این پارچه است که اطراف آن بعلت حوادث و اتفاقاتی که از آنها سردر نمی آوریم، تیره و تار است. ولی برای مقابله با آنها باید به مرکز – صلیب مسیح – چشم بدوزیم. ما نباید با توجه به یکایک مشکلات بطور مجزا، در مورد نیکوئی خدا قضاوت کنیم. او بطور آشکار شخصیت خودش را بر صلیب بما تجلی نموده است. « او که پسر خود را دریخ نداشت بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه باوی همه چیز را بما نخواهد بخشید » (رومیان ۸ : ۳۲).

خدا هرگز از ما انتظار ندارد هرچیز را بفهمیم، کافی است باو اعتماد کنیم؛ همانگونه که ما انتظار داریم بچه ما به محبت ما اعتماد داشته باشد، ولو اینکه نداند چرا او را نزد دکتر می بریم و از ما قدردانی نکند.

هنگامی وجود ما از آرامش برخوردار میشود که درک کنیم از پیچیدگی های زندگی واراده خدا فقط قادریم چند تار نخ را به بینیم نه تمام آنرا.

آن موقع نفسی براحتی میکشیم و با خوشحالی سر تءنید فرود می آوریم که « بجهت آنانی که خدا را دوست دارند و بحسب اراده او خوانده شده اند همه چیز برای خیریت ایشان باهم در کار میباشند » (رومیان ۸ : ۸)

در هنگام زحمات گاهی اتفاق میافتد که عکس العمل ما – نه خود زحمات – باعث میشود برکت بیابیم و یا نیابیم. همان آفتابی که کره را آب میکند باعث سفت شدن گل هم میشود.

هرگاه با فیض خدا بتوانیم صحنه کامل زندگی را از طریق عدسی های ایمان بخدا مشاهده کنیم، آنگاه با حبقوق نبی همصدا شده میگوئیم: « اگرچه انجیر شکوفه نیاورد و میوه در موها یافت نشود و حاصل زیتون ضایع گردد و مزرعه ها آذوقه ندهد، و گله ها از آغل منقطع شود، و رمه ها در طویله ها نباشد، لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد، و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود. » (حبقوق ۳ : ۱۷ و ۱۸).

بخش چهارم

آیا علم با کتابمقدس مغایر است؟

جوابهاییکه به سوال فوق داده شده، بجای اینکه موضوع را روشن کند آنرا مشکلتر ساخته است. بیشتر تضادهای ظاهری بین علم و کتابمقدس از آنجائی سرچشمه میگیرند که اولاً از قول کتاب مقدس مطالبی را بیان میکنند که هیچ در آن یافت نمیشود، ثانیاً وقایع را از نظر فلسفیس تفسیر میکنند که این تفسیرها کاملاً از خود واقعیت مجزا هستند.

یم قسمت اشکال مسأله را مسیحیان خوش قلب اما ساده لوح تشکیل میدهند. که کتابمقدس را اشتباه تعبیر می کنند. یکی از اشتباهات تاریخی و نابخشودنی، زمان سنجی کتاب مقدس بود که طی آن اسقف جیمس آشر (James Ussher) (۱۵۸۱ – ۱۶۵۶) از معاصران شکسپیر، محاسباتی با نسب نامه های کتاب مقدس انجام داد و نتیجه گرفت که دنیا در سال ۴۰۰۴ قبل از میلاد بوجود آمده است.

بسیاری از غیر مسیحیان، از جمله فیلسوف معروف « لرد برتراند راسل » خیال کرده اند مسیحیان واقعاً معتقد به خلقت عالم در سال ۴۰۰۴ قبل از میلاد هستند، چند وقت پیش هنگامیکه از اردوی دانشگاهی یکی از ایلات غربی آمریکا دیدن میکردم به یک دانشجوی غیر مسیحی برخوردم. او داشت به ورقه سؤالات تستی درس جواب میداد که درباره تمدن غربی بود. یکی از سؤالات این بود « آیا بر اساس تعلیمات کتابمقدس دنیا در سال ۴۰۰۴ قبل از میلاد بوجود آمده ! » باو گفتم « حدس میزنم استاد شما مایل است جواب بله را برای این سؤال انتخاب کنید » جواب داد « همینطور است » از جیم یک جلد کتاب مقدس درآوردم و گفتم « ممکن است بگوئید در کجای کتاب مقدس این مطلب نوشته شده است؟ » جوان از اینکه نتوانست به سرعت تاریخ خلقت را در صفحه اول کتاب پیدایش بیابد تعجب کرد. دوست مسیحی همراهم سعی کرد او را یاری دهد و گفت « در صفحه ۳ است » هردوی آنها برای اولین بار فهمیدند که تاریخ اسقف آشر (Ussher) که در بسیاری از کتاب مقدس های انگلیسی (ولی نه در تمام چاپهای آن) یافت میشود، جزء متن اصلی کتاب مقدس نیست.

از سوی دیگر، برخی دانشمندان تمایل به گفتن مطالبی دارند که با واقعیت فاصله ای زیاد دارد، این مطالب بیان شده در واقع تفسیرهای فلسفی از اطلاعات اصلی میباشند که هیچوقت باندازه خود اطلاعات حائز اهمیت نیستند. متأسفانه شنونده یا خواننده این مطالب در فکر خود بندرت میتواند واقعیتی را از تفسیرها (عقاید فلسفی) تمیز دهد.

معمولاً گفته های یک دانشمند مورد قبول میافتد؛ حتی اگر مطالبی خارج از تخصص خود بگوید، باز مردم بگفتارهای وی همان احترامی را قائل میشوند که نسبت به اظهارات وی در زمینه تخصص وی قائل بودند. مثلاً آنتونی استاندن (Anthony Standen) اظهارات ر . س لول (R . S . Lull) استاد دیرین شناسی دانشگاه یال (Yale) را چنین بازگو میکند: « از زمان داروین به بعد، فرضیه تکامل بطور روزافزونی مورد تأیید عموم قرار گرفته است، و صاحب نظران و روشنفکران هیچ تردیدی ندارند که تکامل راه حل منطقی و قابل درک مآله خلقت است. گرچه از روش و چگونگی عمل اطمینان کامل نداریم، ولی میتوان یقین حاصل نمود که عمل تکامل با قوانین بزرگ طبیعی تطابق داشته، که هنوز برخی از این قوانین برای بشر پوشیده است، و شاید هم اصلاً قابل درک نباشد. » (۱)

مطلب فوق این سؤال را مطرح میکند که « اگر برخی از قوانین طبیعی هنوز ناشناخته هستند چگونه میتوانیم اطمینان حاصل کنیم که اصلاً چنین قوانینی وجود خارجی دارند؟ و اگر بعضی از آنها قابل فهم بشر نیستند چطور میدانیم که آنها با منطق سازگار هستند؟ »

اگر کسی گفته های کتاب مقدس و وقایع علمی را آنطور که هست قبول کند از بحث وجدال مصون خواهد

ماند.

مورد دیگری که اغلب باعث اختلاف شده این است که آیا آنچه که بوسیله روشهای علمی قابل اثبات نیستند، قابل قبول و واقعی هستند یا خیر؟ برخی دانسته یا ندانسته بر این عقیده اند که اگر اثبات یک قضیه بوسیله روشهای علمی در یک آزمایشگاه امکان پذیر نباشد، آن قضیه درست نیست و نمیتوان آنرا معتبر تلقی کرد. « کشفیات علم » در واقع « هدف » قرار گرفته و در نتیجه کامل و بی عیب تلقی میشوند؛ و مطالبی که باید با ایمان آنها را پذیرفت مورد سوء ظن میباشند.

ولی خوشبختانه علاوه بر روشهای علمی و آزمایشگاهی، شیوه های دیگری نیز وجود دارد که بوسیله آنها میتوان به واقعیت و دانش اصیل دست یافت. چگونگی عاشق شدن پسر و دختری را در نظر بگیرید مطمئناً این مرحله در یک آزمایشگاه و بوسیله برق یا باطری تنجم نمیگیرد، بلکه کسانی که این تجربه را داشته اند میتوانند بگویند که عاشق شدن واقعیت دارد یا خیر، بطوری که قبلاً اشاره شد، روشهای علمی صرفاً برای وقایعی مفید است که جنبه فیزیکی دارند. خدا واقعی است، سوا از دنیای طبیعی که علم آنرا مورد پژوهش قرار داده است. پژوهش های تجربی انسان شامل خدا نمیشود. او وجودی است که شخصیت خود را در محبت ظاهر ساخته تا انسان بتواند او را بشناسد.

ایمان زبانی به درک واقعیت وارد نمیسازد. در واقع خود علم بر فرضیه هائی استوار است که قبل از هر نوع تحقیق، قبول آن فرضیات مستلزم داشتن ایمان میباشد، برای مثال یکی از این فرضیات این است که عالم هستی از نظم و ترتیبی برخوردار است و عمل آن حساب شده است.

لازم بتذکر است، روشهای علمی که امروز در دنیا رایج است، در قرن شانزدهم وسیله جمعی از مسیحیان ابداع گردید. آنان مبانی یونانی را که مبنی بر شرک بوده و کائنات را بی نظم می دانستند رد کردند و اذعان داشتند که عالم هستی از نظم برخوردار است و میتوان آنرا مورد مطالعه قرار داد زیرا خالق دانا آنرا بوجود آورده است. آنها پژوهشهای خود را ادامه دادند، در حالی که مطمئن بودند از افکار خدا پیروی میکنند.

فرض تأیید نشده دیگری که فقط بوسیله ایمان باید آنرا پذیرفت عبارت است از اطمینان به حس درک بشر، بطوری که باید با ایمان قبول کرد که حواس ما بایستگی و شایستگی انتقال واقعیت هستی را دارند و ما را مستعد درک واقعیت مشاهدات خودمان میگردانند.

بنابر این مسیحیان معتقدند که علم وسیله ایست جهت درک اصالت چیزهای مادی و نیز واقعتهای معنوی، ولی راههای دیگر نیز برای کشف حقیقت وجود دارند. یک مسیحی، مانند یک عالم با ایمان و فرض سرو کار دارد. بطوری که این رویه او با عقل و منطق هیچ منافات ندارد. پرواضح است که مسیحیان دانشمند بسیاری در دنیا زیست می کنند و آنان خود را متفکرین اسکتسوفرنیک (نوعی اختلال روانی) بحساب نمی آورند، بلکه معتقدان بنیانگذار مسیحی علم جدید.

لازم بتذکر است که علم قادر نیست چیزهائی را که مورد سنجش آن قرار می گیرند ارزیابی کند. بسیاری از پیشروان علم متوجه شده اند که در خود علم چیز قابل توجهی نیست که آنان را در اجرای مقاصدشان یاری دهد. علم هیچگاه تضمین نمی کند که انرژی هسته ای در راه تخریب شهرها بکار میرود یا برای ریشه کنی سرطان. ارزیابی و تشخیص از قدرت علم خارج است.

بعلاوه علم فقط قادر است چگونگی یک عمل را بیان کند نه چرای آن را، و بهمین جهت هیچگاه بوسیله علم نمیتوان فهمید در عالم هستی منظوری هست یا خیر.

مقدار زیادی از اطلاعات گوناگون موجود مبتنی بر مکاشفه است، بطوری که بدون مکاشفه اطلاعات ما ناقص خواهند بود. کتاب مقدس اغلب چگونگی مطالب را شرح نمیدهد ولی بوضوح چرای آنها را ذکر میکند. و این بدان معنی نیست که مطالب کتاب مقدس از نظر تاریخی و علمی درست نیستند، بلکه نشانه اینست که کتاب مقدس اهمیت تاریخی و علمی نیز دارد.

بعضی ها اشتباهاً عقیده بخدائی را جهت تشریح مفهوم زندگی و اسرار حیات که هنوز برای بشر پوشیده است لازم دانسته اند؛ و دانشمندان بی ایمان نیز در جواب باین عقیده اشتباهاً اظهار میدارند « صبر کنید و کمی دیگر بما وقت بدهید تا از طریق علم و چگونگی عمل دنیای هستی را برایتان روشن سازیم. »

پیروان عقیده فوق نمیدانند که خدا علاوه بر اینکه آفریننده است، نگهدارنده و گرداننده نیز میباشد « او قبل از همه است و دروی همه چیز قیام دارد (قائم است). » (کولسیان ۱ : ۱۷). عالم هستی از هم خواهد پاشید اگر خدا آنرا نگه ندارد. دانستن اینکه چگونه عالم هستی نگهداری میشود با خود عمل نگهداری آن فرق دارد.

امروزه درباره امکان بوجود آوردن موجود زنده در لوله های آزمایشگاهی صحبت زیادی میشود (لازم بنذکر است، تصویری که شخص در زندگی دارد در توانائی او برای آفرینش زندگی تأثیر بسزائی دارد.) بعضی از مسیحیان ساده لوح میترسند اگر این واقعه باور نکردنی اتفاق بیافتد خدا از تخت خود بزیر خواهد افتاد. ولی اگر هم چنین پیش آمدی بوقوع بپیوندد چه نتیجه ای عاید میشود؟ چه مطلبی ثابت خواهد شد جز اینکه زندگی خود بخود ظاهر نشده بلکه حاصل مغز متفکری است. و حتی ساده لوح ترین شخص نیز خواهد فهمید که این « زندگی » نوین بطور اتفاقی و یا تأثیر متقابل عوامل بوجود نیامده بلکه زاده فکر و تلاش فرساینده در محیطی تحت مراقبت جدی بوده است. و بدین وسیله بوجود خدا معترف میشود. حتی با وجود چنین زندگی نوین آزمایشگاهی باز این سؤال پیش خواهد آمد که عناصر بکار رفته در موجود زنده آزمایشگاهی از کجا آمده اند؟ معقول ترین جواب این است که خدا آنها را آفریده است. اگر انسان واقعاً بتواند مثل خدا فکر کند نباید آفرینش موجود زنده آزمایشگاهی را غیر عملی بداند – ولی در این صورت نباید انسان را خدا تلقی کرد.

در مجامع فرهنگی، بااحتمال قوی هیچ مسأله ای بیشتر از فرضیه تکامل مورد بحث و جدل قرار نمیگیرد. عده ای معتقدند اگر شخص نظریه آفرینش را بطور کامل نپذیرد، کافر و پیرو تئوری تکامل است. بطور کامل نپذیرد، کافر و پیرو تئوری تکامل است.

هرگاه واژه « تکامل » بکار میرود باید دانست منظور چیست. چون تکامل خود از چندین نظریه تشکیل شده است.

نخستین نظریه، فلسفه ضد مسیحی و طبیعی فرضیه تکامل است، تکامل بعنوان فرضیه، از رشته زیست شناسی به سایر رشته ها نیز سرایت کرده است، بطوری که برای بسیاری بصورت فلسفه زندگی درآمده که از آن برای توجیه تاریخ و اجتماع و دین استفاده میکنند. هیچیک از مسیحیان این فرضیه تکامل را که توسعه پیدا کرده به فلسفه زندگی تبدیل شده است قبول ندارند و آنرا کاملاً رد میکنند.

باید دانست که تمام افرادی که بنحوی به فرضیه تکامل اعتقاد دارند، از این دسته نخست نیستند، چنانکه برخی از آنان این فرضیه را بشکل روحانی آن می پذیرند و بنا به تفسیر نوین تامیستیک (Thomist) تکامل روش کار خدا است و بدون وجود خدا، تکامل نیز وجود ندارد.

پیروان نظریه بعدی به تکاملی معتقدند که طی آن زندگی و عقل بطور معجزه آسا ظاهر شده اند، و زندگی از بدو پیدایش به درجات عالی تر رسیده اند، منتهی این درجات عالی تر در اثر تکامل اتفاقی بوجود نیامده اند بلکه پدیده ای نو ظهور و ناگهانی بوده اند.

برخی مسیحیان پیرو طریق تکامل الهی هستند چون بنظر آنان بین تکامل و اعتقادات مذهبی اختلافی وجود ندارد.

غرض از ارائه انواع مختلف فرضیه تکامل این بود که بدانید تمام آنها تکاملی که وجود خدا را انکار کند نیستند.

در بحث تکامل باید از دو مطلب افراطی بر حذر بود. یکی آنکه فرض تکامل قطعاً با ثبات رسیده و باید تعیباً آنرا پذیرفت و دیگر اینکه تکامل فقط فرضی است فاقد شواهد و مدارک اثباتی.

تئوریهای علمی، مبتنی بر عالی ترین درجه احتمالاتی هستند که بر اطلاعات موجود پایه گذاری شده اند و بهیچوجه مطلق و قطعی نیستند. علاوه بر این، علم همچون قطاری است که دائم در حرکت میباشد، بطوری که شناختههای دیروز آن، امروزه از فرضیه های طرد شده بشمار می آیند. بهمین دلیل نباید هر نوع فرضیه تکامل را شناخت نهایی زیست شناسی دانست. و باز بهمین دلیل « اثبات » کتاب مقدس بوسیله علم کار خطرناکی است. اگر کتاب مقدس را با علم امروزه وفق بدهیم، پس از ده سال دیگر وقتی علم تغییر کند، کتاب مقدس چه سرنوشتی خواهد داشت؟ پس باید عکسی این قضیه انجام شود یعنی علم را با کتاب مقدس وفق داد.

دانشمندان متفکر تکامل، پیچیده بودن موضوع را می پذیرند ولی معتقدند که باوجود برخی اختلافات ظاهری و مطالب نامفهوم باید « تکامل » را قبول کرد.

برای بیان نکته بالا لازم میدانم این مقاله جالب را بازگو کنم کرکوت (G . A . Kerkut) دانشمند فرضیه تکامل، عقیده دارد که بسیاری از دانشجویان امروزی بدون اینکه زحمت پژوهش بخود بدهند تسلیم مطالب درسی خود، بویژه فرضیه تکامل در زیست شناسی میشوند. دانشمند نامبرده چنین اظهار میدارد: « کارمن در چند سال اخیر، تدریس دانشجویان در جنبه های مختلف زیست شناسی بوده است. معمولاً در کلای از آنان درباره شواهد فرضیه تکامل سؤال میکنم و اغلب یکی به نمایندگی دیگران جواب میدهد که ... « بله استاد، شواهد آنرا میتوان در دیرین شناسی، آناتومی، رویان شناسی (جنین شناسی)، اصول طبقه بندی، و جغرافی پیدا کرد. « دانشجوی مذکور جواب کلمات را پشت سرهم طوطی وار بر زبان میراند و سپس می نشیند و با نگاهی پیروزمندانه به اطراف، آمادگی خود را برای سؤالی مشکلتری اعلام میکند، مثلاً سؤالی مانند « ماهیت شواهد انتخاب طبیعی در این زمینه چیست؟ » ولی در عوض من به سؤال خود در مورد تکامل ادامه میدهم.

از او میپرسم « فکر میکنی بهترین و عالی ترین جواب به مسأله چگونگی همبستگی حیوانات، تکامل باشد؟ « جواب میدهد « البته ! چرا که نه ! هیچ جواب دیگری وجود ندارد مگر جواب دینی که آنهم بطوری که فهمیده ام خداپرستان امروزی قبولش ندارند. «

« بنابر این علت به فرضیه تکامل اعتقاد داری چون فرضیه دیگری در این مورد وجود ندارد؟ « « اوه نه استاد ... همانطوری که گفتم بعلت شواهد موجود آنرا قبول میکنم. « از او میپرسم: « آیا کتابی در مورد مدارک تکامل خوانده ای؟ «

« بله آقا « و سپس شروع میکند به بر شمردن اسامی نویسندگان معروف کتب درسی. « و البته داروین جای خود دارد. «

« آیا کتاب داروین را خوانده ای؟ «

« بله آقا، ولی نه همه اش را «

« ۵۰ صفحه اول را چطور؟ «

« بله شاید کمی هم کمتر از آن «

« صحیح، پس با همین اندازه مطالعه شواهد کافی تکامل را بدست آورده ای؟ «

« بله استاد »

« خوب حالا اگر بخواهی واقعاً وارد یک بحث بشوی، نه فقط باید نکاتی را که بر له موضوع مورد بحث هستند بدانی بلکه باید از جنبه های مخالف آن نیز اطلاع داشته باشی. »

« بله استاد همینطور است. »

« خیلی خوب. پس لطفاً چند مورد از مدارکی که بر علیه تکامل هستند ذکر کن. »

« ولی استاد چنین مدارکی وجود ندارند. »

باینجا که میرسیم گفتگوی ما بسیار جدی میشود. دانشجو طوری بمن خیره میشود که انگار میخواهد مرا به بی انصافی متهم کند. ناراحتی او وقتی اوج میگیرد که بوی میفهمانم که فقط با حفظ کردن و بازگو کردن جدید ترین مطالب علمی نمیتوان دانشمند شد؛ و اینکه با این رفتار خود، او هم مانند دانشجویان مذهبی خواهد شد که مورد تمسخر واقع میشوند، باین ترتیب که هر مطلبی را که نمیتوانند با منطق درک کنند با ایمان آنرا قبول میکنند، و هرگاه از آنان سؤال شود فوراً به یک « کتاب خوب » اشاره میکنند مانند کتاب داروین (جالب است که اغلب فقط عنوان این کتابها را خوانده اند. کتابهایی که بیشتر از همه مورد بحث قرار میگیرند عبارتند از کتاب مقدس، اصل انواع، و ماتریالیسم و یا لکتیک و یا (Das Kapital)

به دانشجو توصیه کردم که به مطالعه شواهدی که بر له و علیه تکامل هستند بپردازند و آنها را بصورت مقاله ای درآورد. پس از یک هفته دانشجو با مقاله اش نزد من آمد. دانشجویان معمولاً مقالات خوبی مینویسند چون می دانند من بآسانی متقاعد نمیشوم. پس از اینکه مقاله مزبور در کلاس خوانده شد از او پرسیدم که چرا شواهدی بر علیه تکامل ذکر نکرده است، با لبخند جواب داد: « استاد، چندین کتاب را زیرورو کردم، ولی هیچ مدرکی بر علیه تکامل در کتابهای علمی پیدا نکردم. البته سراغ کتابهای مذهبی نرفتم چون میدانم آنها مورد نظر شما نبودند. » « بله همینطور است، من مدارک علمی خواسته بودم، » « ولی استاد حتی یک مورد هم پیدا نکردم، و این خود امتیازی است برای فرضیه تکامل. »

باو متذکر شدم که فرضیه جدیدی نیست و او میتواند به کتابی از Radi زیر عنوان « تاریخ فرضیه های زیست شناسی » رجوع کند. پس از اینکه دانشجویان اسم کتاب را برای مراجعه یادداشت کردند، به آنان گفتم:

« قبل از اینکه کسی فرضیه تکامل را بعنوان بهترین روش برای توجیه حیات موجودات زنده عصر جدید بپذیرد، لازم است قبلاً نتایج عقیده ای را تحقیق کند اغلب اوقات این فرضیه مثلاً اشاره به تکامل اسبها میکند و چون در این مورد ویژه قابل قبول شناخته شده، بدون اینکه هیچ دلیلی ارائه دهند. نتیجه میگیرند که فرضیه فوق در مورد سایر حیوانات نیز صادق و قابل قبول است.

بهر تقدیر، در بحث تکامل ۷ نکته را باید در نظر گرفت، که اغلب علمای تکامل فقط به نکته آخری توجه دارند و بقیه را به حساب نمی آورند.

« نخستین نکته این است که موجودات بیجان، موجودات جاندار را تولید کرده اند، یعنی خلق الساعه واقعیت

دارد.

« دوم، خلق الساعه فقط یکبار اتفاق افتاده است.

« سوم ... ویروسها، باکتریها، گیاهان، و حیوانات رابطه متقابل با یکدیگر دارند.

« چهارم ... جانوران تک سلولی تولید کننده جانوران چند سلولی بوده ند.

« پنجم ... تیره های مختلف بی مهرگان رابطه متقابل با یکدیگر دارند.

« ششم ... مهره داران از بی مهرگان بوجود آمده اند.

« هفتم مهره داران و ماهیها، دو زیستان را بوجود آوردند؛ و دو زیستان خزندگان؛ و خزندگان، پرندگان و پستانداران را تولید کردند. گاهی این ترتیب، بصورت دیگری نیز بیان میشود، یعنی پستانداران جدید و خزندگان از یک دسته هستند. و قس علیهذا ...

« بنظر من، طرفداران تئوری تکامل، این هفت فرض را برای شروع بحث تکامل لازم و معتبر میدانند، و در واقع تئوری عمومی تکامل از این فرضیات تشکیل یافته است.

« اولین نکته ای که میخواهیم یادآور شوم این است که (این هفت نکته بخودی خود ارزش تحقیق تجربی ندارند) آنها فقط روشنگر یک سری حوادثی هستند که امکان دارد در گذشته اتفاق افتاده باشند. بنابر این گرچه میتوان شباهتی بین آنها و شرایط زندگی امروزی یافت، ولی این شباهت دلیل بر این نیست که این فرضیات باید در گذشته اتفاق افتاده باشند. تمام آنها مدارک احتمالی برای تغییر موجودات میباشند. بطوری که نسبت دادن اصل خزندگان امروزی به پستانداران، چگونگی تغییر و تکامل پستانداران را روشن نمیسازد. متأسفانه ما خود نیز نمیتوانیم این تغییر را فراهم آوریم؛ بلکه برای فرضیات خود باید از قرائن و اماره محدود استفاده کنیم و من الآن قصد دارم این قرائن را بررسی کنم. »

بر اساس اظهارات Ramm هنوز منشاء غیر آلی زندگی نامعلوم است. شاید این منشاء فرض شده باشد، ولی هنوز درستی آن با ثبات نرسیده است. و هنوز مسأله بعضی انواع، که پس از گذشت میلیونها سال بدون تغییر و تحول مانده اند. بقدرت خود باقیست. کشفیات نوینی نیز که در زمینه زمین شناسی بدست آمده مشکل دیگری را پیش آورده است. «

این همه مجهولات در بحث تکامل را نمیتوان ناچیز انگاشت.

مسأله دیگری نیز که در تکامل وجود دارد، اخلاقی است که بین این تئوری و قانون دوم ترمودینامیک جریان دارد. بر اساس قانون مزبور « در تغییر یا تبدیل انرژی ها، گرچه تمام مقدار انرژی باقی میماند، ولی مقدار کارائی و توانایی انرژی رو به تحلیل میرود. » تکامل با قانون دوم ترمودینامیک سازگار بنظر نمیرسد. عالم هستی رو به زوال است نه رو به بنا چنانچه Ramm میگوید: « ما بطور آشکار با دو تئوری (۱) بازیابی انرژی و (۲) عدم بازیابی انرژی مواجه هستیم. اگر انرژی غیر قابل وصول باشد، با مسأله تکامل روبرو میشویم. تا این لحظه هیچ مرحله ای از تئوری بازیابی انرژی ثابت نشده است. »

بیشتر مسائل و اختلافات تکامل، متوجه تعریفی است که از « انواع » میشود. اگر واژه « نوع » را که امروزه در علم بکار میبریم با واژه « جنس » در پیدایش باب اول یکی بدانیم، در آن صورت مسأله ثابت بودن انواع پیش میآید، و بهمین دلیل « انواع » آنطور که آنرا تعریف میکنند با « جنس » کتاب مقدس سازگار نیست. حتی هنری . م. ماریس Henry M. Morris که از مخالفین سر سخت تکامل است میگوید « لازم بتذکر است که ... کتاب مقدس ثابت بودن انواع را ذکر نمی کند. بهمین دلیل ساده کسی نمیداند معنی اصلی « انواع » چیست.

مهمترین مسأله مورد بحث زیست شناسان امروزه اینست که « انواع » از چه تشکیل میشوند (حتماً بر اساس تعریفهای بیشماری که از « نوع » میکنند. « انواع » زیادی از بدو خلقت تاکنون تکامل یافته است.)

بر اساس پژوهشهایی که در زمینه ژن شناسی بعمل آمده، بطور قطع ثابت شده که تغییرات کروموزومی، تغییرات ژنی، جفت گیری دو جنس مختلف باعث پیدایش دگرگونی های مشخص جدیدی در گیاهان و حیوانات گردیده است، که حتی در اغلب رده بندیهای جدید، از آنها بعنوان « انواع جدید » نام بده میشود.

« بهر تقدیر تمام قرآنتی که در زمینه ژن وجود دارد، بطور قطع ثابت میکنند که این تغییرات محدود هستند و نمیتوانند همواره « نوع » جدیدی را عرضه دارند. کتاب پیدایش صرفاً اظهار میدارد که هر دسته « موافق جنس خود » تکثیر پیدا میکند، و هیچ تعریفی از خود « جنس » نمیکند، فقط می افزاید که جنس های مختلف نباید با هم پیوند داده شوند (چون در این صورت دیگر قادر به تولید مثل جنس خود نخواهند بود). بنابر این کتاب مقدس در مورد ثابت بودن گروههای بزرگ، و تغییرات گروههای کوچک تر آنطور که کشفیات نوین ابراز میدارند، نظری ندارد. »

در همین زمینه Russell Mixer اظهار میدارد « من که پیرو آفرینش موجودات هستم، اصل انواع مختلف را یک نمیدانم. » او مخالف تکاملی است که بواسطه آن همه چیز از یک منشاء می باشند. Carnell نیز مانند نامبرده معتقد است که جنسهایی که بوسیله خدا آفریده شدند، دستخوش تغییرات گردیدند. البته دامنه این تغییرات محدود است. Carnell میگوید « یکنفر که پیرو « بقا » است ممکن است بدون اینکه اصل اعتقاد خود را از دست بدهد، اصول « بقای انواع » را رد کند. »

مجدداً تأکید میشود که ناهمآنگی که ظاهراً بین علم و کتاب مقدس وجود دارد، در واقع اختلافی است که بعلت برداشت های گوناگون از واقعه اصلی بوجود آمده است.

مطالبی که بمنزله فرض واقعه از طرف شخصی عرضه میشود، اغلب بعنوان خود واقعه تلقی میگردد. مثلاً مردی اطلاع حاصل می کند که همسرش با مرد دیگری با اتوموبیل در شهر گردش میکردند. برداشت مرد مزبور، که همسرش را میشناسد از این خبر، با آنچه مردم درباره آن می اندیشند کاملاً متفاوت است. بنابر این اختلافهایی که بوجود می آیند باین خاطر نیست که واقعه ها مختلفند، بلکه در نتیجه نظریات و برداشتهای گوناگونی است که از اصل واقعه بعمل آمده است.

در مورد هرچه که میخوانیم و میشنویم باید از خود پرسیم « نظر این شخص چه بوده است؟ » و آنگاه نتیجه گیری کنیم. در علم، و هرچیز دیگر دیگر قاطعیت مطلق وجود ندارد.

نظر باینکه هنوز مسائلی مطرح است که راه حلی بر آنها عرضه نشده نمیتون هیچ اختلاف اساس بین علم و کتاب مقدس قائل شد.

بخش پنجم

آیا کتاب مقدس کلام خدا است؟

سؤال فوق مسأله مهمی است که امروزه اغلب مورد بحث و مشاجره محافل قرار میگیرد. کتاب مقدس کلام خدا است، و در این مورد عقیده شخص نمیتواند از اعتبار آن بکاهد. معذالک موضوع اصلی در رستگاری شخص توسل به ایمان به مسیح است نه نظر او پیرامون کتاب مقدس.

پس از اینکه شخص به مسیح ایمان می آورد، سؤال منطقی که در مورد کتاب مقدس میپرسد این است، « نظر مسیح در مورد این کتاب چه بود؟ » بطوری که بعداً ملاحظه خواهید کرد، کاملاً روشن است که عیسی مسیح کتاب مقدس را کلام مقتدر خدا میدانست. کسی که پیرو مسیح است، قاعدتاً باید از او اطاعت کرده، نظریه او را در مورد کتاب مقدس تقبل نماید.

ولی چطور میتوانیم برای سؤال ژرف پاسخی بیابیم؟

در حالی که مطالب و ادعاهای خود کتاب مقدس در این مورد جزء دلایل محسوب نمیشوند، با این وجود آنها جزء اطلاعات پر ارزشی هستند که نمیتوان از آن صرف نظر کرد.

در رساله دوم به تیموتائوس ۳ : ۱۶ میخوانیم که: « تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکو آراسته شود. » واژه « الهام » در اینجا بمعنی عام کلمه بکار نرفته است. وقتی میگوئیم شکسپیر برای نوشتن نمایشنامه های بزرگ خود، و بتهوون جهت تصنیف سمفونی های عالی خود « الهام » میگرفتند، منظور چیز دیگر است.

ولی واژه ای که در اینجا (۲ تیموتائوس ۳ : ۱۶) « الهام » ترجمه شده، در اصل بمعنی « (ناشی) از نفس خدا » میباشد، و بدین وسیله اشاره به خود نوشته میکند به نویسندگان. این نکته اساسی را باید همواره در نظر داشت.

در رساله دوم پطرس ۱ : ۲۰ و ۲۱ گفته مهم دیگری می یابیم: « هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست، زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده از جانب خدا سخن گفتند. »

بطوری که ملاحظه میفرمائید در این آیات نیز تأکید شده اسس که کتاب مقدس از خدا سرچشمه گرفته است.

لازم است بدانیم که نویسندگان کتاب مقدس صرفاً ماشین های تحریر نبوده اند؛ که خدا کلیدهای آنان را زده تا پیغام خود را تحریر کرده باشد. برخی به اشتباه فکر میکنند که معنی الهام در کتاب مقدس این است که خدا کلام خود را دیکته کرده است. در اینکه هر نویسنده ای برای خود سبک ویژه ای داشته شکی نیست، بطوری که شیوه نویسندگی ارمیا با سبک اشعیا فرق دارد، و همینطور شیوه هائی که یوحنا و پولس بکار می برند از یکدیگر متمایز است. درست است که خدا انسانها را بعنوان عامل بکار میبرد، ولی آنها را آن چنان هدایت و کنترل میکرد که آنچه را که او میخواست نوشته شود. آنها نوشتند.

سایر ادعاهای کتاب مقدس در مورد اینکه کلام خدا میباشد، در لابلای متون آن بچشم میخورد. انبیاء سخنان دهان خدا بودند، و وقتی آنها سخن میگفتند از این امر آگاهی کامل داشتند. در عهد عتیق بارها به این عبارت که از قول آنها نقل شده بر میخوریم. « کلام خدا بر من نازل شد. » داود نبی میگوید « روح خداوند بوسیله من متکلم شد و کلام او بر زبانم جاری گردید. » (دوم سموئیل ۲۳ : ۲). ارمیا میگوید: « آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند بمن گفت اینک کلام خود را در دهان تو نهادم. » (ارمیا ۱ : ۹). عاموس فریاد بر می آورد که « خداوند یهوه تکلم نموده است کیست که نبوت ننماید. » (عاموس ۳ : ۸)

بسیاری جالب توجه است که نویسندگان عهد جدید از عبارات عهد عتیق بعنوان کلام خدا یاد میکنند تا سخنان یک نبی. برای مثال، پولس مینویسد « کتاب (مقدس) چون پیش دید که خدا امتها را از ایمان عادل خواهد شمرد به ابراهیم شهادت داد که جمیع امتها از تو برکت خواهند یافت. » (غلاطیان ۳ : ۸)

در مواردی دیگر، از خدا بعنوان خود کتاب مقدس نام برده شده است. مثلاً « تو آن خدا هستی ... که بزبان پدر ما و بنده خود داود گفתי چرا امتها هنگامه میکنند و قومها بیاطل می اندیشند؟ » (اعمال رسولان ۴ : ۲۴ و ۲۵ و مزمو ۲ : ۱). بنیامین وارفیلد (Benjamin Warfield) متذکر میشود که نمونه های فوق که نشان میدهند چگونه از کتاب مقدس بعنوان خود خدا صحبت میشود، و بالعکس از خدا بعنوان کتاب مقدس سخن بمیان میآید، فقط میتوانند نمایشگر فکر نگارنده ای باشند که برابر بودن متن کتاب مقدس با سخنان خدا برایش مطلبی عادی است. در نتیجه بکار بردن اصطلاح « کتاب میگوید » و « خدا میگوید » بجای « کنای مقدس، کلام خدا میگوید ... » امری عادی شد. بنابر این وجود دو عبارت مزبور در کنار یکدیگر، روشنگر برابری کامل « کتاب مقدس » با « سخن گفتن خدا » میباشد. « (۱)

پرواضح است که نویسندگان عهد جدید نیز مانند نویسندگان عهد عتیق ادعای نبوت کرده اند. مسیح فرمود یحیی تعمید دهنده نبی بود و حتی بزرگتر از نبی (متی ۱۱ : ۹ - ۱۵). بطوری که گوردن کلارک (Gordon Clark) اظهار میدارد « او برتر از اتمام پیامبران عهد عتیق بود. با این وجود کوچکترین نبی عهد جدید بزرگتر از یحیی بود. مگر انبیای عهد جدید کمتر از پیشینیان از خدا الهام گرفتند؟ » (۲)

Warfield , B . B . The inspiration and Authority of The Bible , PP 299 ff. New York : (۱)

Oxford University, press 1927

Clark, Gordon. can I Trust My Bible, PP 15 – 16 Chicago : Moody press 1963 (۲)

پولس ادعای رسالت کرد، « اگر کسی خود را نبی یا روحانی پندارد اقرار بکند که آنچه بشما مینویسم احکام خداوند است. » (اول قرننیاں ۱۴ : ۳۷)

پطرس در مورد نوشته های پولس میگوید، « و همچنین در سایر رساله های خود این چیزها را بیان مینماید که در آنها بعضی چیزها است که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی علم و ناپدار آنها را مثل سایر کتب (مقدس) تحریف می کنند تا بهلاکت خود برسند. » (رساله دوم پطرس رسول ۳ : ۱۶). از اینکه او نامه های پولس را در سطح « سایر کتب (مقدس) » می انگارد نتیجه میشود که همان مقام رسالت را که کتاب مقدس دارا است برای این نوشته ها نیز قابل است.

ولی مهمتر از همه اینها نظریه ای است که مسیح در مورد کتاب مقدس ارائه داده است. او راجع بآن چه عقیده ای داشت؟ و چگونه آنرا بکار میبرد؟ جواب این سوالات در واقع جوابی است که کلام مجسم شده خدا - مسیح - بآن ها میدهد. بدون شک سخن او در این باره عالی ترین سند مطمئنی است برای کسانی که او را چون خداوند خود پذیرفته اند.

مسیح خداوند در مورد عهد عتیق چه نظری داشت؟ او با تأکید اظهار میدارد که « هر آینه به شما میگویم تا آسمان و زمین زایل شود، همزه ای یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود » (متی ۵ : ۱۸). او اغلب با بکار بردن عبارت « مکتوب است » از عهد عتیق بعنوان آخرین منبع مؤثق نقل قول میکرد. چنانچه در کشمکش او با شیطان در بیابان مشاهده میشود (متی ۴). مسیح، خود و حوادث مربوط به زندگی اش را با انجام یافتن (پیشگوئیهای) عهد عتیق یکی میدانست (متی ۲۶ : ۵۴ و ۵۶).

محملاً مسیح بایمان این جمله پذیرش و تأیید قطعی خود را نسبت به عهد عتیق ابراز داشت، « ممکن نیست کتاب محو گردد. » (یوحنا ۱۰ : ۳۵)

پذیرفتن عیسی بعنوان نجات دهنده و مسیح خداوند، با نپذیرفتن عهد عتیق بعنوان کلام خدا متضاد و بسیار ناسازگار میباشد، و نیز این امر بمنزله مخالف با کسی است که او را خدای ابدی و خالق کائنات میدانیم.

برخی را عقیده بر این که مسیح بخاطر سازش با عقیده مردم زمان خود چنین نظری را در مورد عهد عتیق بیان فرمود. مردم عهد عتیق را کتاب معتبری میدانستند، بنابر این اگر چه مسیح از عقیده عمومی پیروی نمیکرد ولی بخاطر اینکه جای وسیع تری برای تعلیماتش در بین مردم باز کند از آن تمجید میکرد.

قبول این فرض خالی از اشکال فراوان نیست. نحوه استفاده مسیح از عهد عتیق سطحی و غیر ضروری نبود، زیرا کاملاً اعتبار آنرا تأیید و تصدیق نموده آنرا اساس تعلیمات خویش در مورد شخصیت و رسالتش قرار داده است. اگر او چنین اعتقادی به کتاب مزبور نمیداشت، محکوم به فریبکاری میشد و تعلیماتش اکثراً بر پوچی و خیال پایه گذاری میشدند.

علاوه بر این، چرا او که در موارد جزئی با تعصب مردم زمان خود به شدت به مخالفت میپرداخت، در این مورد با آنها از در سازش درآمده است. مخالفت او در مورد روز سبت نمونه بارزی از این امر است. و حتی باید سؤال اساسی تری را مطرح کرد، باین عنوان که اگر اساس کار او بر سازش نهاده شده باشد، چگونه میتوان دریافت چه وقت او با جهالت و تعصب مردم سازش میکند و چه موقع نمیکند؟

در اینجا به شرح چند مورد میپردازیم که در پذیرش کتاب مقدس بعنوان کلام خدا کمک شایانی میکند.

کسانی که کتاب مقدس را کلام خدا میدانند اغلب مورد تهمت قرار میگیرند که کتاب مقدس را « بدون تعبیر و سر بسته » قبول میکنند. معمولاً این سؤال را از آنها میکنند که « آیا کتاب مقدس را بدون تعبیر و بطور تحت الحفظ قبول دارید؟ » و این سؤال بی شباهت باین یکی نیست که « آیا دیگر زنتان را کتک نمیزنید؟ » برای کسی که بخواهد قبول کند یک جواب بلی یا خیر کافی است. هرگاه سؤال مزبور پرسیده میشود باید در نظر داشت که منظور از مطالب واقعی کتاب مقدس که احتیاج به تعبیر و تمثیل ندارند چیست؟ وقتی گفته میشود که باید وقایع کتاب مقدس را بدون تعبیر، آنطور که نوشته شده اند، قبول کرد منظور این نیست که استعمال حالات مختلف کلمه (کنایه، تمثیل و قس علیهذا) را در کتاب مقدس انکار کرد. وقتی اشعیاء میگوید « درختان صحرا دستک خواهند زد » (اشعیاء ۵۵ : ۱۲) و یا سراینده مزامیر که « کوهها مثل قوچها بجستن درآمدند. » (مزمور ۱۱۴ : ۴ و ۶)، غرض این نیست که شخص که کتاب مقدس را آنطور که نوشته شده واقعی می انگارد. آیات مزبور را نیز « بدون تعبیر » و واقعی تلقی میکند. در کتاب مقدس نظم، نثر، و سبکهای ادبی گوناگون بچشم میخورد. ما معتقدیم که مطالب کتاب مقدس باید طوری تفسیر شوند که منظور نویسندگان را برای خوانندگان بیان کنند. در مطالعه روزنامه نیز این اصل وجود دارد، و تمیز مطالبی که به کنایه تمثیل و استعاره و بکار رفته از موضوعاتی که بدون تفسیر باید پذیرفت کار بسیار آسانی است.

کسانی که مطالب کتاب مقدس را بطور واقعی (غیره استعاره) نمی پذیرند، مخالف عقیده فوق هستند، و بارها کوشش نموده اند قصد روشن مطالب را به تعبیری دیگر بیان کنند، بدین ترتیب که وقایعی را که در کتاب مقدس نگاشته شده اند (برای مثال، سقراط مقام آدم و معجزات) صرفاً داستانهای غیر واقعی میدانند که برای تشریح و بیان امور ژرف روحانی بکار رفته اند.

پیروان عقیده مزبور معتقدند همانطور که عبارت « غازی را که تخم طلائی میگذارد نکش » را در افسانه های ایسوپ Aesop نمیتوان بطور عملی و بدون استعاره پذیرفت، همانگونه نیز برای فهمیدن و لذت بردن از مطالب کتاب مقدس لازم نیست حتماً آنها را وقایع تاریخی بدانیم.

برخی نویسندگان معاصر حتی در مورد صلیب و رستاخیز عیسی مسیح نیز همین نظریه را دارا هستند. بنابر این باید دانست که منظور از عملی و واقعی بودن مطالب کتاب مقدس چیست، تا بدین وسیله از ارتکاب اشتباهات فاحش جلوگیری شود.

عبارت دیگری که باید بطور روشن توضیح داده شود « مصون از خطا بودن » (کتاب مقدس) است. منظور از این عبارت چه هست و چه نیست؟ با دادن توضیح روشن در این مورد، میتوان از اشتباهات بسیاری دوری جست.

از تحمیل معیارهای علمی و تاریخی دقیق و صحیح قرن بیستم به نویسندگان کتاب مقدس باید خودداری کرد. برای امثال، کتاب مقدس وقایعی را از نظر علم مشاهده (Phenomenologically) - یعنی آنطور که دیده میشوند - بیان میکند. از طلوع و غروب خورشید صحبت میکند، در حالی که امروزه کاملاً آشکار است که خورشید برآستی طلوع و غروب نمیکند، بلکه این زمین است که بدو خود می چرخد. ولی حتی خود ما این واژه های « طلوع » و « غروب » را در قرن پیشرفته علمی خود بکار می بریم، زیرا ساده ترین شیوه برای بیان امری است که مشاهده می کنیم. لذا نباید از کتابمقدس ایراد

بگیریم، در حالی که از آنچه که مشاهده میشود سخن میگوید. این شیوه بیان برای مردم تمام دوره ها و فرهنگها روشن و قابل فهم بوده است.

در ادوار پیشین تا این حد در مسائل تاریخی دقت نمیشد. اغلب به عوض ارقام دقیق، اعداد روند عرضه میگردید. وقتی مأمور شهربانی تعداد افرادی را در جمعیتی برآورد میکند، میدانیم که آمار او تقریبی است، ولی با این وجود برای مقصودی که او دارد کافی است.

برخی از اشتباهاتی که مشاهده میشود هنگام نگارش نسخه ها بوجود آمده است، بهمین خاطر برای تحقق بخشیدن به متن اصلی، نیاز به کار دقیقی داریم، راجع به این موضوع در فصل بعد مفصلاً بحث خواهیم کرد تا بدانیم مدارک کتابمقدس اصالت دارند یا خیر.

مسائل دیگری نیز وجود دارد که هنوز جواب آماده ای برای آنها نداریم. باید صریحاً این مطلب را اعتراف کنیم، و در نظر داشته باشیم که در گذشته، بارها بمجرد دسترسی به اطلاعات بیشتر مسائل حل شده اند. لذا منطقی ترین کار این است که هرگاه با مشکلاتی این چنین برخورد میکنیم آنها را بحال خود بگذاریم و با اعتراف به محدودیت فعلی خود منتظر مدارک جدید احتمالی باشیم تا این گره کور را باز کند. وجود مشکلات مانع پذیرفتن کتاب مقدس بعنوان کلام خدا نمی باشند.

کارنل (Carnell) لب مطلب را چنین بیان میکند. « بین علم و مسیحیت توافقی وجود دارد و عجیب است که کمتر کسی بآن توجه دارد. همانطور که مسیحیت تمام مطالب کتاب مقدس را الهی و روحانی میداند، علم هم معتقد است که منطق و نظم در طبیعت حکمفرماست. هردوی آنها فرضیه هستند - تمام قسمت های این فرضیه ها از مدارک برخوردار نیستند، بلکه بیشتر قسمتهای آنها برای اثبات خود شواهدی دارند. علم به فرضیه ای متکی است که بر اساس آن تمام طبیعت حالت مکانیکی دارد، ولی در عین حال بر اساس اصل « نامعلومی » هایزنبرگ الکترونها را اسرار آمیز دائم باطراف پرتاب میشوند. (بنابر اصل نامعلوم هایزنبرگ، سنجش وضعیت و نیروی حرکت آنی الکترون بطور همزمان و دقیق عملی نیست - مترجم). حالا علم چگونه فرضیه مزبور را که صحبت از مکانیکی بودن کل طبیعت میکند ثابت خواهد کرد، در حالی که می بینیم که این قانون در مورد تمام پدیده های طبیعی صدق نمی کند؟ جواب این است که چون در بیشتر پدیده های طبیعی نظم و ترتیب بچشم میخورد، صلاح بر این است که فرض شود که تمامی طبیعت از نظم و ترتیب برخوردار است. » (۱)

Carnell , E . J . A Introduction of Christian Apologetics, P. 208. Grand Rapids : wm. (۱)

از جمله شواهدی که ثابت می کند کتابمقدس کلام خدا است، تعداد قابل ملاحظه پیشگوییهای انجام یافته ای است که در این کتاب بچشم میخورد. این پیشگوییها غیر از سخنان پوچ و کلی طالع بینان جدید است - « بخت بلند است، یک مرد خوشگل به زندگی تو وارد میشود. » این نوع پیشگویی ها را براحتی میتوان سوء تعبیر کرد. ولی اغلب مطالب پیشگویی شده کتاب مقدس بطور قطعی و معین عرضه شده و از تصدیق و راستگویی پیامبران نیز برخوردار است. خود کتابمقدس نیز میگوید انجام یافتن پیشگوییها گواهی میدهد که آنها کلمات انبیای خدا هستند (ارمیا ۲۸ : ۹). انجام نیافتن پیشگویی، روشنگر نادرست بودن آن است، « و اگر در دل خودگویی سخنی را که خداوند نگفته است چگونه تشخیص نمایم، هنگامی که نبی باسم خداوند سخن گوید اگر آن چیز واقع نشود و بانجام نرسد این امریست که خداوند نگفته است بلکه آن نبی آنرا از روی تکبر گفته است پس از او نترس. » (تثنیه ۱۸ : ۲۱ و ۲۲).

اشعیا هویت انبیای کاذب را با توجه به انجام نیافتن پیشگویی آنها تشخیص میدهد، « آنچه را که واقع خواهد شد نزدیک آورده برای ما اعلام نمائید، چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را بیان کنید تا نفکر نموده آخر آنها را بدانیم یا چیزهای آینده را بما بشنوانید، و چیزها را که بعد از این واقع خواهد شد بیان کنید تا بدانیم که شما از خدایانید، باری نیکویی یا بدی را بجا آوردید تا ملتفت شده باهم ملاحظه نمایم. » (اشعیا ۴۱ : ۲۲ و ۲۳)

نبوتها (پیشگوییها) به چند نوع هستند. یک دسته از آنها از آمدن مسیح خبر میدهند. گروه دیگر در مورد وقایع ویژه تاریخی هستند و سومین گروه از یهودیان سخن میگوید. جالب توجه است که شاگردان مسیح بارها پیشگوییهای عهد عتیق را نقل میکردند تا نشان دهند که عیسی مسیح پیشگوییهای صدها سال قبل را دقیقاً انجام داده است.

در اینجا فقط به ذکر چند مورد انگشت شمار که گلچینی است از این پیشگویی ها میپردازیم.

یکی از مطالب جالب کتاب مقدس آن قسمتی است که مسیح به ذکر نبوتهایی در مورد خود بعمل آمده میپردازد. پس از گفتگو با دو شاگرد در راه عمواس به آنها گفت: « ای بیفهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیاء گفته اند ... و پس از موسی و سائر انبیا شروع کرده اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود. » (لوقا ۲۴ : ۲۵ و ۲۷).

اشعیا ۵۲ : ۱۳ تا ۵۳ : ۱۲ نمونه عالی است که در مورد مسیح پیشگویی شده است.

در این نبوت احتمال وقوع و عدم وقوع به حدی است که در مورد شخص دیگری نمیتوانست انجام بگیرد. پیشگوییهای زندگی، طرد شدن رسالت، مرگ، تدفین، و عکس العمل مسیح نسبت به جریان غیر منصفانه دادگاه را در بر میگیرد.

میکا ۵ : ۲ نمونه جالبی است از پیشگویی راجع به مسیح و نیز از یک واقعه تاریخی :

« تو ای بیت لحم افراانه، اگرچه در هزارههای یهود کوچک هستی از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوعهای او از قدیم و از ایام ازل بوده است » (میکا ۵ : ۲) بموجب فرمانی که قیصر مقتدر، اغسطوس صادر کرد این حادثه بوقوع پیوست. (برای کسب اطلاع بیشتر به لوقا ۲ : ۱ - ۷ مراجعه فرمائید).

پیشگوئی‌ها نه فقط در مورد مسیح موعود بوده، بلکه با پادشاهان، ملل دنیا، و شهرها نیز سرو کار داشته اند. شاید جالبترین آنها، پیشگوئی راجع به شهر صدر باشد، (حزقیال ۲۶). در این قسمت از کتابمقدس، به تفصیل جزئیات خرابی صور، نابودی کامل آن، و نیز اینکه این شهر دیگر هرگز بنا نخواهد شد شرح داده شده است (آیه ۴). چگونگی ترتیب انجام یافتن تدریجی این پیشگوئی با حمله نبوکدنصر و یورش بی رحمانه اسکندر کبیر، از جمله پدیده‌هایی است که روشنگر دقت و درستی پیشگوئیهای کتابمقدس میباشد. بالاخره نوبت میرسد به نبوتهای شگرفت در مورد قوم اسرائیل. مجدداً به ذکر پاره ای از این پیشگوئیها اکتفا میشود.

براکنده شدن ملت یهود بوسیله موسی و هوشع پیشگوئی شده بود: « خداوند ترا پیش روی دشمنانت منزم خواهد ساخت ... و در تمامی ممالک جهان بتلاطم خواهی افتاد. » (تثنیه ۲۸ : ۲۵). « خدای من در ایشان را ترک خواهد نمود چونکه او را نشنیدند پس در میان امتهای آواره خواهند شد. » (هوشع ۹ : ۱۷) نمود چونکه او را نشنیدند پس در میان امتهای آواره خواهند شد. « (هوشع ۹ : ۱۷) زجر و خفت قوم نیز پیشگوئی شده بود :

« ایشان را در تمامی ممالک زمین مایه تشویش و بلا و در تمامی مکان‌هایی که ایشان را رانده ام عار و ضرب المثل و مسخره و لعنت خواهم ساخت. » (ارمیا ۲۴ : ۹). ارمیا ۳۱ در مورد احیای قومیت اسرائیل بطرز شگفت‌انگیزی پیشگوئی نموده است. این پیشگوئی برای قرن‌ها غیر عملی تلقی شده بود. بهرحال برخی وقایع عصرما، ممکن است تکمیل این پیشگوئیها باشد، یا لاقلاً قسمتی از آنها.

تمام صاحب نظران بر این عقیده اند که استقلال مجدد قوم اسرائیل در سال ۱۹۴۸ از وقایع سیاسی شگرفت عصر ما بحساب می‌آید.

هیچکس نمیتواند منکر تأثیر نیروی پیشگوئی باشد که بوقوع پیوسته است. اغلب پیشگوئی‌ها بهیچوجه نمیتوانستند پس از وقوع حادثه نوشته شوند.

بنابر این بقدر کافی مدارک وجود دارند که شخص بتواند براساس آنها به کتابمقدس اعتقاد پیدا کند که کلام خدا هست. علاوه بر این اسناد مفید، سرانجام شهادت روح القدس باعث میشود شخص به کتاب مقدس بعنوان کلام خدا اعتقاد پیدا کند. وقتی کسی به بررسی مدارک میپردازد و کتاب مقدس را مطالعه میکند، چنانکه گاردن کلارک (Gordon Clark) میگوید، حقیقت کلام خدا بودن کتابمقدس « بر او طلوع میکند ». این درک و شناخت بوسیله روح القدس بوجود می‌آید. ولی منظور روح القدس از این کار این است که دلایلی برای ایمان آوردن ارائه بدهد و نیز پیام کتاب مقدس را توضیح دهد.

دو شاگردی که در راه عواس بودند گفتند « آیا دل در درون ما نمیسوخت؟ » این تجربه ای است که توسط روح القدس ما نیز از آن برخوردار میشویم و اعتقاد پیدا می‌کنیم که کتاب مقدس کلام خدا است؛ جانهای ما از آن تغذیه میشود، و دیگران را نیز شریک فیض آن میکنیم.

بخش ششم

آیا اسناد کتاب مقدس، معتبر هستند؟

چندی پیش مجله معتبری، مقاله ای منتشر ساخت تا نشان دهد که ر کتاب مقدس اشتباهات بیشماری وجود دارد.

از کجا بدانیم کتاب مقدس که پس از قرن‌ها و با ترجمه های متعدد و گوناگون که بدست ما رسیده است، فقط سایه ای کمرنگ از اصل آن نمیباشد؟

چه مدرکی هست که نشان بدهد پیغام اصلی کتاب مقدس در اثر حذفیات و آرایش های ترجمه از بین نرفته است؟ آیا دقیق بودن یا نبودن مطالب کتاب مقدس از نظر تاریخی برای ما تفاوتی دارد؟ بدون شک مهمترین مسأله، پیغام و رسالت کتاب مقدس است.

بهر صورت مسیحیت در اعماق تاریخ ریشه دوانیده است.

عیسی مسیح جزء کسانی بود که رومیان آنها را سرشماری کردند. اگر وقایع تاریخی کتابمقدس درست نباشند، درستی سایر مطالب آن نیز که بر این وقایع استوارند با اشکالات جدی روبرو میشوند. بنابر این لازم است بدانیم که امروز واقعاً از مدارکی برخورداریم که مردم دو هزار سال پیش از آن اطلاع داشتند. چطور میدانیم کتابهای کتابمقدس همان کتبی هستند که الهام خدا تشخیص داده شده اند و کتب دیگری نباید به آنها اضافه شوند؟ این سؤالات دارای ارزش واقعی است.

اگر کتاب مقدس را کلام الهام شده خدا میدانیم در این صورت اثبات درستی نسخه های آن عملی در خور اهمیت است، بموجب این عمل که « نقد نسخه ای » نامیده میشود، درستی نسخه ها بررسی میگردد؛ به زبانی دیگر نسخه حاضر کتابمقدس را با منابع اصلی می سنجد و نشان میدهد که نسخه های خطی کهن تا چه اندازه دقیق رونویسی شده اند.

به بررسی مختصر اطلاعاتی که از عهد عتیق و جدید داریم می پردازیم.

بدیهی است نسخه برداران نه فقط در کار خود بسیار دقیق بوده، بلکه بسیار متدین هم بوده اند. از آنجائی که نسخه برداران میدانستند با کلام خدا سر و کار دارند، بی شک توجه و دقت زیادی در این مورد بخرج میدادند. اگر چه قدیمی ترین رونوشت کامل عبری عهد عتیق موجود در حدود ۹۰۰ میلادی تهیه گردیده، ولی از قرائن پیداست که نسخه آن لااقل ارسال ۱۰۰ یا ۲۰۰ میلادی با دقت و امانت نگهداری شده است.

مقارن تاریخ مزبور، متن عبری به زبان لاتین و یونانی نیز ترجمه شده است.

مقایسه این ترجمه ها ثابت میکند که در رونویس کردن متن عبری، در این زمان، دقت زیادی بعمل آورده اند. نسخه ای که قدمت آنرا به سال ۹۰۰ میلادی اسناد میدهند، به « نسخه مصور تک » (Massoretic Text) معروف است زیرا نتیجه کار کاتبان یهودی است که « مصورتی ها » نامیده میشدند. کلیه نسخه های حاضر که از متن عبری این دوره تهیه گردیده، با یکدیگر توافق کامل دارند، و نمایشگر ممارست و مهارت کاتبان هستند.

اما چگونه میتوان به دقت و درستی این متن در قیل از دوره « مصورتی » پی برد. زیرا تاریخ یهود در این زمان بسیار آشفته بود. بهمین خاطر مشکل بنظر میرسد که کاتبان در این موقعیت بحرانی با دقت کار خود انجام داده باشند؟

در سال ۱۹۴۷ دنیا با بزرگترین کشف باستانشناسی قرن روپرو شد. در غارهای وادی دریای مرده کوزه های کهن پیدا شدند که حاوی طومارهایی بودند که به طومارهای دریای مرده معروف شدند. بر اساس نوشته این طومارها، گروهی از یهودیان در بین سالهای ۱۵۰ قبل از میلاد الی ۷۰ میلادی در محلی بنام قومران زندگی میکردند. آنها از انجمن مشترکی برخوردار بودند که مانند یک صومعه اداره میشد. علاوه بر کار در مزارع، آنها وقت خود را صرف مطالعه و رونویسی کتب مقدس میکردند. سپس آنها طومارهای چرمی خود را در کوزه هایی گذاشته آنها را در غارهایی که در مجاورت پرتگاههای جنوبی دریای مرده بود پنهان ساختند.

این نشخه ها تحت توجهات الهی بی گزند ماندند، تا اینکه در ماه فوریه یا مارس سال ۱۹۴۷ تصادفاً بوسیله چوپانی صحرا گرد کشف شدند. بدنبال این کشف تصادفی، یک سری جستجوهای دامه دار آغاز شد، که منجر به کشف غارهای دیگری گردید. در این غارها نیز طومارهایی چند وجود داشت. کشف اخیر شامل قدیمی ترین نسخه کامل خطی از کتاب اشعیا است که تا بحال بدست آمده، بعلاوه قطعاتی از اغلب کتب عهد عتیق. علاوه بر اینها یک نسخه نیز که شامل اشعیا باب ۳۸ الی ۶۶ است پیدا شده است. کتب سموئیل نیز بصورت نسخه پاره، با دو فصل کامل از کتاب حقیوق بدست آمده است. و نیز تعدادی نوشته های دیگر که مربوط به کتاب مقدس نیستند کشف شده که شامل قوانین جوامع کهن میباشند.

این کشف برای اشخاصی که نسبت به درستی متن عهد عتیق شک دارند، ارزش فراوان دارد. با یک حرکت سوق الجیشی، پرده از اسرار دوران هزار ساله نسخه های خطی برداشته شده است. با مقایسه طومارهای دریای مرده با نسخه مصورتیک، اطلاع بیشتری در مورد دقت، یا عدم دقت انتقال مطالب در فاصله زمانی تقریباً ۱۰۰۰ سال کسب میکنیم.

نتیجه مفید این مقایسه چیست؟ با مقایسه نسخه خطی قومران که مربوط به اشعیا ۳۸ - ۶۶ میباشد با نسخه مصورتیک، پژوهشگران باین نتیجه رسیده اند که این نسخه با نسخه مصورتی شباهت بی حدی دارد. مقایسه اشعیا ۵۳ نشان میدهد که این نسخه فقط ۱۷ حرف از نسخه مصورتیک تفاوت دارد که از بین آنها ۱۰ حرف بخاطر اختلاف املاء است. مانند واژه « hunor » در زبان انگلیسی که « honour » نیز نوشته میشود، و در اصل معنی هیچ تغییری بوجود نمیآرند. ۴ مورد دیگر اختلافات بسیار جزئی هستند، چون استعمال حروف ربط، که اغلب به سبک نویسندگی مربوط میشود. سه حرف دیگر کلمه ای را تشکیل میدهند که در عبری بمعنی « نور » است و در آیه ۱۱ آمده است. از ۶۶ کلمه ای که در این باب از کتاب اشعیا بکار رفته، تنها این یک کلمه با اشکال روپرو شده، که آنهم معنی عبارت را بهیچوجه تغییر نمیدهد. این نمونه ایست از نسخه خطی کامل آن (۱)

Harris, R. Laird. How Reliable is The old Testament Text? Can I Trust My Bible? P. (۱)

124 . Chicago : Moody Press, 1963

شواهد کهن دیگری نیز هستند که بر دقت نویسندگان نسخه مصورتی شهادت می‌دهند. یکی از آنها ترجمه یونانی عهد عتیق است که به سپتیوجنت (Septuagint) معروف است. گاهی از آن بعنوان LXX (۷۰) نیز یاد شده، زیرا شایع بود که توسط ۷۰ نفر از علمای یهود در شهر اسکندریه ترجمه شد. صحیح‌ترین تاریخ تحریر این نسخه در حدود ۲۰۰ میلادی تخمین زده می‌شود.

تا قبل از کشف طومارهای دریای مرده، این سؤال باقی بود که چه وقت و چرا نسخه LXX با نسخه مصورتیک اختلاف پیدا کرد. ولی الان جای هیچ شکی باقی نیست که نسخه مصورتیک از سال ۲۰۰ قبل از میلاد به بعد هیچگونه تغییر مهمی نکرده است. در بین طومارهای کشف شده، طومارهایی وجود دارند که نمایشگر یک نوع عبری هستند که شباهت زیادی با زبانی دارد که در ترجمه LXX بچشم می‌خورد. بویژه طومار کتاب سموئیل کاملاً شبیه متن LXX است. اینطور پیداست که LXX ترجمه تحت الفظی بیش نیست و نسخه‌های خطی، ترجمه‌های اصیل هستند.

مدرک قدیمی دیگر، یک نوع نسخه ای است مانند نوشته ای که سامریان بکار می‌بردند. نسخه‌هایی از طومارهای قدیمی پنج کتاب موسی امروزه در ناپلوس فلسطین نگهداری می‌شوند.

طومارهایی که در سال ۲۰۰ قبل از میلاد وجود داشتند، از سه سبک مختلف برخوردار بودند. مسأله ای که برای ما پیش آمده این است که نسخه اصلی عهد عتیق جزو کدام یک از این سبکها بوده است؟

میتوان در این موارد با نتیجه گیری ر. لردهاریس R. Laird Harris موافقت کرد که « اینک میتوانم اطمینان حاصل کنم که حتی در سال ۲۲۵ قبل از میلاد نویسنده‌ای که عهد عتیق را رونویسی می‌کردند در کار خود دقت کافی بخرج داده اند. در آن زمان بیش از دو یا سه سبک نگارش جهت رونویسی وجود نداشت. با این وجود اختلاف این سبکهای نگارش آنقدر سطحی بود که میتوان نتیجه گرفت که رونویسان قدیمی تر نیز در نگارش نسخه‌های بیشتر از عهد عتیق، باوفاداری و دقت کار خود را انجام داده اند. برآستی کفر محض است اگر خواهیم قبول کنیم که عهد عتیق امروزی با عهد عتیق که عزرا برای تعلیم شریعت به کسانی که از اسارت بابل برگشته بودند بکار میبرد شباهت کامل ندارد. » (۱)

در مورد عهد جدید چطور؟ باز هم بر اساس قرائن متقاعد می‌شویم که نسخه ای که در دست داریم هیچ اختلاف اساسی با نسخه اصلی کتب عهد جدید که بوسیله انسانها نوشته شده ندارد.

دانشمندان عالی مقام ف. جی. ا. هارت F. J. Hort اظهار داشته که بغیر از اختلاف جزئی دستوری یا املائی سبک نگارش، تفاوت‌هایی که در متن نسخه‌های متعدد بچشم می‌خورد ممکن است فقط در یک هزارم تمام عهد جدید تأثیر بگذارد.

(۱) West, B. F. and Hort, F. J. A. eds, New Testament in Original Greek Vo1 2 P. (۱)

عهد جدید به زبان یونانی نگارش یافت. بیش از ۴۰۰۰ نسخه خطی که جنس آنها از مواد گوناگونی بوده تا به امروز باقی مانده اند. در ابتدای دوره مسیحی، معمولاً برای نوشتن از پاپیروس استفاده میکردند. پاپیروس از جنس نی بود و دوام بسیار داشت. در ۵۰ سال اخیر بقایای اسنادی که بر روی پاپیروس نوشته شده بود کشف گردید، از این زمره هستند بقایای نسخه های عهد جدید.

دومین وسیله ای که مورد استفاده نگارش قرار میگرفت عبارت بود از پوست حیوانات، چون پوست گوسفند و بز که با سنگ پا صیقل داده میشدند. از این وسیله تا اواخر قرون وسطی استفاده میشد، تا اینکه کاغذ جایگزین آن گردید.

تاریخ اسناد عهد جدید نشان میدهند که آنها مقارن زمان معاصرین مسیح نوشته شده اند. در زمان نگارش این اسناد، افرادی میزیستند که هنوز سخنان مسیح در گوش آنها طنین انداز بود. حتی اغلب رساله های پولس از برخی انجیل قدیمی ترند. (۱)

شواهد روشنی وجود دارند که به موجودیت عهد جدید در زمانهای قدیم دلالت میکنند، هرگاه اسناد عهد جدید را با سایر مدارک قدیمی که بدون هیچ اشکالی پذیرفته شده اند مقایسه کنیم، بر ارزش عهد جدید بیشتر پی میبریم. بروس (Bruce) اظهار میدارد که تنها ۹ یا ۱۰ نسخه خطی خوب از کتابی در باره « نبرد گلیک » (Gallic War) قیصر باقی مانده است.

قدیمی ترین نسخه این کتاب در حدود ۹۰۰ سال پس از زمان قیصر نوشته شده. « تاریخ توسیدیدس » (در حدود ۴۶۰ - ۴۰۰ قبل از میلاد) بوسیله ۸ نسخه خطی که قدیمترین آنها از ۹۰۰ میلادی تجاوز نمیکند و مقداری پاپیروس که به آغاز عصر مسیحیت تعلق دارد، بما شناسانیده شده است. این امر در مورد « تاریخ هرودت » (در حدود ۴۸۰ - ۴۲۵ قبل از میلاد) نیز صادق است. با این وجود، هیچ دانشمند محقق ادبیات یونان باستان به بحثی که بر اساس سندیت هرودت و توسیدیدس مبنی نباشد توجهی نخواهد کرد. فقط باین دلیل که نسخه های خطی کتب این دو مورخ که قابل استفاده ما میباشند بیش از ۱۳۰۰ سال پس از نسخه های اصلی نگارش یافته اند. « (۲)

بر خلاف مدارک فوق دو نسخه عالی از عهد جدید موجود است که به قرن چهارم تعلق دارد. مهمتر از این دو نسخه بقایای پاپیروس هستند که حتی ۱۰ الی ۲۰۰ سال قبل از آنها نوشته شده اند. شاید قدیمی ترین مدرک موجود بقایای پاپیروس دستخطی باشد که شامل یوحنا ۸ : ۳۱ - ۳۳ و ۳۷ است. قدمت آنرا در حدود ۱۳۰ میلادی تخمین میزنند.

سایر شواهد و قرائن عهد جدید را میتوان در منابع دیگر جستجو کرد. این منابع شامل نقل عبارات انجیل و اشاراتی هستند که چه پیروان و چه دشمنان مسیحیت بعمل آورده اند. پدران کلیسا، که اکثراً بین سالهای ۹۰ و ۱۰۰ میلادی قلم فرسائی میکرده اند، با بیشتر کتب عهد جدید آشنائی داشتند.

از پژوهشهای اخیر آشکار گردیده که مدرسه گروه ناستیکهای وابسته به ولنتینوس نیز با بیشتر کتابهای عهد جدید آشنائی داشته است. (۳)

علاوه بر اینها دو مدرک دیگر نیز جهت سندیت کتب عهد جدید موجود است. نخستین مدرک نسخه های خطی هستند که از یونانی به سایر زبانها ترجمه شده اند. در این بین، سه گروه حائز اهمیت هستند: ترجمه های سریانی، ترجمه های مصری یا قبطی، و ترجمه های لاتینی. با مطالعه دقیق این ترجمه ها به اسرار نسخه های خطی اصلی یونانی که مرجه این ترجمه ها بوده است یافته اند.

سرانجام نوبت به شهادت کتابهای نماز میرسد. در آنها درسهائی بود که در مجالس عمومی کلیسا قرائت می شد. در اواسط قرن بیستم بیش از ۱۸۰۰ تا از این دروس طبقه بندی شده اند. درسهائی از اناجیل، اعمال رسولان و رسالات در آنها وجود دارند. گرچه این کتابها در قرن ششم پدیدار شدند، ولی احتمالاً نسخه اصلی آنها قدیمی تر و با ارزش تر بوده است.

اگر چه در اثر چند بار رونویس کردن عهد جدید تغییرات بسیاری در آن بوجود آمده، لیکن بیشتر این تغییرات جزئی هستند. علم انتقاد نسخه های قدیمی که بسیار دقیق است، ما را نسبت به نسخه حقیقی عهد جدید مطمئن میسازد.

سر فردریک کنیان (Sir Frederic Kenyon) متخصص شهیر دستخطهای قدیمی اظهار میدارد که « فاصله زمانی بین تاریخ انشای نسخه اصلی و قدیمی ترین نسخه موجود، بقدری ناچیز است که میشود آنرا نادیده گرفت و دیگر هیچ جای شک باقی نیست که کتاب مقدس همانطوری که نوشته شده، بمرور زمان بما رسیده است، اصالت و تمامیت کلی کتب عهد جدید را میتوان ثابت شده تلقی کرد. »

سؤال دیگری که بمسأله معتبر بودن نسخه های موجود همانند است، این است که « چگونه میتوان دانست کتابهایی که باید جزء کتاب مقدس میشدند همین کتبی هستند که ما در کتابمقدس خود داریم؟ » این یک پرسش مربوط به شرعی بودن کتاب مقدس است. در مورد هریک از کتب عهد عتیق سوالات علیحده ای نیز مطرح شده اند.

کلیسای پرتستان همان کتب عهد عتیق را که یهودیان دارند، قانوناً قبول دارد، چنانکه مسیح و شاگردان نیز آنرا پذیرفتند. کلیسای کاتولیک رومی پس از شورای « ترنت » در سال ۱۵۴۶، ۱۴ کتاب « آپو کریفا » را به آن کتب افزود. کتاب مقدس انگلیسی همان ترتیب Septuagint را داراست (ترجمه متن عهد عتیق به زبان یونانی). کتاب مقدس عبری بر خلاف طبقه بندی کتاب مقدس انگلیسی، به سه گروه تقسیم شده است: تورات (پیدایش تا تثنیه) که به پنتیوخ (pentateuch) نیز معروف است؛ انبیاء که شامل انبیاء پیشین (یوشع، داوران، سموئیل و پادشاهان) و انبیاء بعدی (اشعیاء ارمیا، حزقیال و ۱۲ کتاب دیگر از هوشع تا ملاکی)؛ و سایر نگارشها که شامل بقیه کتب عهد عتیق ما هستند یعنی کتب: اشعار، (ایوب زبور داود، امثال سلیمان و غیره).

کتب فوق هنگامی از احترام خاص برخوردار شدند که مردم آنها را بعنوان نوشته های کسانی که از خدا الهام گرفته بودند، می دانستند بطوری که ای . جی . یانگ (E . J . Young) میگوید: « وقتی که کلام خدا نوشته شد، بصورت کتابمقدس درآمد و از آنجائی که سخنان خدا بودند، از احترام مطلق برخوردار گشتند. چون کلام خدا بود در نسخه کتاب شریعتی نیز شد. موضوع شریعتی بودن کتاب مقدس، خود نمایشگر الهامی بودن آن است بنابر این فرقی است بین مقامی که عهد عتیق بعلت الهامی بودنش از آن برخوردار است و احترامی که اسرائیل نسبت بآن قائل است. »

این امر را میتوان در مورد نوشته های موسی مشاهده کرد. شریعت بوسیله او ارائه شد و سپس انبیاء بعد از او آنرا بعنوان فرامین خود خدا محترم داشتند. از آن زمان به بعد این کتب نزد مردم محترم بوده است. مردم از شریعت غافل بودند، ولی رهبران اسرائیل مقام آنرا به رسمیت می شناختند. همین امر باعث شد عزیا بفهمند شریعت چقدر مورد غفلت قرار گرفته و بخود بلرزد. (۲ پادشاهان ۲۲ : ۱۱).

از بررسی نوشته های انبیا آشکار میگردد که آنها اطمینان داشتند که آنچه میگفتند کلمات معمولی نبوده بلکه از قدرتی برخوردار بوده اند. عبارات « خداوند چنین میگوید » و « کلام خدا بر من نازل شده گفت » در پیام آنها متدوال بود.

گرچه معلوم نیست بر چه اساسی قدر و منزلت این نوشته ها پذیرفته شده ولی بهر تقدیر در پذیرش آن هیچ شکمی باقی نیست. در قرن اول مسیحیت متدوال بود که لااقل برخی از این نوشته ها را از بیانات روح القدس تلقی کنند.

در ابتدای عصر مسیحیت واژه « کتب » به ترکیبی از نوشته های الهامی از خدا اطلاق میشد که مقام آن کاملاً به رسمیت شناخته شده بود. مسیح این واژه را در همین معنی بکار میبرد و وقتی میگفت « ممکن نیست که کتاب محو گردد » شنوندگان معنی کلام او را کاملاً درک میکردند جالب است که مسیح و فریسیان در مورد مقام عهد عتیق هیچ اختلافی با یکدیگر نداشتند. مشاجره آنها بر سر این بود که فریسیان رسوم و عقاید خود را بر آن افزوده بودند و آنها را نیز جزء کتاب مقدس محسوب میداشتند.

در شورای ژامنیا (Jamnia) که در سال ۹۰ میلادی تشکیل شد، بحث غیر رسمی در مورد شرعی بودن کتابمقدس در گرفت، معلوم نیست که در این شورا تصمیمات قطعی اتخاذ گردید یا نه. ولی اینطور که پیداست بحث بر سر این نبود که کتابهایی به آنچه که قبلاً بعنوان الهام خدا تشخیص داده شده بودند اضافه کنند، بلکه اینکه برخی از آنها را حذف کنند یا خیر. به زبانی دیگر، آنها کتب عهد عتیق را بعنوان کلام خدا به رسمیت شناخته بودند.

لازم بتذکر است که کتب « آپوکریفا » هیچوقت جزء کتب الهامی یهود پذیرفته نشده و مسیحیان قرنهای نخستین و یهودیان هرگز آنرا قسمتی از کتاب مقدس الهام شده محسوب نداشتند. این امر با مطالعه نگارشهای یوسفوس مورخ یهودی و نوشته های آگوستین اسقف اعظم آفریقای شمالی در « هیپو » آشکار میشود.

جالب توجه است که نویسندگان عهد جدید حتی یکبار هم مطلبی را از آپوکریفا در کتب خود نقل نکرده اند.

کتب آپوکریفا ادعا نمی کنند که کلام خدا یا نگارشهای پیامبران میباشند. ارزش و مندرجات آنها از نوع دیگری است، برخی از آنها مثل مکابیس اول (I Maccabees)، محتملاً در حدود صد سال قبل از میلاد مسیح نگارش یافته و ارزش تاریخی دارند. در حالی که دیگر کتب آن از ویژگیهای افسانه ای برخوردارند و ارزش کمتری دارند. گرچه این کتب در ابتدا جز LXX ترجمه تورات به یونانی نبودند ولی بعداً بآن اضافه شدند، و بدین طریق توسط ژروم Jerume جزء Vulgate (ترجمه لاتینی کتاب مقدس) درآمدند. ولی خود ژروم فقط کتبی را برگزید که در شریعت عبری بودند، و بقیه را کتبی دانست که تنها ارزش کلیسایی داشتند. بعداً همین شخص در زمان اصلاحات با آخرین تصمیم شورای ترنت (Trent) مبنی بر قائل شدن مقام شریعتی برای « آپوکریفا » به مخالفت برخاست.

مهمتر از همه مسیح ۳۹ کتاب عهد عتیق را تماماً بعنوان کلام الهام شده خدا قبول داشت. ولی کتب عهد جدید

چطور؟

همانطوری که در مورد عهد عتیق گفته شد، کتابهای عهد جدید نیز بعلت الهامی بودنشان در شمار کتب شرعی میباشند، نه بخاطر اینکه عده ای بآن « رای » داده اند تا باین مقام پذیرفته شود.

بهر تقدیر سرگذشت به رسمیت شناخته شده عهد جدید بعنوان کتاب شرعی بسیار جالب است. نوشته های عهد جدید دارای یک مرجع اقتدار هستند. پولس و پطرس با علم باین حقیقت رساله می نوشتند. پطرس بطر ویژه ای از رساله پولس بعنوان کتاب مقدس نام می برد. (۲ پطرس ۳ : ۱۵ و ۱۶).

یهودا (آیه ۸) معتقد است که ۲ پطرس ۳ : ۳ از سخنان رسولان هستند. پدران اولیه کلیسا چون پولیکارپ، ایگناتوس، و کلمنت مقام رسمی تعدادی از کتب عهد جدید را تأیید می کنند.

یورش عقاید غلط ضد مذهبی در اواسط سده دوم موجب شد مفهوم اصالت کتب مقدس در فکر مسیحیان زنده شود، تا کتب رسمی را از کتبی که هویت مشخصی نداشتند تمیز دهند. « ایرینوس » و سپس « اوسیبوس » در سده سوم، در نوشته های خود موضوع را روشن تر کرده اند. به قرار اطلاع، انتخاب و تنظیم کتب مقدس در سده چهارم صورت گرفت. در مشرق بر اساس رساله « آتاناسیوس » (۳۶۷ میلادی) فرق محسوسی بین مندرجات کتب مقدس، که منبع اصلی تعلیمات مذهبی بشمار میرفتند و سایر نوشته ها، که ایمانداران اجازه خواندن آنها را داشتند بچشم میخورد، در غرب در سال ۳۹۷ میلادی، بر اساس تصمیم شورای کلیسائی که در کارتاژ تشکیل شد، کتب عهد جدید تنظیم و تدوین گردید.

در آن زمان سه معیار کلی جهت سنجش نوشته ها وجود داشت، که معلوم میکردند چه نوشته هائی پیام واقعی رسولان هستند و کدام نگارشهای شرعی نیستند، نخست، آیا میتوان نوشته ای را بطور مستقیم بیک رسول نسبت داد؟ اناجیل مرقس و لوقا از این قانون مستثنی بودند و آنها را نوشته هائی میدانستند که حاصل همکاری نزدیک رسولان با نویسندگان بودند.

موضوع دوم جنبه کلیسائی آن بود برسمیت شناختن کتابی بوسیله یک کلیسای معروف و برجسته یا اکثریت کلیساها. سوم سنجیدن آن با معیارهای تعالیم صحیح.

اطلاعات فوق مفید و جالب توجه هستند، ولی آخرین آزمایش شرعی بودن کتاب مقدس مانند الهامی بودن آن، به شهادت روح القدس در قلب ایمانداران بستگی دارد.

در دوران ناپایدار ما، چه عالی است که انسان بر صخره ای چون کتاب مقدس بایستد ! خداوند ما میگوید « آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد؟ »

بخش هفتم

باستان شناسی در خصوص کتاب مقدس چه میگوید؟

باوجود اینهمه مدارک معتبر که پیش از پیش برای صحت کتابمقدس ارائه میشود، معذالک بین مردم شایع است که عده ای زیادی به حقانیت کتابمقدس تردید دارند. تا قبل از سده نوزدهم، منتقدین در مورد درستی بسیاری از اسناد تاریخی عهد عتیق مشکوک بودند بعقیده آنان، واقایع عهد عتیق غیر واقعی و زاده تخیل بوده اند. ولی سده حاضر از کشفیات بی سابقه ای برخوردار است و این اکتشافات، در بیشتر موارد، پیش آمدهای مذکور در عهد عتیق را تصدیق و تأیید میکنند. اظهار نظر دانشمندان در این خصوص قابل توجه است. دکتر آلبرایت (W . F . Albright) استاد بازنشسته دانشگاه هاپکینز (Johns Hopkins) اظهار میدارد که « بدون شک علم باستانشناسی، تاریخ معتبر و قدیمی را مورد تأیید قرار داده است. » (۱)

میلر بروز (Millar Burrows)، از دانشگاه یل (Yale) معتقد است که « بطور کلی اکتشافات باستان شناسی، بی تردید اعتماد ما را بر حقانیت وقایع کتابمقدس می افزاید. عده ای از باستانشناسانی که در سرزمین فلسطین به کاوش پرداخته اند، الان بانظر احترام به کتابمقدس می نگرند. » (۲)

و نیز می افزاید « علم باستان شناسی در چندین مورد نظریات منتقدین جدید را رد نموده، ثابت میکند که در بسیاری موارد این نظریات زاده فرضیات نادرست و مصنوعی تاریخی است. این مطلب، کمک بزرگی است و نباید آنرا نادیده گرفت. » (۳)

فردریک کنیون (Sir Frederic Kenyon) رئیس سابق موزه بریتانیا مینویسد « بنابر این با توجه به انتقادات خورد کننده ای که در نیمه دوم سده نوزدهم از بعضی قسمتهای عهد عتیق بعمل می آمد، برحق است بگوئیم که مدارک باستانشناسی مقام عهد عتیق را مجدداً بالا برده، و حتی با ارائه اطلاعات وسیعتری از سابقه آن، عهد عتیق را منطقی تر ساخته، و در نتیجه به ارزش آن افزوده است. گرچه هنوز علم باستان شناسی نظریات نهایی خود را ابراز نداشته است. ولیکن نتایج بدست آمده اعتقادات مذهبی را مورد تأیید قرار میدهد - بعبارت دیگر، کتاب مقدس نمیتواند از پیشرفت علم سود نبرد. » (۴)

Vos, Howard F. An Introduction To Bible Archaeology P.121, quoting from (۱)

W.F.Albrights, Archaeology and the Religion of Israel. Chicago : Moody Press, n. d

Burtows, Millar, What Mean These Stones? P.1. New Haven: American Schools of (۲)

Oriental Research, 1941

(۴) همان کتاب

(۳) Kenyon, Sir Frederic The Bible and Archaeology, P.279

شهر یهودی، اظهار نظر جالبی نموده است: « کشفیات باستان شناسی، تا بحال هیچیک از مطالب کتاب مقدس را رد نکرده است. » (۱)

بطوری که ملاحظه میفرمائید، علم باستان شناسی ارزش بسیار دارد، چون معرفت روشن تری از وقایع و رسالت کتاب مقدس را عرضه میدارد؛ لازم بتذکر است که تضادهای ظاهری که بین کتاب مقدس و دانستیهای پیشین وجود داشته، اینک با بدست آمدن اطلاعات وسیعتر، از بین رفته است. در نتیجه نباید راجع به مواردی که هنوز ظاهراً با کتابمقدس مغایرت دارند تصمیم فوری اتخاذ کرد، بلکه منطقی تر این است که تا روشن شدن موضوع از اخذ هرگونه تصمیم و نتیجه گیری آنی امتناع ورزید. بجای اینکه فوراً نتیجه بگیریم که کتابمقدس اشتباه است، معقولتر آنست که برای حل شدن مسأله، منتظر کشفیات بیشتری در این زمینه باشیم. از آنجا که کشفیات جدید همواره درستی کتابمقدس را تأیید کرده اند، منطقی ترین رویه این است که در انتظار کشفیات نوین باشیم.

مقصود از بیان مطالب فوق این نیست که میتوان کتاب مقدس را بوسیله علم باستان شناسی « ثابت کرد »، و یا اینکه دلایل باستانشناسی را پایه ایمان به کتابمقدس قرار داد. این روح القدس است که انسان را از حقایق کتابمقدس مطمئن میسازد. حقایق روحانی هرگز بوسیله باستان شناسی ثابت نمیشود. ولی بهر تقدیر، باوجود تضادهای ظاهری بازمانده، باز جای خوشوقتی است که وقایع تاریخی کتابمقدس بوسیله باستان شناسی مورد تأیید قرار گرفته است.

باستان شناسی در چه مورد ویژه ای مفید واقع شده است؟

از مکانهای تاریخی که بنحوی ارتباطی با دوره عهد عتیق داشته اند، بیش از ۲۵ هزار محل در سرزمین های مربوط به کتابمقدس پیدا شده است. معذالک هنوز اکتشافات نسبتاً نادری در این مکانها بعمل آمده، و باید گنجینه های بیشتری مورد پژوهش و کاوش قرار گیرند.

بهترین اسناد باستانشناسی که میتوان برای مقایسه با کتابمقدس بکار برد، در کتیبه های قدیم شرق یافت میشوند. مدارک معاصر عهد عتیق، بندرت از خود فلسطین بدست آمده، و برای کسب اطلاعات بیشتر باید از نوشته های نویسندگان ممالک همجوار نیز استفاده کرد.

منبع اصلی دیگر، جهت مقایسه روایات کتابمقدس، کاوشهای باستان شناسی از نقاط جغرافیائی کتابمقدس است.

از آنجا که زمینه اطلاعات و فرضیات مربوط به کتابمقدس بسیار وسیع است، فقط به ذکر چند نکته از جنبه های اصلی اکتفا میشود.

دوران زندگی ابراهیم نمونه مناسبی است که باستانشناس کمک ارزنده ای برای تأیید آن نموده است. منتقدین نیمه دوم سده نوزدهم، و حتی سالهای اول سده حاضر، موقعیت تاریخی را که کتاب مقدس راجع به ابراهیم قائل بود، غیر واقعی میدانستند، چون اعتقاد داشتند که ابراهیم بادیه نشین، جاهل و بی سواد بوده، از علم حقوق، تاریخ، تجارت و جغرافیا بیش از شیخی بادیه نشین در صحرای عربستان اطلاعی نداشته است. و مهارت او از « اور » به « حران » را نمیتوان بیشتر از یک کوچ بادیه نشین دانست. ولی پژوهشهایی که لئو نارد وولی (Sir C. Leonard Woolly) از اور کلدانیان بعمل آورده فرضیه فوق را منتهی ساخته است.

از قرار اطلاع، « اور » ی که در زمان ابراهیم وجود داشته، شهر بسیار آبادی بوده است. باستان شناسان طی حفاری در این منطقه، به وسایل خانگی مجهز و الواح گلی که بمنزله کتاب بوده اند، دست یافته اند. این الواح عبارت بودند از فرمهای رسیده معاملات تجاری، سرودنامه های بتکده و جدول ریاضی شامل فرمولهای محاسبات ریشه جذر و کعب اعداد و محاسبات ساده تر. از داخل انبار بتکده فرمهای بیشمار بدست آمده. این فرمها عبارتند از رسیدههای اجناس چون گوسفند، پنیر، پشم، مس، روغن لولای در و غیره؛ و نیز فهرست حقوق کارمندان زن. همه این کشفیات با ارزش و بطور شگفتی منطبق با موازین معاملات امروزی هستند. (۱)

« معلوم شد ابراهیم از فرهنگ عالی و پیشرفته ای برخوردار بوده، و ترک موطن برای عزیمت به سرزمین های ناشناخته قطعاً بر اساس ایمان و تصمیمی بزرگ بوده است. (۲)

چگونه میتوان تاریخ دقیقی برای این کشفیات تخمین زد؟ « این شهرهای باستانی، بارها در همان منطقه قبلی بنا شده اند؛ لایه های مختلف زمین شناسی در آنجا پیدا شده اند. طبیعتاً لایه ای که زیر لایه های دیگر قرار گرفته، قدیمی ترین آنهاست. شکل ظروف سفالی که پیدا شده با یکدیگر فرق دارند، و اگر در دو حوزه مختلف تجسمی، ظروف مشابه یافت شوند، بدون شک دو منطقه را باید همزمان دانست. پادشاهان معمولاً اسامی خود را بر گودی لولای در بتکده حک میکردند، و نام بت آنان نیز همراه اسامی آنها نوشته میشد. سنگهای حکاکی شده اغلب زیر قصر پادشاه، و یا زیر دیوارهای بتکده، به یاد بود بانی آن، مدفون میشد. مقبره های سلطنتی را نیز بهمین شیوه میتوان تشخیص داد. نسخه هایی که قدمت آنها به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد میرسد، بدست آمد. این نسخه ها شامل فهرست اسامی سلسله های پادشاهانی هستند که بترتیب روی کار آمده اند. با ذکر مدت سلطنت هریک، نسخه های مزبور را کاتبان سومری نوشته اند. در نزدیکی « اور » سنگ بنیاد حکاکی شده ای یافت شده که بوسیله یکی از پادشاهان نخستین سلسله پادشاهی « اور » نهاده شده است، که کاتبان نامبرده او را جزو سومین سلسله پادشاهی بعد از « طوفان نوح » میدانند.

احتمال دارد پادشاه مزبور در سال ۳۱۰۰ قبل از میلاد سلطنت میکرده است، یعنی بیش از ۱۰۰۰ سال قبل

از ابراهیم. (۳)

Short, A . Rendle(۱)

Vos, Howard F . Genesis Archaeology P.52 Chicago Moody press 1963 (۲)

Short, A . Rendle P.138 (۳)

باستانشناسی اطلاعات وسیعی پیرامون پادشاهان مذکور در کتابمقدس در اختیار ما میگذارد، معهدا منتقدین به واقعیت تاریخی این اطلاعات مشکوک هستند. مثلاً، تاریخ باشکوه سلیمان پادشاه را شک تلقی میکنند. کتابمقدس از سلیمان بعنوان صاحب کشتیها (اول پادشاهان ۹ : ۲۶) یاد میکند، در حالی که در کرانه های فلسطین بندرگاه مناسبی برای کشتی وجود ندارد. کتابمقدس از ثروت بی پایان و اسبان و ارابه های بیشمار او حکایت میکند (اول پادشاهان ۱۰ : ۲۶). باز بر اساس گفته کتابمقدس، سلیمان پروژه ساختمانی وسیع و متعددی پیاده کرده و شهرهای اورشلیم، حاصور، مجدو و جاز را با استحکامات مجهز کرده است (۹ : ۱۵) حفاریهای دامنه دری که در مجدو بعمل آمده پرده از وجود این استحکامات نظامی بویژه اصطبلهای سلیمان برداشته است. (به گزارش این پژوهشها توجه فرمائید.)

« خیابان وسیعی از دروازه شهر مجدو تا اصطبلهای سلیمان سنگ فرش شده بود. اصطبل جنوبی ابعادی در حدود ۶۴ متر در ۸۲ متر داشت. یک ردیف اصطبل پنجگانه که رو به شمال بودند به حیاط یا میدان سان باز میشد که طول هر طرف میدان در حدود ۳۶ متر بود. دیواری که ضخامتش در بعضی قسمتها به یک متر میرسید دور تا دور میدانهای اصطبل کشیده شده بود تا از هجوم شن و ماسه جلوگیری شود. آب انباری در نزدیکی های وسط حیاط، در داخل زمین قرار داشته و احتمال میرود بعنوان مخزن آب برای اسبها از آن استفاده میکرده اند. این مخزن گنجایش ۲۷۷۵ گالن آب داشته. دو اطاق مستطیل شکل که در یک طرف محوطه قرار داشته که احتمالاً توقفگاه ارابه ها بوده اند.

هر یک از اصطبلها، در وسط دارای گذرگاهی به پهنای ۱۰ فوت (در حدود سه متر) بوده که کف آن از گل و آهک فرش شده. در طرفین گذرگاه دو راهرو به پهلولی یکدیگر قرار گرفته بودند، گذرگاه وسطی را از راهروهای جانبی مجزا میساخت. آخورهای مزبور آبشخورهایی به پهنای ۱.۵ متر داشتند که تماماً از قلوه سنگ مفروش شده بود. طول هر راهرو به حدود ۴۲ متر میرسید، بطوری که هر کدام از آنها ۱۵ اسب را در خود جای میداد، و در نتیجه ۱۵۰ اسب فقط در محوطه جنوبی جا میگرفتند « (۱)

در کتاب دوم پادشاهان، از قالبهای فلز ریزی سلیمان صحبت شده است. جالبترین اثری که در « عصیون جابر » پیدا شده یک کوزه قالب گیری است. نلسون گلوک (Nelson Glueck) معتقد است که « بهترین و بزرگترین دستگاه تصفیه قلبگیری فلزات که از خاور نزدیک باستان بدست آمده کوره ای است که در شمال غربی منطقه مزبور (عصیان جابر) از زیر خاک نمایان شده. دودکش ها و لوله های هوای این دستگاه ساختمان پیچیده و مجهزی داشت. بطوری که میتوان آنرا از نظر ساختمان و طرز کار، در شمار دستگاههای نوین دانست. « (۲) باد شدیدی که از « عربیه » به سمت شمال میوزید، در واقع کار دم آهنگری امروز را انجام میداد. سنگهای معدنی که قسمتی از آنها را در کوره های « عربیه جنوبی » (دره ای که از کرانه جنوبی دریای مرده تا دریای سرخ کشیده شده است) عمل آورده بودند، به این تصفیه خانه در بندر سلیمان حمل میشد. اطلاعاتی که اکنون از مکان معدنهای « عربیه » موجود است بیش از همه مدیون کوششهای گلوک میباشد. نامبرده در ۲۱ میلی جنوب دریای مرده به براده های مس نیز دست یافته است؛ سنگهای معدنی که در این ناحیه بدست آمده آثار صیقلی و حرارت کوره ای در آنها مشاهده میشود.

(۱) Vos Howard F. An introduction to Bible Archaeology P75 Chicago: Moody press 1956

(۲) Glueck, Nelson Fzion – Gober , Bulletin of The American Schools of Oriental Research

« این ناحیه بشکل دوکی است که یک انتهای آن به سمت شمال و دیگری بسمت جنوب کشیده شده و رشته تپه های ماسه ای، اطرافش را به شکل دایره احاطه کرده اند. در سمت شرق، وادی کوچکی وجود دارد. (این وادی شامل نهری است که در فصول خشک آب ندارد). میان تپه های جنوب و مغرب و وادی در سمت مشرق و شمال، منطقه مسطح وسیعی قرار گرفته که در آن خرابه های دیوارها، ساختمانهای بزرگ، کلبه های معدنچیان، کوره های قالبگیری، و توده هایی عظیم از براده های مس یافت شده است. دو کوره، یکی مربع و دیگری مدور، نسبتاً سالم و دست نخورده باقی مانده اند، اولی از سنگهای خشن تراشیده شده ای که ۳ یارد مربع مساحت دارند تشکیل یافته، و شامل دو قسمت تحتانی و فوقانی است. » (۱)

یادبود قابل توجهی نیز بجای مانده است که پاره ای از تاریخ موآب را که چندان مدرکی از آن در دست نیست، در خاطره ها زنده میسازد. پس از مرگ اخاب، میثع پادشاه موآب، بر پسر اخاب یهورام که جانشین پدر شده بود عاصی شده از پرداخت مالیات امتناع میورزید. در نتیجه قشون اسرائیل یهودا، وادوم، موآب را محاصره کرده سخت تحت فشار قرار دادند بطوری که میثع مجبور شد پسر ارشد خود را بر حصار بجهت قربانی سوختنی برای خدای خود سوزانید. از آنچه بعداً موآب گذشت چندان اطلاعی در دست نیست، ولی محتمل است سه پادشاه محاصره خود را شکسته و آنجا را ترک کرده باشند.

در سال ۱۸۶۸ شخصی آلمانی بنام کلن (Klein) در « دبیون » موآب، سنگ حکاکی شده ای یافت. هنگامی که وی به اروپا برگشته بود تا برای خرید سنگ پولی تهیه کند، در غیاب او، عربهای آن منطقه سنگ را با آتش داغ کردند و سپس آب سرد روی آن ریختند تا آنرا قطعه قطعه کنند و بدین وسیله پول بیشتری از فروش آن عاید خود سازند. خوشبختانه چون از سنگ دست نخورده نقشی موجود بود، بزودی توانستند قطعات خورده شده آنرا کنار یکدیگر قرار دهند و نوشته روی آنرا بخوانند. تخته سنگ مزبور اینک در موزه لوور پاریس نگهداری میشود. نوشته روی سنگ به سبک الفبای قدیمی فینیقی است و شرح میدهد که چگونه میثع، پادشاه موآب، این سنگ را بر پا داشته تا بگوید چگونه با کمک خدای خود « چموش » یوغ اسارت اسرائیل را از گردن او شکسته است. علاوه بر این از چند محلی که در کتابمقدس هست نام برده شده، و نیز از خدای اسرائیل که اسمش یهوه است. (۲)

پژوهشها و کشفیات باستانشناسی در مورد عهد جدید بصورت دیگری است. زیرا کشفیات در اینجا حفاری و دست یافتن به خرابه ها و الواح سنگی حلاکی شده نیست، بلکه عبارتست از دسترسی به نسخه های خطی، بوسیله علم باستانشناسی.

Vos. (۱)

Short (۲)

« این اناد خطی ممکن است نوشته های یا شخصی باشند که روی سنگ، یا مواد استوار همانند و یا بر پاپیروسها که از ماسه های مصر پیدا شده، ثبت شده باشند. اسناد شامل متون ادبی، صورت خرید خانمهای خانه دار، یادداشتهای خصوصی است که بر بقایای سفالها کنده شده؛ و یا ممکن است این اسناد نقشها و نوشته هایی باشند که بر سکه حک شده اند و حاوی اطلاعاتی است از فرمانروایان گمنام آن زمان و یا تبلیغات دولتی به مردمی که آنها را بکار میبرده اند. اسناد ممکن است مانند پاپیروس های چستربییتی گامران (Chester Beatty) مدارکی از کتب مقدس باشند که کلیساها آنها را نگهداری میکردند؛ و یا مانند طومارها یا متون عرفانی از همدی (Nag Hammadi)، بقایای کتابخانه انجمن مذهبی میباشند، بهر تقدیر، هر خصوصیتی که این مدارک داشته باشند، آنها برای مطالعه عهد جدید بسیار مهم و لازم میباشند، همانگونه که نوشته های میخی بر الواح سنگی، برای عهد عتیق حائز اهمیت هستند. » (۱)

اسنادی که بر پاپیروس نوشته شده اند، اطلاعات وسیعی ارائه داده اند. مردم عادی، بر روی پاپیروس نامه مینوشتند و حسابهای اقتصادی زندگی خود را بر آن یادداشت میکردند. وسیله تحریر ارزانتر دیگر تکه های سفالی بود که به استراکا (Ostraca) معروف است و برای نوشتن مطالب متفرقه بکار میرفت؛ یکی از مهمترین آنها که از توده های خرابه های قدیمی بدست آمده سفالی است که تشابه و رابطه زبان محاوره ای مردم را با زبان یونانی عهد جدید آشکار میسازد. تا قبل از این کشف، عهد جدید، اختلاف فاحشی وجود دارد، حتی برخی پژوهشگران معتقد بودند که یونانی عهد جدید زبانی است آسمانی که جهت نگارش امور روحانی مسیحیت عطا شده، ولی کشف پاپیروس ثابت کرد که یونانی عهد جدید تشابه زیادی با زبان عامه مردم داشته است.

در سال ۱۹۳۱ مجموعه ای از پاپیروسهای برخی از نسخ عهد جدید یونانی بدست آمد و به پاپیروسهای چتربییتی معروف شد. بروس (F. F. Bruce) اظهار میدارد که این دسته پاپیروسها بدون شک کتابمقدس برخی از کلیساهای دور افتاده مصر محسوب میشده است. زیرا حاوی یازده قسمت خطی از کتاب مقدس میباشند. سه قسمت آن در شکل کامل خود شامل بیشترین قسمتهای عهد جدید است، که یکی از آنها چهار انجیل و اعمال رسولان، دومی ۹ و رساله پولس به کلیساها و رساله عبرانیان و سومی مکاشفه را تشکیل میدهند. هر سه قسمت در سده سوم بتحریر رسیده اند. نسخه خطی که مربوط به رسالات پولس است قدیمی تر از همه میباشد و در اوایل سده مزبور نگاشته شده. حتی باوجود ناقص بودن این نسخه های پاپیروس، آنها مهمترین گواه تاریخ عهد جدید و با ارزش ترین مدرک برای شناسائی نسخه (Caesavean) بحساب میآیند.

نمونه های فوق اهمیت اکتشافات پاپیروس را نشان میدهند.

یکی از منابع با ارزش اطلاعات، کتیبه های سنگی است. فرمان کلودیوس که بر سنگ آهکی نگاشته شده نمونه ای است از این کتیبه ها، کتیبه مزبور در ماه اول سال ۵۲ میلادی نوشته شده، و در آن از گاليله بعنوان فرماندار رومی در اخائیه نام برده شده. در ضمن از دیگر منابع پیداست که فرمانداری گالیلو بیش از یکسال دوام نیافته، و از آنجا که فرمانداران در اول ماه ژوئیه بکار خود گماشته میشدند، نتیجه میشود که گالیلو در سال ۵۱ میلادی به فرمانداری رسیده است؛ و چون فرمانداری گالیلو در اخائیه همزمان با یک سال و نیم خدمت پولس در قرنتس بوده (اعمال ۱۸ : ۱۱ و ۱۲)، میتوان از روی کتیبه کلودیوس زمان خدمت پولس را بطور دقیق دانست. (۱)

لوقا در نوشته خود اشاره ویژه ای به اشخاص و مکانها میکند، بنابر این کشف آثار باستانی نوشته های او را بیشتر از سایر نوشته های عهد جدید تعبیر و تأیید میکند، بطوری که در دقت نوشته های لوقا شکی باقی نمانده. هروقت به صداقت نوشته های لوقا مشکوک شده اند، آثاری جدید کشف شده که بر درستی و حقانیت او مهر تأیید زده. بروس اظهار میدارد که « برای مثال لوقا ۳ : ۱ را که لیسانیوس تیتراک آبلیه را با یحیی تعمید دهنده همزمان میدانست (۲۷ م) اشتباه تاریخی تلقی میکردند، زیرا بطوری که مورخان نگاشته اند تنها فرمانروائی که در این قسمتها حکومت میکرد و لیسانیوس نام داشته فرماندار نبوده بلکه پادشاهی که آنتونی بنا به تحریک کلئوپاترا در سال ۳۶ قبل از میلاد او را باین مقام گماشته بود. لیکن کتیبه یونانی که در آبیلا (۱۸ میلی مغرب شمال غربی دمشق) جایی که نام آبلیه از آن گرفته شده پیدا شده است شخصی بنام لیسانیوس را تیتراک (فرمانداری که از طرف قیصر روم منصوب میشد - مترجم) معرفی کرده، و زمان فرمانداری او را بین ۱۴ - ۲۹ میلادی نگاشته که با زمانی که لوقا بآن اشاره کرده برابر است.

در سال ۱۹۴۵ مشتی مدارک خارق العاده بدست آمد. سو کینک (Eleazar L. Sukenik) در نزدیکی تالیپوت، از حومه های اورشلیم، دو ظرف کشف کرد که در آنها استخوانهای مرده بود. ظرفها در داخل گودالی بودند که از سالهای پیش از ۵۰ میلادی مورد استفاده قرار میگرفته است. Bruce معتقد است که امکان دارد « در این نقطه آثاری از اجتماع ۲۰ سال اول مسیحیان اورشلیم موجود باشد. » (۲)

کشف سکه های قدیمی نیز در زمینه تاریخ عهد جدید، اطلاعاتی عرضه داشته است. یکی از مهمترین مسائل در تعیین زندگی پولس، تاریخ به خلافت رسیدن فستوس است که به جای خلیفه قبلی، فلیکس به تخت نشست. (اعمال رسولان ۲۴ : ۲۷) در سال پنجم حکومت نرون، قبل از اکتبر ۵۹ میلادی، سکه جدیدی ضرب خورده که احتمالاً نمایشگر آغاز خلیفه گری فستوس است.

هویت برخی اماکن مقدس بطور قطعی آشکار شده، و از مکانهای معمولی نیز شناسائی بعمل آمده است. شناسایی جاهای معمولی آسان تر از کشف هویت نقاطی است که در آن وقایع بزرگ عهد جدید اتفاق افتاده است. اورشلیم در سال ۷۰ میلادی نابود گردید، و در سال ۱۳۵ میلادی شهر دیگری بجای آن بنا گردید؛ همین امر شناسائی محلهای اورشلیم را که اناجیل و اعمال رسولان از آنها نام می برند، مشکل ساخته است، لیکن برخی قسمتها را براحتی میتوان تشخیص داد، مانند محوطه هیکل (معبد) و حوض سیلوحا، جائیکه مسیح مرد نابینا را برای شفا به آنجا فرستاد (یوحنا ۹ : ۱).

باستان شناسی در امر درک کتاب مقدس کمک مؤثری است، بطوریکه بدون وجود اطلاعات جالب آن، برخی مطالب مبهم باقی میماند، و حتی در بعضی موارد اگر این اطلاعات کمک نمیکردند، چه بسا مطالبی که مشکوک یا نادرست تلقی میشدند.

میتوانیم با کنیون (Sir Fredric Kenyon) هم عقیده باشیم که « بنظ من، ارزش واقعی باستانشناسی این نیست که حقایق مطالب کتابمقدس را ثابت میکند بلکه اینکه کتابمقدس را روشن میکند ... کمکی که باستانشناسی به مطالعه کتابمقدس نموده، باعث شده دانش ما در مورد داستانهای این کتاب، بویژه عهد عتیق وسیعتر و عمیق تر گردد... »

نتیجه مطالعات باستانشناسی آنکه ضمن اثبات حقایق عهد عتیق معانی آنرا نیز روشن ساخته است. انتقادات مخرب جای خود را به حمایت از کتابمقدس داده است، و هر شخص معمولی میتواند کتابمقدس خود را با اطمینان بخواند، زیرا هرچه پژوهشهای جدید ابراز دارند، باز کلام خدای ما تا ابد باقی است. »

بخش هشتم

آیا مسیحیت منطقی است؟

در جواب معلم دینی کلیسا، که سوال کرده بود « ایمان چیست؟ »، پسر بچه ای چنین جواب داد: « ایمان یعنی باور کردن چیزی که میدانیم راست نیست ! ».

چندان بعید بنظر نمیرسد که غیر مسیحیان چنین نظری داشته باشند. ولی قبول اینکه مسیحیان نیز همین عقیده را داشته باشند مشکل و فوق العاده تأسف انگیز است.

گاهی فرصتی برایم پیش می آید تا در جلسات بحث آزاد شرکت کرده، انجیل را به شرکت کنندگان بشناسانم. معمولاً پس از سخنرانس شنوندگان سوالاتی مطرح میکنند. بحثهایی که بدنبال سوالات پیش میآید گاهی مرا خوشحال میسازند و برخی مواقع نیز مأیوس. غیر مسیحیان معتقدند که جلسه مفیدی است چون در آن برای اولین بار چیزی معنی دار میشوند. اظهار نظر آنان مرا شاد میسازد. ولی وقتی میثنوم که مسیحیان نیز همین عقیده را دارند، خوشحالی من جای خود را به ترس و یأس میدهد ! چرا این مسیحیان بخود زحمت پژوهش در انجیل را نمیدهند تا درک کنند هرگاه انجیل نیز در مقایسه با دیگر مسلکها و عقاید قرار گیرند یارای مقاومت و اثبات درستی خود را خواهد داشت؟ اینان باید بدانند که مسیحیت با فکر و منطق منافعی نیست.

ما در دنیای علم و منطق زندگی میکنیم. دیگر دانستن اینکه به چه ایمان داریم کافی نیست. بلکه باید دلیل برای ایمان و اعتقادات خود را نیز بدانیم. تنها ایمان به چیزی، دلیل درستی آن چیز نیست، و درستی یا نادرستی آن بستگی به اعتقاد و ایمان مردم ندارد. همین موضوع در مورد مسیحیت و هرچیز دیگر نیز صدق میکند.

امروزه در بین مسیحیان دو عقیده غلط در مورد اینکه آیا مسیحیت منطقی است یا نه، رایج شده. اولی عبارتست از دسترسی به مسیحیت بشیوه ای نا معقول. اغلب این قسمت از کتابمقدس را که میفرماید « با خبر باشید که کسی شما را نرباید بفلسفه و فکر باطل بر حسب تقلید مردم و بر حسب اصول دنیوی نه بر حسب مسیح » (کولسیان ۲ : ۸) اشتباه میفهمند. برداشت آنان از این آیه طوریست که فوراً این تصور را بوجود می آورد که مسیحیت اگر هم مخالف منطق نباشد، لاقلاً عاری از منطق است. غافل از اینکه ارائه معقول انجیل لازم است - نه بطرزیکه منطق جایگزین خدمت روح خدا شود، بلکه وسیله ای باشد جهت روشن ساختن حقایق عینی کلام خدا، تا اینکه مردم منطق را وسیله ای در اختیار روح القدس بدانند، زیرا این روح القدس است که دنیا را با دادن پیام خود، متقاعد میسازد. » (۱)

« آنتونی فلو، دانشمند پژوهشگر، در بیان مثالی که از داستان « جان ویزدم » اقتباس شده، تشریح میکند که در نظر غیر مسیحیان، اعتقادات مذهبی که نتوان از آن آزمایش عینی بعمل آورد، پوچ است :

« روزی دو سیاح به محلی بیدرخت در جنگل پا نهادند که در آن علفهای هرزه و گل‌های بسیاری روئیده بود. یکی از سیاحان بدیگری گفت: « چنین بنظر میرسد که این قطعه زمین در دست باغبانی بوده است. » ولی دوستش مخالفت ورزیده اظهار داشت « باغبانی در این مکان نبوده است ». پس از آن چادرهای خود را برپا داشته بمرأیت پرداختند، معه‌ذا از باغبان خبری نشد. « شاید باغبان شخصی نامرئی است ! » به پیروی از این فکر، زمین را با سیم خاردار محصور نموده، جریان برق از آن عبور دادند و خود با کمک سگهای شکاری به نگهبانی پرداختند. (زیرا بخاطر داشتند که چگونه شخص نامرئی داستان اچ . جی . ولز (H . G . Wells) قابل لمس کردن و بوئیدن بود.) ولی جریان برق کسی را غافلگیر نکرد. حرکتی نیز در سیمها مشاهده نشد، و سگهای شکاری هم برای کسی پارس نکردند. با تمام این احوال سیاح اولی قانع نشد. بی شک باغبانی وجود دارد، باغبانی نامرئی و مصون از نیروی برق که برای محافظت از باغچه ای که بدان دل بسته است، مخفیانه به آنجا میرود. بالاخره سیاح شکاک لب به سخن گشود « پس کجاست شخصی که به وجودش معتقد بودی، کجاست آن شخص غیر قابل لمس و نامرئی، آن باغبان ساختگی؟ چطور ممکن است وجود چنین باغبانی حقیقت داشته باشد؟ » (۲)

« مثال فوق بر تمام مذاهب که دعوی حقایق دارند خط بطلان میکشد، جز بر مسیحیت، زیرا ادعای مسیحیت تنها آن نیست که باغبان دلسوزی از دنیا مواظبت می نماید بلکه این باغبان بشکل واقعی و تجربی در شخص عیسی مسیح وارد عالم انسانیت میشود، (یوحنا ۲۰ : ۱۴ و ۱۵) و رستاخیز مسیح دلیل روشنی است از ورود وی. »

(۱) Montgomery, J. W The Place of Reason, His March 1966, p . 16

(۲) Flew Anthony. Theology and Falsification

عده ای دیگر از مسیحیان خوشبین نیز بر این عقیده اند که تنها با پاسخ دادن به سؤالات و بحث کردن میتوانند مردم را بملکوت خدا رهنمون گردند. همانکه با تفنک بادی نمیتوان در دیوار آجری سوراخی ایجاد کرد، با استفاده از این روش نیز نتیجه ای عاید نخواهد شد و سرانجام آن محکوم بفاقت است. گرچه کتابمقدس از جنبه عقلانی نیز برخوردار است، ولی نباید جنبه اخلاقی آنرا دیده انگاشت. « انسان نفسانی امور روح خدا را نمیپذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمیتواند فهمید زیرا حکم آنها از روح میشود ». (اول قرننیا ۲ : ۱۴) اگر روح القدس یاری نکند هیچ کس نمیتواند ایمان بیاورد، و یکی از سیوه هائی که روح القدس برای ساختن موضوع بکار میبرد، عبارتست از شرح دادن انجیل و خط مشی که خدا در مورد انسان دارد، بطرزی منطقی.

از آنجائیکه مسائل انجیل بطرز قانع کننده ای ارائه نمیشود، اغلب غیر مسیحیان نسبت به آن بی اعتنا میباشند، ایمان واقعی را با خرافاتی که بر احساسات استوار است درهم می آمیزند، و در نتیجه از قبول انجیل امتناع میورزند.

گفتار مسیح در انجیل متی ۲۲ : ۳۷ دلیل دیگری است بر منطقی بودن انجیل. « خداوند خدای خود را، بهمه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. » تمام وجود انسان اعم از عقل و احساسات و اراده، در امر توبه دخالت دارد. پولس رسول میگوید « من بجهت حمایت انجیل معین شده ام » (فیلیپیان ۱ : ۱۷). اظهارات فوق دلالت بر کتابی روشن و قابل فهم مینماید، که در عین حال با عقل نیز میتوان آنرا دریافت و از آن دفاع کرد.

آشکار است که فکر نا آگاه نمیتواند به معرفت و حقیقت الهی پی ببرد؛ بلکه برای درک منطقی این حقیقت آگاهی حقیقی لازم است.

انجیل همیشه با حقیقت مترادف است؛ و حقیقت نیز همواره با خطا متضاد است. (۲ تسالونیکیان ۲ : ۱۱ و ۱۲).

پولس رسول در رساله خود برومیان مینویسد که تمام مردم از دانش و معرفت کافی، جهت پی بردن به وجود خدا بوسیله طبیعت، برخوردارند. (رومیان ۱ : ۲۰). و سپس می افزاید که طغیان مردم نسبت به آفریدگار مانع شناختن خداست، نه اینکه خدا وجود غیر قابل درک و شناسائی باشد. « هرچند خدا را شناختند ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند. » (۱ : ۲۱) « ایشان حق خدا را بدروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق » (۱ : ۲۵). و « روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند » (۱ : ۲۸)

جنبه اخلاقی مسیحیت، در تمام موارد، جنبه عقلانی خود را تحت تأثیر قرار میدهد. برای ایمان آوردن خواستن شرط است نه توانستن وقتی مسیح فریسیان را مخاطب قرار میداد، باین مطلب اشاره کرد: « نمیخواهید نزد من آئید تا حیات یابید » (یوحنا ۵ : ۳۹). مسیح کاملاً این مطلب را روشن میسازد که تسلیم اخلاقی منجر به رفع مسائل و مشکلات عقلانی میشود. « اگر کسی بخواهد اراده او را بعمل آورد درباره تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن میرانم » (یوحنا ۷ : ۱۷) اغلب اوقات، مشکلات فکری و عقلانی، چون قشری از دود، سرکشی های اخلاقی را میپوشاند.

یکروز، دانشجویی اظهار داشت که جوابهایی که به سؤالاتش داده بودم کاملاً قانع کننده بوده است. از او پرسیدم: « حالا میخواهید مسیحی بشوید؟ » جواب داد « خیر ». با تعجب گفتم « چرا؟ » پاسخ داد: « راستش را بخواهید نمیخواهم شیوه زندگیم بهم بخورد. » او درک کرده بود که نکته ی اصلی موضوع مربوط به عقل نیست، بلکه به اخلاق است.

مردم اغلب میپرسند: « اگر مسیحیت منطقی و حقیقی است، چرا اکثر تحصیل کرده ها آنرا قبول نمیکنند؟ »
جواب بسیار ساده است: بهمان دلیل که اکثر افراد تحصیل نکرده نیز به مسیحیت ایمان نیامورند. یعنی نمیخواهند. این امر بستگی به توانایی فکری ندارد. چه بسا هستند کسانی که باوجود مسیحی بودن در زمینه های مختلف هنری و علمی تبحر دارند. ایمان آوردن مسأله ایست که اساساً به اراده انسان بستگی دارد.

مسیحیت به تمام سوالات پاسخ کامل نمیدهد، زیرا هنوز خداوند ما مسیح، معرفت خود را در مورد همه چیز بما کاملاً آشکار نساخته است. « چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ما است و اما چیزهای مکشوف تا باید از آن ما و فرزندان ما است. » (تثنیه ۲۹ : ۲۹). ولی بهر تقدیر ما از اطلاعات لازم و کافی برخورداریم تا زیر بنای محکمی برای ایمان و اعتقادات خود بگذاریم. ایمان در مسیحیت بر پایه ی شهادت استوار است و ایمانی است با دلیل، که ممکن است ماوراء دلیل و منطق باشد، ولی هرگز مخالف آن نیست.

هدف از نگارش این کتاب، تشریح سوالاتی است که اغلب عنوان میشود، سعی شده جوابهایی، ولو مقدماتی، برای این سوالات ارائه شود.

بخش نهم

آیا مسیح از مردگان برخاست؟

طرفداران و دشمنان آئین مسیحیت هر دو بخوبی دریافته اند که رستاخیز مسیح پایه مسیحیت را تشکیل میدهد. پولس، آن رسول بزرگ، به ساکنین قرننس که بطور کلی منکر رستاخیز بودند نوشت « اگر مسیح برخاست باطلست و عظم ما و باطلست ایمان شما »، تمام بحث پولس بر اساس رستاخیز مسیح بود. یا او از مردگان برخاسته است و یا برخاسته است. اگر مسیح از مردگان برخاسته باشد، باید این امر را بزرگترین واقعه تاریخ تلقی کرد، زیرا بموجب آن عمیق ترین سؤالی که در مورد « وجود » خود داریم بطور قطعی پاسخ داده میشود: از کجا آمده ایم؟ مقصود زندگی ما چیست؟ به کجا میرویم؟ اگر مسیح برخاسته است میتوانیم به یقین بدانیم که خدائی هست. او کیست، چگونه با او تماس شخصی برقرار کنیم؟ تمام هستی از مفهوم و مقصودی برخوردار میگردد، و میتوان خدای زنده را در امور زندگی خود دخالت داد، اگر مسیح برخاسته است. اگر عیسی ناصری از مردگان برخاسته باشد، تمام این وقایع و سایر وقایع عالی اتفاق میافتند و حقیقت دارند.

از طرف دیگر اگر مسیح زنده نشده باشد مسیحیت چیزی جز یک کالای عتیقه که در موزه نگهداری میشود نیست؛ هیچ اعتبار خارجی ندارد و واقعی نیست. گرچه یک فکر ایده آلی است، لیکن ارزش این را ندارد که انسان بخاطرش متحمل اینهمه زحمت شود. شهادتی که با سرانیدن سرود جلوی شیرها انداخته شده اند، و میسیونرهای معاصر که جان خود را در « اکوادور » و « کنگو » در راه بشارت مسیحیت فدا ساخته اند، اشخاصی گمراه و ساده ای بوده اند.

دشمنان مسیحیت بیشتر رستاخیز مسیح را هدف حمله خود قرار می‌دهند، زیرا دیده شده که مسأله دشوار و غیر قابل هضم همین موضوع می‌باشد. یک مورد قابل ذکر، حمله یک وکیل انگلیسی بنام ماریسن Frank Morrison در سالهای بعد از ۱۹۳۰ بود. نامبرده مطمئن بود که رستاخیز مسیح افسانه و خیالی بیش نیست. از آنجا که او فهمیده بود این موضوع پایه مسیحیت را تشکیل می‌دهد تصمیم گرفت با برملا کردن این حقه و خرافات، برای همیشه دنیا را از شر آن راحت سازد. او فکر میکرد که چون وکیل است و از صلاحیت انتقادی برخوردار می‌باشد. در بررسی شواهد سختگیری بخرج خواهد داد، و هیچ شهادی را که واجد شرایط برای ورود به دادگاه نباشد قبول نخواهد کرد.

بهر تقدیر، هنگامیکه با تحقیقات خود مشغول بود، حادثه جالبی اتفاق افتاد. جریان دادگاه آنطور که او انتظار داشت چندان هم بی درد سر نبود. نتیجه این مورد کتابی شد بوسیله همین وکیل که فصل اول آن بنام « کتابی که نمیخواست نوشته شود » می‌باشد. در این کتاب او شرح می‌دهد که چگونه پس از بررسی شواهد و مدارک، برخلاف میل خود، باین نتیجه رسید که رستاخیز مسیح واقعاً اتفاق افتاده است. کتاب او بنام « سنگ را که غلطانید » می‌باشد.

چه قرآنی در زمینه جواب دادن به سؤال « آیا مسیح از مرگ برخاست ؟ » وجود دارد؟

نخستین شاهد، کلیسای مسیحیان است، که گسترش آن جهانی است، و در سال ۳۲ میلادی در فلسطین آغاز شد. آیا کلیسا خود بخود بوجود آمد یا علتی باعث پیدایش آن شد؟ این مردمی که برای نخستین بار در انطاکیه به مسیحی لقب گرفتند، دنیای زمان خود را زیر و رو کردند. تعلیمات، موعظه، زندگی و حتی مرگ آنان بر اساس قیام مسیح استوار بود.

دومین شاهد، روز پرستش مسیحیان (یکشنبه) است، که سابقه آن باز به سال ۳۲ میلادی برمیگردد. چنین تغییر اساسی در تقویم آن زمان، حکایت از واقعه بزرگ و مهمی میکند. واقعه ای که منجر به تغییر روز عبادت از روز هفتم سبت یهودیان، به روز اول، یکشنبه گردید. مسیحیان بمناسبت قیام مسیح روز پرستش را تغییر داده بودند. باتوجه باینکه این مسیحیان یهودی بودند، تغییر روز شنبه امر مهمی می نماید. چه چیزی غیر از قیام مسیح میتواندست باعث این تغییر تاریخی گردد.

سومین شاهد، کتاب مسیحیان، یعنی عهد جدید است. در صفحات این کتاب شش نویسنده جدا از هم یافت میشوند که بر واقعیت رستاخیز مسیح شهادت میدهند. سه مورد آنها شاهدان عینی هستند : یوحنا، پطرس و متی. پولس در نوشته های اولیه خود که به کلیساها میفرستد، از رستاخیز مسیح بعنوان امری که برای خود و خوانندگانش کاملاً شناخته و ثابت شده بود یاد میکرد. آیا این اشخاص که در تغییر و تحول اخلاقی جامعه سهم شایانی داشتند، ممکن است دروغگو یا دیوانه بوده باشند؟ قبول چنین احتمالی از پذیرفتن خود مطلب رستاخیز مشکلتر است، بویژه آنکه کوچکترین مدرکی هم برای اثبات آن وجود ندارد.

در بین این مدارک دو مورد وجود دارد که برای ایمانداران و چه برای بی ایمانان کاملاً باید روشن گردد و آنها عبارتند از قبر خالی مسیح و ظهور وی بعد از مرگش.

آیا میتوان قبر خالی را مدرکی برای واقعیت قیام مسیح دانست؟

نخستین شایعه ای که در این مورد ذکر شده این بود که شاگردانش بدن مسیح را از قبر دزدیده اند. در متی ۲۸: ۱۱ - ۱۵ مشاهده میکنیم که روسای کهنه و مشایخ وقتی خبر حیرت انگیز ناپدید شدن بدن مسیح را می شنوند چه عکس العملی نشان میدهند. آنها به سربازان پول داده گفتند این خبر را شایع کنند که، وقتی خواب بودند شاگردان مسیح بدن او را دزدیده اند. ساختگی بودن این داستان چنان روشن بود که متی حتی زحمت تکذیب آنرا بر خود هموار نکرد! اگر شما از همسایه تان شکایت کنید که هنگام شب وقتی خواب بوده اید به منزلتان آمده و تلوزیون شما را دزدیده است، هیچ قاضی به شکایتتان رسیدگی نخواهد کرد. چه کسی میتواند بگوید هنگام خواب چه اتفاقی افتاده؟ هر دادگاهی به این نوع شکایت خواهد خندید. بعلاوه از نظر روانشناسی و علم اخلاق غیر ممکن است چنین اتفاقی افتاده باشد. دزدیدن بدن مسیح دور از شأن حواریون است که ما میشناسیم. و اگر آنها بدن مسیح را دزدیده باشند، عمداً به مردم دروغ گفته اند و مسئول گمراهی و مرگ هزاران نفر هستند. حتی اگر بعضی از شاگردان هم مرتکب این عمل شده باشند. حتماً سایر شاگردان ا موضوع اطلاع پیدا میکردند.

هر یک از حواریون بخاطر اعتقاد و ایمان خود عذاب کشیدند و شهید شدند. انسان بخاطر چیزی که به حقیقی بودنش اعتقاد داشته باشد جانش را فدا خواهد کرد، ولو اینکه عقیده اش در واقع دور از حقیقت باشد. و یا لاقلاً میتوان گفت که هیچکس بخاطر چیزی که میداند دروغ است خودش را بکشتن نخواهد داد. انسان هرچه هم دروغگو باشد، در بستر مرگ راست میگویی. بعلاوه ظهور مسیح بعد از مرگش، قضیه دزدیده شدن بدن وی را تکذیب میکند.

فرض دیگر در مورد قبر خالی این است که روسای یهود و روم بدن مسیح را به جای دیگر منتقل کرده باشند. ولی چرا؟ اگر آنها میخواستند چنین کاری را بکنند دیگر چرا برای محافظت از قبر نگاهبان می گماشتند؟ اما جواب قانع کننده دیگر این است که روسای یهود در مقابل موعظه شاگردان که با جرأت از رستاخیز مسیح در اورشلیم صحبت میکردند سکوت اختیار کردند. رهبران شورا غضبناک شدند و جهت پیشگیری از انتشار این خبر از هیچ چیز مضایقه نکردند. (اعمال رسولان باب ۴). «آن به منظور بستن دهان پطرس و یوحنا، آنها را زدند و تهدیدشان کردند.

راه حلی بهتر از این وجود داشت. اگر این رؤسا واقعاً به بدن مسیح دسترسی داشتند، آنرا در خیابانهای اورشلیم به نمایش در میآوردند و با یک یورش ناگهانی مسیحیت را در گهواره اش خفه میکردند. بنابر این آشکار است که بدن مسیح نزد آنها نبوده است.

شایعه دیگر این است که زنانی که بسر قبر میرفتند، بعلت غم و اندوهی که داشتند، در تاریکی هوا اشتباهاً به سر قبر دیگری رفته باشند و از شدت ناراحتی وقتی خبر خالی را دیدند خیال کردند مسیح زنده شده است. این اشکال نیز با دلیلی که برای مسأله قبل ارائه شد، رفع میشود. اگر زنان سراغ قبر دیگری رفته باشند، پس چرا روسای کهنه و دشمنان دیگر مسیحیت به قبر مسیح نرفتند تا بدن او را به مردم نشان دهند؟ بعلاوه غیر ممکن است که پطرس و یوحنا نیز مرتکب همان اشتباه شده باشند. از طرف دیگر یوسف، صاحب قبر نیز میتوانست آنها را از اشتباه در آورد. در ضمن لازم بتذکر است که قبر مسیح در قبرستان عمومی نبود، بلکه او را قبر شخصی گذاردند. قبر دیگری در آن حوالی نبود که باعث این اشتباه شود.

فرضیه سست دیگری نیز در مورد خالی مسیح عرضه شده است، باین عنوان که مسیح واقعاً نمرده، بلکه در اثر خستگی، درد، و از دست دادن خون زیاد غش کرد و مردم فکر کردند او مرده است. وقتی او را در قبر سرد نهادند بهوش آمد، و بالاخره از قبر بیرون آمده نزد شاگردانش رفت و آنها گمان بردند که مسیح از مرگ زنده شده است.

داستان فوق از فرضیه های نوینی است که برای نخستین بار در اواخر قرن هیجدهم شایع شد. جالب است چطور در بین حملات شدیدی که در زمانهای پیشین به مسیحیت میشد، انتقادی باین شکل دیده نشده است. تمام قرآن نخستین، مرگ مسیح را تأیید میکنند.

بهر تقدیر برای چند لحظه فرض می کنیم که مسیح در حال بیهوشی، زنده به قبر سپرده شد. آیا ممکن است باور کرد که او سه روز بدون غذا و آب و توشه توانسته باشد در قبری مرطوب زنده بماند؟ چطور او توانسته در زیر کتانی که بدنش را با آن پیچیده بودند زنده بماند؟ آیا او اینقدر قدرت داشته که خود را از بندهای کفن آزاد کرده، در سنگی قبر را کنار زده، بر نگهبانان رومی غلبه کرده، با پاهای سوراخ شده خود کیلومترها راه رفته باشد؟ قبول چنین عقیده واهی بمراتب مشکلتر از قبول واقعه روشن رستاخیز مسیح است.

حتی منتقد آلمانی داوید استرواس (David Strauss) که بهیچوجه به رستاخیز مسیح ایمان ندارد، عقیده فوق را بی اعتبار میداند و آنرا رد میکند. او میگوید « کسی که نیمه جان، تازه از قبر بیرون آمده، با بدنی ضعیف و رنجور راه رفته، و محتاج به درمان و بانداژ و تقویت و پرستاری دقیق بوده، و بالاخره به زحمات و آلام دچار شده باشد. محال است هرگز بتواند در نظر شاگردانش فاتح مرگ و قبر، و سرور حیات جلوه گر بشود. این موضوعی بود که در کار بشارتی آینده آنها تأثیر بسزائی داشت، رستاخیز ساختگی مزبور، تأثیری را که زندگی و مرگ مسیح بر شاگردان داشت تضعیف میکرد - یا حداکثر به صورت مرثیه ای در میآید - ولی به هیچ وجه نمیتوانست غم آنها را به شادی میدل کند و احترامی را که نسبت به مسیح قائل بودند به حد پرستش اوج دهد. » (۱)

بالاخره، اگر این فرض درست باشد خود مسیح دروغ آشکار گفته است. شاگردانش به زنده شدن او بعد از مرگ ایمان داشتند و آنرا موعظه میکردند، و مسیح در صدد برنیامد مانع اعتقاد آنها شود، بلکه برعکس از آن حمایت نیز کرد.

تنها تئوری قابل قبول در مورد قبر خالی مسیح این است که عیسی مسیح بواقع از مرگ قیام کرد.

نکته دوم که هر ایماندار و بی ایمانی باید آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد، نوشته هائی است که بر ظهور مسیح پس از مرگ دلالت می کند. دوره ظهور مسیح، از قیام او از مرگ شروع میشود و تا صعود او بعد از ۴۰ روز ادامه دارد. درباره ظهور او دست کم ده مورد مجزا ذکر شده است، که در زمانها و مکانهای مختلف و در حضور مردم گوناگون اتفاق افتاده است. سه مورد، پطرس و یعقوب و مریم مجدلیه بودند که مسیح بر آنها ظاهر شد. سپس ظهور چند بارگی مسیح است به مجمع شاگردان، و باز ظهورش به ۵۰۰ تن از برادرانی که دور هم جمع بودند. همچنین در جاهای مختلف خود را نشان داد، چند بار در داخل باغ نزدیک قبر خود؛ چند بار در بالاخانه ای؛ یک بار در راه اورشلیم به عمواس؛ و چندبار دیگر در جلیل که از اورشلیم فاصله زیادی داشت. هربار که مسیح خود را ظاهر میکرد. سخنان و رفتاراش با دفعات قبل فرق داشت.

(۱) Strauss, David. The Life of Jesus for The People Vor. I London 1979, p. 412

بر اساس همان دلیلی که ثابت می‌کرد قبر خالی مسیح دروغ و افسانه نیست، قضیه ظهور مسیح بعد از مرگ هم نمیتواند نادرست باشد. زیرا از شهادتهای بر حق کسانی که شاهدان عینی بودند و از درستی نظریات خود اطمینان کامل داشتند، برخوردار است.

مهمترین فرضیه ای که بمنظور تکذیب وقایع ظهور مسیح ارائه شده این است که این وقایع وهم و خیالی بیش نبوده اند. در وهله نخست بنظر میرسد که این فرضیه یک نوع تعریف دیگری است از وقایع مافوق الطبیعه. ولی این فرضیه تا موقعی درست است که انسان از قوانینی که بر اساس تجربیات پزشکی اخیر ارائه شده، بی اطلاع باشد. این قوانین بر پدیده های روانی نظیر مورد فوق دلالت میکند. وقتی این قوانین به شواهد موجود ربط داده شود ملاحظه میگردد که فرضیه ای که در ابتدا منطقی و دست بنظر می آمد اینک بصورت غیر ممکن در می آید.

عموماً کسانی که به وهم و اندیشه های بیهوده دچار میشوند که گرایشی محسوس به اندیشه کردن و در خود فرورفتن دارند، و دچار اختلالات عصبی نیز هستند. درست است که در بین گروه زنان شاهد، ممکن است عده ای احساساتی وجود داشته اند، ولی مردانی چون پطرس ماهگیر و دیگران نیز بودند که تن به احساسات نمیدادند و فقط سخن حسابی و عملی را می پذیرفتند.

وهم و خیال پدیده ای است کاملاً باطنی و شخصی، بهمین دلیل هیچوقت دو نفر دچار یک نوع وهم و خیال نمیشوند. در صورتیکه در مورد رستاخیز مسیح، نه فقط او بع اشخاص بطور انفرادی ظاهر شد، بلکه به گروهها نیز؛ چنانچه یک بار به اجتماعی متجاوز از ۵۰۰ تن آشکار شد. بطوری که پولس اظهار میداشت هنوز عده ای از آن گروه زنده بودند و میتوانستند بر آن واقعه شهادت دهند (۱ قرننیاں ۱۵)

اشخاصی معمولاً در زمان و مکان بخصوصی دچار عارضه وهم و خیال میشوند، و این عارضه ناشی از تصوراتی است که در مورد واقعه ئی بر ذهن آنها ایجاد میشود. ولی ظهور مسیح هم در داخل خانه ها و هم در محیط باز، هم در صبح و هم در بعد از ظهر و هم در شب اتفاق افتاد.

عموماً این عوارض روانی بطور طویل المدت و مرتب اتفاق میافتند. ولی ظهور مسیح بمدت چهل روز ادامه داشت، و سپس ناگهان قطع شد. پس از آن هیچکس ادعا نکرد که او را مجدداً بهمان هیئت دیده باشد.

اغلب موضوعی که بطور قطعی تئوری خیالی بودن واقعه ظهور مسیح را تکذیب میکند، فراموش می کنیم. و آن این است که کسی خیالاتی میشود که گرایشی شدید به نقشه ای دارد که وجود خارجی ندارد و میخواهد بآن اعتقاد پیدا کند و حقیقت را با تصورات خود وفق دهد. مثلاً، مادری که پسرش را در جنگ از دست داده است بخاطر می آورد که چگونه او هر روز ساعت پنج و نیم بعد از ظهر از سر کار به منزل می آمد. این مادر کارش این است که هر روز در صندلی متحرک خود بنشیند و در افکار و خیالاتش فرو رود، سرانجام خیال میکند که پسرش از در وارد میشود و با او به صحبت می پردازد. در اینجاست که او از واقعیت خارج شده به خیالات پرداخته است.

شاید کسی فکر کند شاگردان مسیح نیز در مورد رستاخیز وی چنین حالی داشته اند. واقعیت درست برعکس این است - آنها برخلاف اراده و انتظار خود دریافتند که عیسی از مردگان زنده شده است.

مریم صبح یکشنبه (اولین عید پاک) با شیشه عطری در دست، بر سر قبر آمد. چرا؟ برای تدهین بدن مرده مولای محبوب خود. آشکار است که او انتظار نداشت با عیسی قیام کرده روبرو شود. در واقع وقتی عیسی را دید او را با باغبان اشتباه گرفت! فقط وقتی مسیح با او صحبت کرد و خود را شناساند، مریم توانست او را بشناسد.

سایر شاگردان وقتی از موضوع خبردار شدند آنرا باور نکردند. این خبر را « افسانه ای پوچ » پنداشتند.

وقتی بالاخره مسیح خود را به شاگردانش آشکار کرد، آنها ترسیدند و فکر کردند روحی می بینند! آنها پنداشتند خیالاتی شده اند و بخود لرزیدند، سرانجام مسیح مجبور شد بگوید، « بر من دست گذارده به ببینید زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد چنانکه مینگرید که درمن است. » و از آنها پرسید غذا دارند، و شاگردان تکه ای ماهی بریان بوی دادند. لوقا تذکر این نکته آشکار را لازم نمیداند که اشباح ماهی نمیخورند! (لوقا ۲۴ : ۳۶ - ۴۳)

بالاخره نوبت میرسد به تومای شکاک که هنوز هم از او صحبت مینمود. وقتی برای بار نخست مسیح به شاگردان ظاهر شد توما در بین آنها نبود. وقتی شاگردان واقعه را برای او تعریف کردند آنرا باور نکرد و شاگردان را استهزا نمود. در واقع او میخواست بگوید « من آدم منطقی هستم. تا با چشم خودم نبینم باور نخواهم کرد. من هر چیز را از طریق تجربه قبول دارم. تا وقتی کم انگشتم را در جای زخمهای میخ دستهایم نگذارم و با دستم پهلویش را لمس نکنم، باور نخواهم کرد. » او خیالاتی نشده بود!

یوحنا داستان مصور (یوحنا باب ۲۰) ظهور مجدد مسیح به شاگردان بعد از ۸ روز را نقل میکند. مسیح از توما میخواهد به بررسی دستها و پهلویش بپردازد. ولی توما وقتی به مسیح چشم دوخته زمین افتاد و او را پرستش نموده گفت « ای خداوند و خدای من. »

در صورتی میتوان ظهور مسیح را خطای احساس پنداشت که از شواهد موجود کاملاً چشم پوشی شود.

چه امری باعث شد مشتی شاگرد وحشتزده و ترسو به مردانی باجرات و راسخ در اعتقاد خود تبدیل شوند؟ چه بود که پطرس را که شب قبل از مصلوب شدن مسیح از ترس جانش سه بار عیسی را انکار کرد که حتی او را نمیشناسد، به شیر ژیان مسیحیت تبدیل کرد؟ در حدود ۵۰ روز بعد از این واقعه پطرس بخاطر اینکه ادعا کرده بود که مسیح زنده را دیده است جانش بخطر افتاد. لازم به یادآوری است که پطرس و عطف تکان دهنده ی روز پنطیکاست خود را در اورشلیم ایراد کرد، یعنی جائیکه این وقایع در آن اتفاق افتاده بود، و بهمین جهت زندگی اش در خطر بود. او در جلیل که فرسنگها از آنجا فاصله داشت نبود، تا هیچکس نتواند درستی وقایع را بسنجد و یا نسبت به سخنان طنین انداز او بی تفاوت باشد.

تنها رستاخیز مسیح میتوانست این تغییر را بوجود آورد.

سرانجام به بیان مدرکی از رستاخیز مسیح می پردازیم که در زمان خود شخصاً از آن برخورداریم. اگر عیسی مسیح از مردگان زنده شده باشد، امروز هم زنده است، و این قدرت را دارد که کسانی که او را به زندگی خودشان دعوت میکنند دگرگون سازد، امروزه هزاران نفر متفقاً شهادت میدهند که زندگیشان بوسیله عیسی مسیح دستخوش انقلاب گشته است. مسیح موافق قول خود با آنها رفتار کرده است. با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمیشود! هنوز هم میتوانید « بجشید و به ببینید که خداوند نیکوست! » در آزمایشگاه برای هرکس که بخواهد آزمایش کند باز است.

در خاتمه، ماهم با کائن وست کات (Canon Westcott) که سالها استاد بی نظیر « کمبریج » بوده میگوئیم « واقعاً اگر تمام شواهد مربوط به قیام مسیح را با هم جمع کنیم، با جرأت میتوان گفت که هیچ اتفاق تاریخی باندازه این واقعه از مدارک گوناگون بیشتر و بهتر برخوردار نیست. هیچ چیز نمیتواند در اثبات و درستی این واقعه نقصی تولید کند. مگر اینکه قضایای پیشین بر دروغ بودن آن شهادت دهند. »

بخش دهم

آیا مسیح خداست؟

شناخت قطعی وجود خدا و پی بردن به ذات الهی غیر ممکن است، مگر اینکه خدا اراده کرده خود را بر ما آشکار است. باید از کیفیت وجودی خدا آگاه شده، و خواست او را درباره خود بدانیم. شاید معترف به وجود خدا باشیم لیکن او را چون آدلف هیتلر دمدمی مزاج، شریر، بدبین و ستمگر بدانیم. چه برداشت وحشتناکی!

برای دانستن اینکه اثر و مدرکی در مکاشفه ی خدا وجود دارد یا نه باید افق تاریخ را دقیقاً بررسی نمود. اگر این کار را بکنیم متوجه میشویم که اثری روشن از مکاشفه خدا وجود دارد. تاریخ میگوید: در دهکده ای گمنام از فلسطین، در حدود ۲۰۰۰ سال قبل، طفلی در آخوری زاده شد. بدنیا آمدن او در دل هیروودیس پادشاه وقت، هراسی بوجود آورد، اقدام پادشاه جهت از بین بردن طفلی که شایع بود پادشاه یهود خواهد شد، سبب کشته شدن کودکان بسیاری گردید، بطوری که تاریخ از آن واقعه بعنوان « کشتار معصومان » یاد میکند.

والدین طفل، او را به ناصره بردند و در آنجا عیسی حرفه ی ناپدرش را که نجاری بود، فرا گرفت. او بچه ی معمولی نبود. وقتی ۱۲ سال بیش نداشت، در اورشلیم با دانشمندان و مقامات مذهبی به بحث پرداخت و آنان از نبوغ و توانائی فکری او مات و مبهوت شدند. هنگامی که بدون اطلاع والدینش در خانه خدا باز مانده بود، پدر و مادرش وی را مورد سرزنش قرار دادند که چرا همراه آنان نیامده است. او چنین پاسخی عجیب دادو گفت « آیا نمیدانید که باید در امور پدرم باشم؟ » این جواب نمایشگر رابطه ی بی نظیر مسیح با خداست.

عیسی مسیح تا سن ۳۰ سالگی شهرتی نداشت، ولی از آن ببعد خدمات عمومی خود را که سه سال بطول انجامید، آغاز نمود. سرنوشت چنین بود که زندگی او مسیر تاریخ را دگرگون سازد.

او شخصی مهربان بود و گفته شده « مردم امی با خوشحالی باو گوش میدادند » برخلاف معلمین مذهبی زمان خود او با قدرت تعلیم میداد، نه مثل کاتبان و فریسیان. «

بزودی مسلم شد مسیح ادعاهای جالب و تکان دهنده ای در مورد خود داشت. او مدعی بود که مقامش برتر از یک معلم یا پیامبر است. با صراحت اعلام میداشت که مقام او الهی دارد. شناسائی خود را محور اساسی تعلیماتش قرار داده بود. مهمترین سوآلی که از پیروانش بعمل آورد این بود: « شما مرا که پسر انسانم کی میدانید؟ » از جواب پطرس که گفت « توئی مسیح پسر خدای زنده » (متی ۱۶ : ۱۵ و ۱۶) عیسی نه تعجب کرد و نه پطرس را بخاطر آن جوابش سرزنش نمود، بلکه وی را تأیید کرد.

هنگامی که مسیح صریحاً ادعای خود را اظهار داشت، شنوندگانش مقصود او را کاملاً فهمیدند. و در این مورد چنین میخوانیم: « پس، از این سبب یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا نه تنها سبب را میشکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا میساخت. » (یوحنا ۵ : ۱۷).

در موردی دیگر وقتی مسیح اظهار داشت: « من و پدر یک هستیم، یهودیان فوراً خود را آماده سنگسار کردن وی نمودند. در جواب مسیح که پرسیده بود بخاطر کدام یک از کارهای نیکش میخوانند وی را نابود سازند گفتند: « بسبب عمل نیک ترا سنگسار نمی کنیم بلکه بسبب کفر. زیرا تو انسان هستی و خود را خدا میخوانی » (یوحنا ۱۰ : ۳۰ - ۳۱).

عیسی صفات خدا را بخود نسبت میداد. هنگامی که مفلوجی را از پشت بام منزلی بداخل اطاق، نزد پاهای عیسی فرود آوردند، به مفلوج گفت: « ای فرزند گناهان تو آمرزیده شد » در آن موقع کاتبانی که در آنجا حضور داشتند از سخنان مسیح دچار تشویش شدند و بخود اندیشیدند « چرا این شخص چنین کفر میگوید؟ غیر از خدای واحد کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟ » عیسی که میدانست در افکار آنان چه میگردد گفت: « کدام سهل تر است، مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شده یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته و بخرام؟ و سپس بدین منوال افزود « لیکن تا بدانید که پسر انسان را اسطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست (در حالی که شما میگوئید فقط خدا میتواند گناه را ببخشد و حقیقت هم جز این نیست. ولی عمل بخشیدن گناه را کسی نمیتواند به بیند، حالا من کاری میکنم که شما بتوانید به بینید) به مفلوج رو کرده دستور داده برخیز و بستر خود را برداشته بخانه خود برو » (مرقس ۲ : ۷ - ۱۱)

برخی معتقدند لقب « پسر خدا » اولوهیت مسیح را مخدوش کرده او را در مقام انسانی قرار میدهد. در صورتی که حقیقت جز این است. زیرا از صفات وی بعنوان پسر انسان بخوبی میتوان فهمید که این صفات نمایشگر مقام الوهیت اوست. چون صفات او فقط در مورد خدا صادق است.

در لحظات بحرانی، هنگامی که بخاطر دعوی مقام خدایی، زندگیش در مخاطره قرار گرفته بود، به رئیس کهنه (کاهن بزرگ) که سوال کرده بود « آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟ » با تصدیق جواب داد « من هستم و پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته در ابرهای آسمان میآید. » رئیس کهنه بمجرد شنیدن این سخن لباس خود را دریده چنین گفت: « دبیر چه حاجت به شاهدان داریم؟ کفر او را شنیدید. » (مرقس ۱۴ : ۶۱ - ۶۴)

« او (مسیح) چنان پیوند نزدیکی با خدا داشت که طرز فکر مردم را در مورد خدا، با رویه ای که آنها در مورد خود او داشتند، یکی میدانست بطوری که شناختن وی بمنزله شناختن خدا بود، (یوحنا ۸ : ۱۹ و ۱۴ : ۷). دیدن او در واقع دیدن خدا (یوحنا ۴۵:۱۲ و ۹:۱۴) و ایمان آوردن باو ایمان آوردن بخدا بود (یوحنا ۱۲ : ۴۴ و ۱۴ : ۱) پذیرفتن او

پذیرش خدا (مرقس ۹ : ۳۷). نفرت از او، تنفر از خدا (یوحنا ۱۵ : ۲۳) و بالاخره احترام به مسیح تجلیل از خدا تلقی میشود (یوحنا ۵ : ۲۲) (۱)

از بررسی ادعاهای مسیح، بیکی از این چهار نتیجه رسید: مسیح دروغگو یا دیوانه یا افسانه یا حقیقت بود. انکار نتیجه چهارم (حقیقت) خودبخود قبول یکی از سه نتیجه ی دیگر را باعث میشود.

مورد اول این است که ممکن است عیسی مسیح بدروغ دعوی خدایی میکرده است - یعنی او میدانست که خدا نیست ولی عمداً مردم را فریب میداد تا بدین وسیله با حيله به تعلیمات و دستورانش رونقی بخشد. به جرأت میتوان گفت که کمتر کسی ممکن است چنین نظریه ای راجع به مسیح داشته باشد. چه حتی کسانی که اولو هیت او را قبول ندارند منکر اینکه او معلم اخلاقی بی نظیری بوده نیستند. ولی در اینجا مسأله ای پیش می آید، و آن تناقض اعتقاد این افراد است، زیرا مسیح نمیتوانست معلم اخلاق بزرگی باشد و در عین حال در مورد حساس ترین نکته تعلیماتش یعنی شناسایی خود بمردم ! مرتکب دروغی این چنین بزرگ شده باشد.

مورد دوم کمی ملایمتر است ولی دست کمی از اولی ندارد، و آن اینست که مسیح شخص بی ریا ولی فریب خورده ای بوده است. امروزه اگر شخص خیال کند خداست، او را به « تیمارستان » میفرستند. اگر مسیح هم فقط خیال میکرد که خداست نمیتوان در سلامت فکر او شک نکرد.

لکن هرگاه زندگی مسیح مورد بررسی قرار گیرد، هیچ موردی و اثری از حالت غیر طبیعی و اختلال حواس، که در شخص دیوانه یافت میشود، در وی مشاهده نخواهد شد؛ بلکه برعکس شخصیت بردباری که هیچ فشار روانی قادر نیست او را بزانو در آورد. وقتی پیلطس او را محاکمه میکرد، مرگ را در چند قدمی خود احساس میکرد، با این وجود کاملاً ساکت و آرام بود. بطوری که سی. اس. لوئیس (C. S. Lewis) مینویسد: « بین تعلیمات ژرف و عاقلانه ی او، فرض دیوانگی وی چنان تضادی وجود دارد، که بهیچ وجه قانع کننده ای برطرف نمیشود، جز بیک وسیله : قبول اینکه او (مسیح) حقیقتاً خدا بود » (۲)

سومین احتمال این است که ادعاهای او، در مورد خدا بودنش، افسانه ای بیش نیست و اصل قضیه چنین است که مریدان متعصب او که در سنه ی سوم و چهارم میزیستند داستانی دروغ برای مسیح ساخته اند که خود مسیح اگر آن را می شنید متأسف و بی تردید خط بطلان بر آن می کشید.

(۱) Stott, John. R. W. Basic Christianity, p. 26. Chicago : intet. Varsity press, 1944

(۲) Stott. Ibid, P.32, Quoting C. S. Lewis, Miracles

فرضیه فوق، با وجود کشفیات باستانشناسی سالهای اخیر، مردود شناخته شده است. از شواهد باستانشناسی بطور یقین ثابت شده که نگارش اناجیل چهارگانه در زمان حیات کسانی انجام یافته که با مسیح همزمان بوده اند. چندی پیش باستانشناس شهیر دنیا Dr. William F. Albright، که اکنون از دانشگاه Gohns Hopkins بازنشست شده است، اظهار داشت که هیچگونه دلیلی در مورد اینکه اناجیل بعد از سنه ۷۰ میلادی نوشته شده اند موجود نیست. با در نظر گرفتن رواج و تأثیری که انجیل در طی قرون متمادی داشت، قبول این مطلب بی اساس که انجیل افسانه است، بنظر ناممکن میآید.

فرض کنید، در این زمان، شخص شرح حال روزولت، رئیس جمهور فقید امریکا را بنویسد و در آن متذکر شود که نامبرده ادعا کرده که خداست و گناهان مردم را پاک میسازد و پس از مرگش نیز زنده شده است. چه کسی چنین داستانی را باور خواهد کرد؟ هیچکس، چون هنوز هم عده ای زندگی میکنند که روزولت را از نزدیک میشناختند. فرضیه واقعی نبودن دوعای مسیح باوجود نسخ قدیمی انجیل، بی ارزش و باطل است.

در نتیجه مورد چهارم فقط قبول است: مسیح حقیقت را گفته است.

البته به صرف ادعای تنها کمتر توجه میشود، باصطلاح فقط « حرف » است! هرکسی قادر است ادعائی بکند. کسان دیگری نیز دعوی خدائی کرده اند، آخرین آنان « پدر الهی » از اهالی فیلادلفیای امریکا بود که مدتی پیش برحمت ایزدی پیوست! من و شما نیز میتوانیم ادعا کنیم که خدائیم؛ ولی مسئله اینجاست که چه مدرکی برای اثبات ادعای خود ارائه میدهیم؟ واضح است که در عرض پنج دقیقه نمیتوانید ادعای مرا باطل کنید، من هم میتوانم در مدت کوتاهی نادرست بودن ادعایتان را ثابت کنم. اثبات دروغگو بودن پدر الهی نیز چندان دشوار نبود، ولی در مورد عیسی ناصری این امر بسیار دشوار است، چون وی بر تأیید ادعاهایش از مدارک معتبری برخوردار است. چنانکه خود فرمود « هرگاه بمن ایمان نمی آورید، باعمال (من) ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او » (یوحنا ۱۰ : ۳۸)

مدارک او چه بود؟

نخست، شخصیت او، که با ادعاهایش سازش داشت. بطوری که قبلا از نظر گذشت بسیاری از ساکنین تیمارستانها نیز ادعای فلان کس بودن کرده اند، لکن ادعاهای آنان با شخصیتشان سازگار نبوده است. در مورد مسیح چنین نیست. او را نمیتوان با هیچکس سنجید. چون مسیح غیر از دیگران است. او منحصر بفرد است - همانطور که خدا نیز چنان است.

عیسی مسیح عاری از گناه بود. کیفیت زندگی او از چنان شایستگی اخلاقی برخوردار بود که وقتی با جرأت از دشمنانش میپرسید، « کیست از شما که مرا بگناه ملزم سازد؟ » (یوحنا ۸ : ۴۶) همه سکوت میکردند، حتی کسانی در صدد بودند عیبی در او بیابند.

گرچه میدانیم مسیح مورد وسوسه و آزمایش قرار گرفت. ولی هیچگاه چیزی درباره اینکه از درگاه خدا برای گناهانش طلب مغفرت کرده باشد نشنیده ایم. به شاگردانش یاد داد که توبه کنند، ولی خود هرگز چنین کاری نکرد.

تضاد فاحشی بین زندگی مسیح، و زندگی مقدسین و صوفیان وجود دارد، زیرا مسیح بر خلاف آنان هیچوقت حس گناه نمیگرد. بشر هرچه بیشتر به خدا نزدیک میشود، خطاها، فساد و تقصیراتش را آشکار تر می بیند. انسان در روشنائی است که کثافت بدنش را می بیند و در نتیجه خود را شستشو میدهد و همچنین است روح او در مقابل نور خدا.

یوحنا، پولس و پطرس از دوران کودکی آموخته بودند که تمام مردم مرتکب گناه شده اند، ولی جالب است که چطور همین افراد رأی به بیگناهی مسیح میدهند: « در وی هیچ گناه نیست » (اول یوحنا ۳ : ۵)، « هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد » (اول پطرس ۲ : ۲۲)، مسیح « گناه شناخت » (دوم قرنتیان ۵ : ۲۱).

حتی پیلاطس، که از دوستان مسیح نبود، گفت « او (مسیح) چه بدی کرده است؟ » وی میدانست که مسیح بی گناه است. افسر رومی که شاهد مرگ مسیح بر روی صلیب بود شهادت داد که « فی الواقع این شخص پسر خدا بود. » (متی ۲۷ : ۵۴).

شخصیت کامل انسانی در مسیح یافت میشود. پرفسور (Bernard Ramm) میگوید: « اگر خدا نیز مثل ما انسان میبود، لابد توقع میداشتیم که از تمام خصوصیات انسان عالی و کامل برخوردار باشد. فقط خدا میتواند خصوصیات انسان کامل را برای ما آشکار کند. در عهد عتیق نیز از ویژگیهای انسان کامل و نمونه، اشاره شده است. در رأس این خصوصیات ادراک کلی از خدا توأم با ارشاد نفس و تسلیم کامل به او قرار دارد؛ و سپس سایر محسنات و خصلت های پسندیده و صفات بچشم میخورند که سازنده شخصیت کامل انسانی هستند. عقل نباید مانع دینداری باشد، و نه دعا جایگزین کار؛ غیرت نباید به تعصب خشک و غیر منطقی تبدیل شود، و نه پرهیز و خودداری به بی حسی و خشکی. تمامی صفات مشخصه شخصیت انسان در عیسی مسیح بطور کامل، گنجانده شده است، زیرا اوست خدای مجسم شده ای که از انسانیت کامل برخوردار است. شاف (Schaff) مورخ نامی کلیسا با اشاره به بحث مذکور عیسی مسیح را چنین تشریح میکند: « غیرت او هرگز به احساسات پستی چون خشم و شهوت تنزل نکرد، و نه پایداری او به سرسختی و لجابت، نه نیکو کاریش به ضعف شخصیت، نه دلسوزی او به احساسات پوچ و آنی. گرچه او دنیوی نبود ولی هیچگاه نسبت به مردم دنیا بی تفاوت نبود و خود را از اجتماع جدا نمیکرد. انکار نفس وی باعث ترشروی او نمیشد، و پرهیز کاری وی مستلزم ریاضت بدنی نبود. معصومیت کودکانه را با نیروی مردانه، اشتیاق پرستش خدا را با علاقه به سعادت بشر، محبت نسبت به گناهکاران را با عدم سازش با گناه، شخصیت آمرانه را با تواضع گیرا، جرأت را با احتیاط، سختگیری و ثبات را با نجابت و لطافت، درهم آمیخت. » (۱)

قدرتی که مسیح برای رام کردن نیروهای طبیعت آشکار میساخت، فقط میتوانست متعلق به آفریننده این نیروها، یعنی خدا باشد.

او باد و طوفان شدید دریای جلیل را ساکت کرد. این عمل وی باعث شد سرنشینان قایق با ترس و هیبت از یکدیگر بپرسند « این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت میکنند؟ » (مرقس ۴ : ۴۱). او آب را شراب تبدیل کرد، و با پنج نان و دو ماهی پنجهزار نفر را سیر کرد پسر مرده ای را زنده کرده، به مادر ماتم زده اش بخشید؛ جان دختری را که با مرگ خود پدرش را داغدار کرده بود، احیا کرد. دوست دیرینه خود را با گفتن « ای ایلعازر بیرون بیا » بطرز شگفت انگیزی از مرگ رهانیده. زنده کرد و دشمنانش که نمیتوانستند منکر این معجزات شوند در صدد کشتن مسیح برآمده گفتند « اگر او را چنین واگذاریم همه باو ایمان خواهند آورد. » (یوحنا ۱۱ : ۴۸).

مسیح قدرت آفریدگار را جهت درمان درد و مرض نیز بکار میبرد. شلان را توانائی راه یافتن میبخشد، لاله‌ها را قدرت تکلم عطا می‌کند و نابینایان را بینا می‌ساخت. اغلب کسانی که بوسیله او شفا می‌یافتند امراض و نواقص مادرزادی داشتند که درمان آنها از طریق (Psychosomatic) روانی و بدنی ممکن نبود. یک مورد کاملاً بی‌نظیر چنین شفا، معجزه شفای نابینائی بود که در انجیل یوحنا باب ۹ شرح واقعه آن آمده است. گرچه شخص نابینا از پاسخ دادن به سؤالات افرادی که در مورد شفا شک داشتند عاجز بود، ولی همین برایش کافی بود که میدانست دیگر کور نیست، به جواب او توجه فرمائید « یک چیز میدانم که کور بودم و الان بینا شده‌ام. » و به دوستانش که شفا دهنده او را بعنوان پسر خدا قبول نداشتند اظهار داشت « از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد ! » در او هیچ شکی در مورد پسر خدا بودن مسیح وجود نداشت.

برترین مدرک دیگر برای ادعائی خدائی مسیح، رستاخیز اوست. در زمان حیاتش پنج بار مرگ خود را پیشگویی کرد، و سپس شرح داد که چگونه خواهد مرد و پس از سه روز چطور از مرگ برخیزد و خود را به شاگردانش نشان خواهد داد.

بی تردید این ادعا آزمایش خطیری بود که فقط با اتفاق افتادن پیشگویی ممکن بود درست از آب درآید. چون رستاخیز مسیح امریست بسیار مهم و اساسی ترجیح دادیم یک فصل کامل از این کتاب را به بحث پیرامون آن اختصاص بدهیم. اگر رستاخیز مسیح واقعیت داشته باشد، معجزات وی نیز بدون شک واقعی بوده‌اند. و اگر چنانچه مسأله رستاخیز برای ما حل شود، مسلماً سایر مسائل مربوط به خدا، صفات وی، و چگونگی روابط مخلوق با خالق را نیز باید حل شده انگاشت.

جواب دادن باین مسئله اصلی راه را برای یافتن پاسخ به مسائل فرعی فراهم میسازد.

مسیح توانست تاریخ بشر را بدانگونه تحت تأثیر قرار دهد که جز از خدا ساخته نیست. Schaff این موضوع را چنین مجسم می‌کند « این عیسی ناصری با دستی تهی از مال و اسلحه توانست عده بیشماری را بخود جذب کند، بطوری که پیروان او میلیونها نفر بیشتر از تابعین اسکندر، قیصر، محمد و ناپلئون بودند. و بدون تجهیزات علمی توانست بهتر از کلیه دانشمندان و فلاسفه، مسائل بشری و الهی را روشن سازد. و بدون اینکه فن سخنرانی را در آموزشگاهی آموخته باشد، چنان کلمات حیات بخشی را بر زبان میراند که تا بحال هیچکس قادر به گفتن آنها نبوده است، و هیچ ناطق و شاعری نتوانسته است آنچنان تأثیری در شنوندگان خود به بخشد؛ بی آنکه او خود اقدام به نگارش کرده باشد، بیشترین نوشته‌ها، موضوعهای خطابه، نطقها، بحثها، کتابها، هنرها و سرودهای ستایش چه در گذشته و حال در وصف او بوده است. »

سرانجام میدانیم که مسیح خدا است زیرا میتوانیم در قرن بیستم او را در زندگی خود تجربه نمائیم. تجربه بخودی خود دلیلی قاطع نیست ولی بهنگامی که آنرا با حقیقت تاریخی قیام مسیح توأم نمائیم، اساس ایمان ما را تأمین میکند. برای بیان نهاد مسیحیت، هیچ فرضیه‌ای ژرفتر از این حقیقت که عیسی مسیح خدای پسر است وجود ندارد.

بخش یازدهم

آیا تجربه مسیحیان معتبر است؟

یک دانشجوی رشته حقوق می گفت: « اگر معتقد باشید که آن چراغ روی میز دارای صفات الهی است، میتوانید همان پاسخی را که از خدا انتظار دارید، از آن چراغ دریافت نمایید. »

این دانشجوی با شعور و شکاک در واقع نمونه ایست از هزاران نفر دیگر که عقیده دارند تجربه مسیحیان به خودشان است و ارزش خارجی، ابدی، و جهانی ندارد.

مسأله اینجاست که فکر انسان میتواند برای تفسیر یک مطلب استدلالهای بیشماری را ارائه دهد. مردم فکر میکنند ایمان بخدا فقط به معنی رسیدن به آرزوهای شخصی و نیتهای قلب است، و اگر شخص بالغی مسیحی شود میگوید او دوباره به دوران بچگی خود برگشته و برای راهنمایی و تأمین زندگی نیاز دارد به پدري تکیه کند.

عقیده مردم این است که مسیحیت برای کسانی است که خیال می کنند مفلوج هستند. و بدون چوب بغلی قادر به ادامه زندگی نمیباشند.

شایع شده که تجربه مسیحیان یک تجربه تلقین شده روانی است که با « شستشوی مغز » به شخص تلقین میگردد. این روش مورد استعمال فاشیستها و کمونیستها قرار میگرفت. واعظ مسیحی استاد حقه های روانشناسی است. او با سخنان خود از بالای منبر، مردم را آنقدر میکوبد تا آنان در دستش موم میشوند. آنگاه دیگر هرطور و هر وقت که بخواهد مردم را به اتخاذ « تصمیم » وادار میکند.

بعضی ها حتی قدمی فراتر نهاده مسیحیت را کاملاً مضر میدانند. در مورد دانشجویانی که به مسیح ایمان آورده اند، گاهی دیده شده که والدینشان آنان را برای معاینه نزد روانپزشک برده اند. بعضی ها میگویند « باین دیوانگان مذهبی که در تیمارستانها هستند نگاه کنید، مذهبشان باعث شده باین روز بیافتند. » افرادی که چنین فکر میکنند مرتکب همان اشتباه « عامل مشترک » که « آنتونی ستندن » (Anthony Standen) آنرا ذکر کرده میشوند. نامبرده داستان شخصی را تعریف میکند که روزهای دوشنبه ویسکی را با سودا میخورد، روزهای سه شنبه براندی را با سودا مینوشد، روزهای چهارشنبه جین و سودا میخورد، و هر سه شب با خوردن آنها مست میگردد. سپس ستندن در اینجا میپرسد چه عاملی باعث مستی او میشد؟ مسلماً عامل مشترکی که در همه مشروبها بود - سودا ! (۱)

بسیاری کلیسا را ایستگاه ما قبل تیمارستان میدانند. ولی با یک بررسی دقیق از کسی که اختلال حواس دارد معلوم خواهد شد که ناراحتی او فقط در زمینه مذهب بروز نمی کند، بلکه در تمام زمینه های دیگر زندگی نیز دخالت دارد. در واقع کلیسا لطف بزرگی میکند که از این نوع انسانها توجه میکند. در ثانی، برخی از بیماریها علت روانی دارند، و وقتی این نوع بیماران توسط عیسی مسیح رابطه درستی با خدا ایجاد میکنند، از ناراحتی های خود رستگار میشوند.

در بعضی دانشکده ها، چنان تعصبی نسبت به نفوذ تجربه مسیحیان نشان میدهند که حتی از اعطای مدارک تحصیلی به مسیحیان خودداری میکنند. یکی از دوستانم که دانشجوی یکی از دانشگاههای معروف ما بود، از اخذ دانشنامه دکتر در رشته علوم اجتماعی محروم شد، باو گفته بودند « کارهایی که تو برای خدا میکنی دیوانگی ترا ثابت میکند. »

برخی از شکاکان، تجربه مسیحیان را بر اساس « انعکاس شرطی » دانسته اند. انعکاس شرطی بوسیله آزمایش پاولو، دانشمند روسی ابداع گردید. نامبرده دستگاهی به معده سگی نصب کرد تا ترشحات معدی او را اندازه بگیرد. سپس هر وقت به سگ غذا میداد، زنگی را نیز به صدا درمیآورد. چند روز بهمین نحو عمل نمود. تا اینکه یک روز بدون اینکه غذائی به سگ بدهد. زنگ را بصدا درآورد. دستگاه نشان داد که معده سگ مانند دفعات قبل ترشح میکند. بر اساس همین آزمایش عده ای نتیجه گرفته اند که میتوان فکر را هم عادت داد تا انعکاس حساب شده ای را در بدن بوجود آورد. و باز بر اساس این تجربه است که تمام گرایش های سیاسی، اجتماعی و مذهبی بوجود میآید.

بیانات فوق در واقع اتهامات جدی، عمیق و تا اندازه ای موجه میباشند که بر علیه اعتبار تجربه مسیحیان ارائه شده اند.

قبل از شروع بحث، باید قبول کنیم که بعضی موقعیتهای امکان سوء استفاده از احساسات مردم وجود دارد. ولی بجای اینکه احساسات مردم را برای چند لحظه بانقل داستانهای غیر واقعی و حرکات نمایشی خود برانگیزانیم و پس از مدت کوتاهی تأثیر آنچه را که شنیدند از بین برود، بهتر است آنچه را که حقیقت دارد و در عمق وجود انسان جای میگیرد و برای سعادت و رستگاری آنها لازم است بیان نمائیم. مسیح در ضمن نقل مثل برزگر، خطر موعظه ای را که فقط احساسات مردم را تحریک میکند، گوشزد نمود. او شرح میدهد که کسانی که تخم کلام را در سنگلاخ پذیرفته اند اشخاصی هستند که کلام خدا را شنیده و با شادی آنرا قبول میکنند، اما ریشه ای در خود ندارند. آنان بمجرد مقابل شدن بازحمات و مشکلات طاقتشان تمام میشود و بزودی از ایمان منحرف میشوند. همه ما کسانی را میشناسیم که ظاهراً بطرز شگفت انگیزی دعوت انجیل را پذیرفته اند، ولی در واقع کسانی بوده اند که در کنار راه افتاده اند. این مورد اغلب درباره کسانی صدق میکند که فکر میکنند مسیحی شدن « صرف میکند » ولی مایل نیستند قیمت آنرا بپردازند. احساسات آنان تحریک شده، ولی اراده شان به اطاعت خداوند درنیامده است.

دکتر والترز (Orville S. Walters) سرپرست بهداشت دانشجویان دانشگاه « ایلینویز »، که در ضمن روانپزشک مسیحی نیز میباشد، اراده انسان را به ارابه ای تشبیه کرده که بوسیله دو اسب کشیده میشود، یکی از اسبها احساسات و دیگری منطق است. اراده بعضی ها بوسیله منطق زودتر متأثر میشود، و اراده برخی دیگر تحت تأثیر احساسات قرار دارد ولی در هر دو مورد وقتی توبه و تسلیم واقعی صورت میگیرد که اراده در آن دخالت کند.

با توجه به اثرات ناشی از این تحریکات احساساتی، ولو سهواً به تمام کسانی که در کار بشارت به کودکان یا بزرگسالان سهمی دارند، توصیه میشود که از بکار بردن هر عامل یا تکنیکی که نتایج خوبی در بر ندارد، تا آنجا که در قدرتشان هست بپرهیزند. از طرف دیگر نباید سوس کرد تجربه مسیحیان را تماماً از طریق روانشناسی بررسی کرد. در اینجا تذکر این اصل را لازم میدانم که توضیح دادن یک مطلب با بررسی و بیان کلی آن فرق دارد. باید دانست که تجربه مسیحیان را میتوان از طریق روانشناسی نیز تشریح کرد، ولی روانشناسی هرگز نمیتواند دلیل وجود آنرا بیان کند یا واقعیت وجود آنرا رد نماید.

یکی از دلایل حقیقی بودن مسیحیت، تجربه واقعی کسانی است که به مسیح ایمان آورده اند. آنان با جرأت خطاب به بی ایمانان میگویند « بچشید و به ببینید که خداوند نیکو است. » (مزمور ۳۴ : ۸). در آزمایشگاه زندگی، فرضیه های عیسی مسیح پسر خدای زنده را برای خود آزمایش کنید. واقعیت تجربه مسیحیان دلیل حقیقی بودن مسیحیت است.

در مورد مسأله انعکاس شرطی، مسیحیت چه جوابی دارد؟ نخست از روش دکتر دی. مارتین لوید جونز (D. Martyn Lloyd – Jones) در مورد پاسخ به کتاب معروف ویلیام سارجنت (William Sargant) بنام « مبارزه برای فکر » (Battle for The Mind) پیروی کرده، ما هم سؤال میکنیم آیا این صحیح است که انسان را با حیوان مقایسه کنیم؟ انسان از ویژگیهای چون منطق و قدرت انتقاد برخوردار است و میتواند به تفتیش وجود خود بپردازد در اندیشه فرو رود، از خود انتقاد کند. همین ویژگیها او را از حیوان تمیز میدهد. « عبارت دیگر، این مقایسه تنها در موردی (مانند زمان جنگ) ممکن است صحیح باشد که ارزش انسان بخاطر جبر و فشار برای مدتی به نام مقام حیوانی تنزل کرده باشد » (۱)

دوم، اگر ما صرفاً موجودات تابع انعکاس شرطی باشیم. بنابر این باید اعمال فداکارانه و شجاعتهایی که انسان از آنها مفتخر است نیز تابع این پدیده باشد. یعنی این اعمال صرفاً تحت تأثیر عوامل حساب شده ای صورت گرفته اند. نتیجه منطقی که از این قضیه حاصل میشود این است که اگر رفتار انسان صرفاً عکس العمل ناخود آگاهانه باشد دیگر مسئولیتهای اخلاقی او معنی نخواهد داشت.

قابل توجه است که همان کسانی که پیرو قانون انعکاس فلسفی فوق هستند، خود عملاً در زندگی روزمره شان بر خلاف آن رفتار میکنند : آنها مانند هرکس دیگر جیب بری را که خواسته پولهای آنان را بدزدد به پلیس تسلیم می کنند

!

قضیه انعکاس شرطی در مورد تجربه به مسیحیان صادق نیست، چه بسا افرادی که در خانواده های مسیحی زندگی میکنند ولی متأسفانه هرگز مسیحی نمیشوند، در واقع کسانی که به مسیح ایمان میآورند صرفاً در اثر سوابق خانوادگی مسیحی میشوند. گرچه تنها دری که انسان را وارد مسیحیت میسازد ایمان شخصی به مسیح است. ولیکن راههای متعددی وجود دارند که به این در منتهی میشوند. میتوان اذعان کرد که تعداد این راهها تقریباً برابر با تعداد کسانی است که به مسیح ایمان می آورند. اشخاصی را میشناسم که بایکبار شنیدن انجیل، مسیحی شده اند؛ چقدر جالب است که بر خلاف طرز عمل شتشیوی مغزی در سیاست، و آزمایش پاولو که بموجب آن برای رسیدن به نتیجه مطلوب باید در دفعات مکرر شخص را تحت تأثیر قرار داد، در اینجا انسان با یکبار شنیدن تصمیم میگیرد.

چه افرادی که سابقه مذهبی داشته اند و چه کسانی که مذهبی نبوده اند، وقتی مسیحی میشوند، همگی به یک نوع تجربه که بوسیله تسلیم شخصی به عیسی مسیح بدست آورده اند شهادت میدهند. زندگی تغییر یافته آنها نمایشگر تجربه آنها است.

ولی مسیحیان از کجا میدانیم که تحت تأثیر هیپنوتیزم قرار نگرفته ایم؟ از کجا معلوم که ما « الکی خوش » نباشیم؟ تجربه به ما یک عامل داخلی است که برای اثبات قضیه کافی نمیشود. بسیاری در مورد تجربه خود ادعای حقانیت کرده اند. ولی ما ممکن است ادعای آنها را رد کنیم. تجربه به تنهایی پایه محکمی برای اعتقادات ما نیست، و اگر پایه دیگری نداشته باشیم در زحمت خواهیم افتاد.

برای مثال، فرض کنید مردی در حالی که روی گوش چپش نیمروی تخم مرغ ریخته وارد کلیسا شود و با هیجان داد بزند « آه، این تخم مرغ به من شادی، آرامش و هدف زندگی عطا کرده، به من بخشش گناهان و قدرت برای ادامه زندگی عنایت کرده ! » به او چه خواهید گفت؟ نمیتوانید بگوئید این تجربیات را که اسم برد نداشته است. حسن شهادت انفرادی این است که قابل بحث نمی باشد.

مرد نابینائی که در باب نهم انجیل یوحنا سرگذشتش آمده است، قادر به جواب دادن بتمام سؤالاتی که در مورد شفایش میکردند نبود. ولی با این وجود از واقعیت بینایی خود اطمینان کامل داشت. شهادت او به قدرت خود باقی بود.

اما الان میتوانیم از رفیق خود درباره تجربه تخم مرغی اش سؤالاتی بکنیم :

سؤال اول : آیا تا بحال شخص دیگری هم همان تجربه او را داشته است؟ احتمالاً دوست ما از کس دیگری با این خصوصیات اطلاعی ندارد هری آبرونساید (Harry Ironside)، واعظ فقید چند سال پیش وقتی مشغول موعظه بود، ناگهان یکنفر مزاحم داد زد « بی دینی بیش از دین مسیحیت به دنیا خدمت کرده است. » Ironside جواب داد « خیلی خوب، فردا شب صد تن از کسانی که زندگیشان با اختیار کردن بی دینی بهتر شده به جلسه بیاور، من هم صد نفر را به جلسه می آورم که مسیح زندگیشان را عوض کرده است ». لازم بگفتن نیست که شب بعد اثری از این شخص نبود. در مسیحیت از هر نژاد، هر کشور، و هر طبقه، اشخاصی هستند که به تجربه ای که بوسیله عیسی مسیح بدست آورده اند شهادت میدهند.

سؤال دوم : این تجربه داخلی که او دارد به چه واقعیت برونی مربوط میشود؟ چطور میدانند که خود را گول نزده؟ باز هم دوست ما جوابی نخواهد داشت در مسیحیت تجربه داخلی و شخصی ما با واقعیت تاریخی برونی که همانا

رستاخیز مسیح است بستگی دارد. اگر مسیح از مردگان زنده نمیشد، ما نیز او را تجربه نمی‌کردیم. ما میتوانیم بدلیل اینکه او از مردگان برخاست و امروز زنده است. او را واقعاً بشناسیم.

تجربه مسیحیان نتیجه ایمانی نیست که بر غیر واقعیت‌ها پایه‌گذاری شده باشد. تجربه مسیحیت مانند قضیه آن پسری نیست که یک شب مه آلود وقتی او را به راه آهن بسته بودند از ترس جان داد. به پسرک گفته بودند که پس از ۵ دقیقه قطاری از آنجا عبور خواهد کرد، ولی دیگر بوی نگفته بودند که قطار از روی ریل دیگری که بموازات آن ریل قرار داشت عبور میکند. پسرک فکر میکرد فقط یک ریل وجود دارد. وقتی او صدای نزدیک شدن قطار را شنید از ترس قالب تهی کرد. ولی در مورد مسیحیت اگر تجربه واقعی در کار نباشد، هیچ حادثه‌ای اتفاق نخواهد افتاد.

چون مسیح وجود خارجی دارد، بهمین جهت حیات او را در خود احساس میکنیم. وقتی در سرودنامه میخوانیم « او در قالب من زندگی میکند »، در واقع نصف داستان را تعریف کرده‌ام، نصف دیگر که خیلی مهمتر است این است که ما میدانیم او زنده است، زیرا تاریخ میگوید او زنده شده است. تجربه شخصی و داخلی ما بر پایه واقعیت تاریخی برونی نهاده شده است.

به کسانی که از مردم ایراد میگیرند که چرا آنها در هنگام بدبختی و مشکلات بقدرت خارجی امیدوارند و تکیه میکنند، ج. ب. فیلیپس (J. B. Phillips) اظهار میدارد « من کاملاً میدانم که فقط از پدیده‌های برونی و عینی مانند جرأت، ایمان، امید، شادی، و صبر - بپردازم زیرا این پدیده‌ها بطریقی ظاهر میشوند و هرکسی میتواند آنها را مشاهده کند. کسی که توقع دارد هر مطلبی را با وسائل علمی برایش ثابت کند باید بداند که هر چیز را نمیتوان در « آزمایشگاه » آزمایش کرد. اگر تحقیقات او در مورد احضار ارواح و تماس با دنیای نادیده و غیره باشد او حق دارد به وسائل علمی متوسل شود. ولی برای تحقیق در زمینه روح انسان احتیاجی به « آزمایشگاه » نیست، چون در واقع زندگی خود انسان این « آزمایشگاه » را تشکیل میدهد. انسان میتواند تغییری را که در وی ایجاد شده، عملاً نشان دهد، و بعبارت دیگر ایمانی که در او هست زندگی - کارهای واقعی زندگی - او را رهبری میکند »

نتایج عملی که در زندگی شخصی ظاهر میشود نمایشگر تأثیر قدرت مسیح در زندگی اشخاص است. مسیح انسان را در عمق احتیاجاتش در مییابد.

مسیح مقصودی به زندگی میبخشد و آنرا هدایت میکند. او میگوید « من نور عالم هستم کسی که مرا متابعت کند در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد » (یوحنا ۸ : ۱۲).

برای بعضی‌ها هدف کلی زندگی تیره و تار است، بویژه هدف زندگی خودشان. آنان در تاریکی اطاق دنبال کلید برق میگردند. کسانی که در اتاقی تاریک و نا آشنا بوده‌اند، میتوانند چه احساس نا امنی بانسان دست میدهد، ولی وقتی چراغ روشن میشود انسان احساس امنیت میکند؛ همین احساس به کسی دست میدهد که از تاریکی به نور مسیح رهنمون شده باشد.

خدا به زندگی ما در مسیح، یک هدف عالی می‌بخشد، و آنرا در زمان و ابدیت با هدف خودش درهم می‌آمیزد. زندگی مسیحیان محدود به زمان نیست، بلکه آنها برای ابدیت زندگی میکنند. حتی وقتی کاملاً در اراده و هدف خدا زندگی میکنیم و او را اطاعت می‌کنیم، برنامه زندگی ما نیز تغییر مییابد. « پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هرچه

کنید، همه را برای جلال خدا بکنید. « (اول قرنیتان ۱۰ : ۳۱) این هدف تمام جنبه های زندگی را شامل میشود؛ در ضمن هدفی است بی انتها و ابدی. بدون شک کسانی که هنوز مسیحی نشده اند، هدف موقتی چون خانواده، شغل، و پول دارند. این هدفها تا اندازه ای آنها را قانع میسازد، ولی تمام آنها هر قدر هم عالی باشند، زود گذرند، و دوام آنها به نخی بند است، که هر آن امکان دارد با وقوع حادثه ای گسیخته شود.

در عصری که فلاسفه اگزیستانسیالیزم زندگی را بی معنی و پوچ میدانند، هیچ چیز باندازه این ادعای بنیبات مسیح قوی تر و معنی دارتر نیست.

کارل گوستاو یانگ (Carl Gustav Yung) گفته بود « در زمان ما پوچی سبب اصلی اختلال اعصاب است. « وقتی ما پول، شهرت، موفقیت، قدرت و سایر وسائل خارجی را نداریم، فکر میکنیم هرگاه به آنها دست یابیم به خوشبختی رسیده ایم. بسیاری بعد از اینکه این وسائل را بچنگ آورده اند، به اشتباه خود پی برده، اعتراف کرده اند که همان شخص بدبخت سابق هستند. روح بشر هرگز « محض نان » - چیزهای مادی - ارضا نمیشود. ما برای خدا ساخته شده ایم، و هرگز خارج از او آسایش نخواهیم داشت.

یک اتومبیل هرچند زیبا، قوی، و مجهز باشد، نمیتواند با آب کار کند. ساختمان آن ایجاب میکند که بنزین بسوزاند. همانطور انسان هم به خدا احتیاج دارد. وجود انسان بوسیله خدا طوری آفریده شده که او محتاج خدا باشد. بر اساس تجربه مسیحیان، این احتیاج انسان با ایجاد رابطه شخصی با مسیح برآورده میشود. مسیح فرمود « من نان حیات هستم، کسی که نزد من آید هرگز گرسنه نشود و هر که بمن ایمان آرد هرگز تشنه نگردد. « (یوحنا ۶ : ۳۵)، وقتی کسی مسیح را قبول می کند، از رضایت خاطر، شادی، و تازگی روح برخوردار میشود، و همین امر پولس را بر آن داشت که بگوید « آ« وخته ام که در هر حالی که باشم قناعت کنم (راضی باشم) ». « (فیلیپیان ۴ : ۱۱) این حقیقت مافوق الطبیعه شخص مسیحی را در میان مشکلات و پیش آمده های ناگوار به شادی و امیدارد.

شعار « صلح در زمان ما » نمایشگر اشتیاق تمام کسانی است که به صحنه گیتی چشم دوخته اند. با نا امیدی امیدواریم جنگهای خانمانسوز فعلی به نبردهای وخیم تر منجر نگردند.

قلب هر انسانی در جستجوی آرامش است. اگر این آرامش قابل ابتیاع میبود، مردم حاضر بودند ملیونها تومان بدهند و آنرا بخرند. فروش سرسام آور کتابهایی که در زمینه آرامش فکر و روح نگارش یافته روشنگر این واقعیت است که آنها از احتیاجات مبرم مردم بحث میکنند. مطب روان پزشکان پر است.

مسیح فرمود « بیائید نزد من ای تمام زحمتکشان و گران باران و من شما را آرامی خواهم بخشید » (متی ۱۱ : ۲۸). فقط مسیح میتواند آرامشی را که « فوق از تمامی عقل » است به انسان بدهد، و این آرامشی است که دنیا نه میتواند آنرا به کسی عطا کند و نه میتواند از کسی بگیرد. شنیدن سرگذشت کسانی که سالها با بیقراری در جستجوی آرامش بوده اند و عاقبت آنرا در مسیح پیدا کرده اند، انسان را متأثر میسازد. آرامش فقط در مسیح وجود دارد، و اعتیاد به مواد مخدر، الکل، و روابط جنسی جاری، کوششهای بی ثمری برای یافتن آرامش هستند.

« او سلامتی (آرامش) ما است. (فیلیپیان ۲ : ۱۴).

جامعه امروز یکی از بزرگترین قدرتهای خود را از دست میدهد - قدرت اخلاقی را. والدین میدانند که احتیاج خودشان و فرزندانشان چیست، ولی بعزت ضعف شخصیت، صلاح می دانند هم‌رنگ جامعه شوند. فرزندانشان نیز فوراً از خط مشی والدین پیروی میکنند.

پند دادن خالی، به بزرگ و کوچک، بی شباهت به ید زدن به سرطان نیست. احتیاج به قدرت اساسی است. مسیحیت لباس جدید به شخص نمی پوشاند، بلکه خود شخص را عوض میکند تا در خور لباسش باشد. مسیح فرمود « من آمده ام تا ایشان حیات یابند و آنرا زیادتیر حاصل کنند. » (یوحنا ۱۰ : ۱۰) او قدرت خود را بما می بخشد. این قدرت نه فقط برای آزادی از موادی چون الکل و نارکوتین مفید است، بلکه برای بخشیدن کسانیت که در حق ما بدی کرده اند، و نیز جهت مقاومت با وسوسه و دوست داشتنی کسانی است که قابل دوست داشتن نیستند. کسانی که تولدی دیگر یافته اند، از اشتهای جدید، علاقه جدید، و محبت جدید برخوردار میگردند. آنها در واقع « خلقت تازه » هستند (۲ قرنیتیان ۵ : ۱۷) نجات بمعنی انتقال از مرگ به زندگی روحانی است.

وقتی انسان مسیحی میشود، از احساس خطا رهائی میابد. هر شخص طبیعی احساس خطا دارد. عقده خطا یک نوع احساس بیموردی است که هیچ پایه و اساسی ندارد. ولی احساس خطایی که در اثر انجام دادن کار نادرست و تجاوز از قانون اخلاقی ذاتی بوجود میآید، احساسی است طبیعی. همچنین نداشتن هیچگونه احساس خطا حالتی است غیر طبیعی. شخصی که پس از ارتکاب قتل یا آزار فرد بی گناهی هیچ احساسی در آن مورد نداشته باشد، انسان غیر طبیعی است. گناه را نباید با دلایل منطقی برطرف کرد. بخشش گناهان که توسط پذیرفتن مسیح نصیب شخص میشود، پایه مشخصی دارد. مسیح برای گناهان ما مرد؛ محکومیت ما که مرگ بود بوسیله او بر طرف شد. « پس هیچ قصاص نیست بر آنانیکه در مسیح عیسی هستند. » (رومیان ۸ : ۱) بخشش گناهان در قیاس فردی، امری است واقعی.

در جامعه بشری ما، انسان تنها، زیاد یافت میشود، و مسیحیت مونس انسان تنها است. جای بسی تعجب است که چگونه در چنین زمانی که از دیار جمعیت دنیا را تهدید میکند، انسان بیش از هر زمانی خود را تنها احساس میکند. مسیح شبان نیکویی است (یوحنا ۱۰ : ۱۴)، که ما را هرگز تنها نمیگذارد و ترک نمی کند. او ما را با یک خانواده جهانی آشنا میکند که مشارکت افراد آن با ما، بمراتب گرمتر و صمیمی تر از مشارکتی است که با اقوام و آشنایان بی ایمان خود داریم.

بالاخره، برای پی بردن به اعتبار و ارزش تجربه مسیحیان باید بدانیم توجیهی که از نظر روانشناسی در این مورد ارائه میشود نیز معتبر است. بطوریکه ملاحظه میشود روانشناسی فقط آنرا توجیه می کند ولی علت وجود آن نمی باشد. شخصی که به مسیح گرائیده است، از زندگی جدید روحانی باطنی برخوردار است. این زندگی جدید بر شخصیت او تأثیر کامل میگذارد. وقتی قسمتی از طبیعت انسان تغییر کند قسمتهای دیگر نیز بناچار دستخوش این تغییر میگردند.

همانطور که قلب و کلیه انسان را مورد آزمایش قرار میدهند، مغز و سیستم عصبی را نیز میتوانند آزمایش کنند. بدن و روح انسان بطرز ناگسستنی بهم‌دیگر پیوند دارند و انسان تمامیتی است از این پیوند. او صرفاً روح نیست که در بدن اندود شده باشد. از طرف دیگر فکر او وجود خارجی دارد. جنبه مکانیکی و جنبه روحی انسان مکمل یکدیگرند. دکتر دانلد . ام . مک کی (Donald M . Mackay) بطرز روشن تری این مطلب را شرح میدهد:

« برای روشن شدن موضوع مثالی از چراغ کشتی هائی که در دریا هستند میزنیم. پیغامی که با این چراغ راهنما از داخل کشتی به ساحل میفرستند، از یک نظر دسته نوری بیش نیست، ولی ملوانی که در ساحل نشسته، بمجرد دیدن این نور میگوید « علامتی که می بینم حاکی از این است که فلانی باید به فلان جا برود. یا اینکه، نگاه کن، آنها در خطر افتاده اند ! چرا این را میگوید؟ تنها چیزی که او دیده بود عبارت بود از یک دسته اشعه نو ! یک فیزیکدان قادر است چگونگی این عمل را بطور دقیق گزارش کند و چنان توضیح کاملی ارائه دهد که بر اساس آن بتواند هر موقع که از او بخواهند مشاهدات ملوان را عیناً بوجود آورد. این فیزیکدان « پیغام » را بعنوان « جزء اضافی » به گزارش خود نمی افزاید، و کاملاً مسخره است بگوئیم که « پیغام دریائی را از گزارش خود منفک میکند » عمل فیزیکدان فقط طریقی است که او برای دست یافتن به یک وحدت مرکب اتخاذ کرده است. امر « ارسال پیغام از کشتی به بندر » وحدت مرکبی است که یک جنبه آن فیزیکی محض است که این ام را از نقطه نظر طول موج نور و زمان بررسی میکند. از طرف دیگر اگر فیزیکدان آنرا بصورت پیغامی مطالعه کند، بدین معنی نیست که او به اسراری در نور پی برده است، بلکه واقعیت این است که این جریان که او خواسته از طریق فیزیکی برای او تفهیم شود، از طرف دیگر میتواند از طریق غیر فیزیکی نیز قابل درک و خواندنی باشد.

در اینجا رابطه ای که پیغام دریائی با اشعه نور دارد، با رابطه ای که بین علت و معلول برقرار است فرق میکند. پیغام دریائی یک جنبه از یک وحدت مرکب است که در ضمن این جنبه به جنبه ی دیگری نیز مربوط میشود.

« به یک مثال دیگر توجه کنید. دو ریاضی دان بر سر یک مسأله هندسی بحث میکنند، آها با یک تکه گچ، با کشیدن نقطه ها و خطهایی روی تخته شکلهایی رسم میکنند؛ و بحث آنها بتدریج جدی تر میشود، حالا تصور کنید یک نفر که از ریاضیات بوئی نبرده وارد بحث شود و با تعجب بگوید « نمیدانم شما بر سر چه موضوعی بحث میکنید - من که روی تخته چیزی جز گچ نمی بینم؟ » عکس العمل این شخص نمایشگر استدلال غلطی است که بموجب آن وقتی قضیه ای را از یک زاویه بررسی میکنند یا از یک نظر بآن نگاه می کنند و در یک سطح آن را می سنجند، نتیجه می گیرند که چیزی جز گچ در آن وجود ندارد، بنابر این بحث بر سر آن قضیه دیگر لزومی ندارد. اگر در این موقع یکی از ریاضی دانان اعتراض کند که « مگر شکل هندسی را روی تخته نمی بینی؟ در مورد این زاویه ها بحث می کنیم؟ » منظور این نیست که این شخص بی اطلاع نمی تواند اشکال روی تخته سیاه را به بیند. امواج نور در چشمان هردوی آنها اثر میگذارد. در ضمن ریاضی دانان هم از حس ششم و یا قدرت مشابه دیگری که آنان را از شخص ثالث برتر میسازد برخوردار نیستند. در اینجا فقط یک مساله هست که چون آنها از دیده های مختلف به تخته مینگردند، در نتیجه جنبه یا مقصودی را در آن می بینند که دیگری آنرا مشاهده نمی کند. البته در این مورد امکان این هست که آن شخص ثالث هم بتواند با فراگرفتن اصول ریاضیات به وجود قضیه پی ببرد، بنابر این امکان توافق نهایی آنها چندان دور نمی نماید. توافق وقتی عملی خواهد شد که این شخص درک کند که رابطه ای بین گچ روی تخته سیاه و قضیه هندسی وجود دارد، رابطه ای که حتی از رابطه بین علت و معلول نیز نزدیکتر است.

« میخواهیم فرق این رابطه را با « علت و معلول » روشن کنیم. زیرا این امر مربوط به سوالی میشود که اغلب در مورد چگونگی رابطه ای که میان فعالیتهای بدنی و فعالیتهای روانی (فکری) هست بعمل میآید. اگر بحثی درگیرد که آن نور در کشتی علت پیغام دریائی بوده است یا پیغام علت نور؟ و یا اینکه اثر گچ روی تخته علت شکل هندسی است یا اشکال هندسی علت گچ؟ خواهیم دید که اصولاً استعمال واژه « علت » از نظر علمی در اینجا هیچ موردی ندارد. در علم،

بحث « علت و معلول » بر دو یا چند واقعه مختلفی دلالت میکند که یکی علت و دیگری معلول واقع شود. ولی بطوری که ملاحظه میشود در این بحث، ما با دو واقعه یا دو موقعیت مختلف روبرو نیستیم، بلکه یک واقعه در بین میباشد. شما نمیتوانید اشعه نور را از پیغام کشتی جدا کنید: آنها یک واقعه هستند، و همینطور اثر گچ و شکل هندسی بهم مربوطند. از طرف دیگر، این دو مستقل و جدا از هم میباشند. امکان دارد که همان پیغام یا شکل را به وسیله دیگر مجسم کرد مثلاً بوسیله جوهر یا مداد. بهمین خاطر است که من ترجیح میدهم بگویم که یکی دیگری را مجسم میکند، یا شامل میشود. (۱)

مسیحیان نباید واهمه ای از نظریات روانشناسی در مورد مسیحیت داشته باشند، چون این نظریات مفهوم اصلی مسیحیت را تشکیل نمیدهند. نباید از این امر که برخی تجربیات مسیحی را میتوان از طرق دیگر نیز بدست آورد نتیجه بگیریم که شخصیت انسان را میتوان با بکار بستن تدابیر نیز اصلاح کرد. این امر که تجربه بی‌تزلزل مسیحیان از فکر کاملاً سالم برخوردار است، پشتوانه و دلیلی است برای معتبر بودن انجیل مسیح.

بخش دوازدهم

آیا مسیحیت با سایر ادیان فرق دارد؟

در دنیای نوین ما، اغلب سوال فوق‌الذکر مطرح است. امروزه فرهنگها، ملتها، نژادها، و ادیان دنیا بطوری بی‌سابقه در تاریخ، به یکدیگر نزدیک شده‌اند. در عصر هواپیمای جت، فاصله ای در دنیا نیست که در عرض ۲۴ ساعت پیموده نشود. تلوزیون از تاج گذاری پاپ گرفته تا آتش معبد بودا، و مراسم مذهبی اسلامی که بوسیله پیشوایان دین انجام میگیرد، همه را به منازل ما می‌آورد.

هر سال متجاوز از یک صد هزار دانشجو، از بیش از ۱۵۰ مملکت مختلف به آمریکا هجوم می‌آورند تا در بیش از ۲۰۰۰ دانشگاه و دانشگاه در ۵۰ ایالت این کشور به تحصیل خود ادامه بدهند. رنگهای درخشان ساری هائی که زنان هندی می‌پوشند و عمامه سیکها، دیگر در شهرها و دانشکده های ما نا آشنا نیستند. بعلاوه هر سال چندین هزار دیپلمات، تاجر، و توریست باین کشور سفر میکنند.

اغلب این مسافران به انجمنهای خانه و مدرسه، کلپها، و کلیساها راه می یابند تا فرهنگ و دین خود را به مردم بشناسانند. اینان اشخاص صمیمی تحصیل کرده، و باهوشی هستند، و اکثر علاقه مندند درباره مسیحیت اطلاعاتی کسب کنند.

کسانی که با دانشجویان خارجی تماسی حاصل میکنند و از دین آنها با خبر میشوند، خودبخود با این مسأله روبرو میشوند که آیا مسیحیت در بین تمام ادیان بی نظیر است، یا اینکه صورت دیگری است از یک واقعیت اصولی که تمام ادیان نیز از آن برخوردارند؟ عبارت دیگر « مسلمانان، بودائیها، هندوان، و یهودیان که نسبت به دین خود صمیمی هستند همان خدای ما را بصورتی دیگر نمی پرستند؟ » یا اینکه « عیسی مسیح تنها راه بسوی خدا است؟ »

جواب دادن باین سؤال مستلزم کنار گذاشتن هر نوع تعصبات شدید و بی جا میباشد. وقتی یک مسیحی ادعا میکند که عیسی مسیح یگانه راه بسوی خداست و بدون او رستگاری وجود ندارد، منظورش این نیست که او شخصاً و یا بیشتر مسیحیان فکر می کنند که بهتر از دیگرانند. برخی باشتباه مسیحیان را افرادی میدانند که دسته متعصبی را تشکیل داده اند، و مانند سایر گروههای متعصب مذهبی خود را از دیگران مجزا میکنند. و این عده معتقدند که بهتر است این گروههای متعصب و مسیحیان، تعصب کمتری نشان بدهند و با تغییر دادن شرایط عضویت دسته خود، اجازه دهند هر که بخدا ایمان دارد بآنان ملحق شود. اغلب از ما میپرسند، « چرا عیسی مسیح را در این کار پیش میکشید؟ چرا نمیخواهید همه ما بیک خدا معتقد باشیم؟ » و مسأله اساسی نیز همین نکته است.

مسیحیان معتقدند که عیسی مسیح یگانه راه بسوی خدا است، زیرا کتاب مقدس چنین میگوید: « زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان بمردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم » (اعمال ۴ : ۱۲). خود مسیحیان این عقیده را برای خودشان اتخاذ نکرده اند، بلکه عیسی مسیح این چنین فرموده است (یوحنا ۱۴ : ۶). یک مسیحی اگر بخواهد نسبت به خداوندش وفادار بماند نمیتواند عقیده دیگری داشته باشد. او با مسأله حقیقت روبرو است. اگر عیسی مسیح واقعاً آن شخصی است که خود ادعا میکرد، بنابر این با کلام مقتدر خدا سرو کار داریم، اگر مسیح خدا است و غیر از او نجات دهنده ای وجود ندارد. بنابر این حتماً او یگانه راه بسوی خداست. مسیحیان نمیتوانند با رأی دادن یا هر روش دیگری این واقعیت را عوض کنند.

بعضی قوانین بوسیله مردم وضع میشوند، ولی نه تمام قوانین. مثلاً جریمه عبور از چراغ قرمز راهنمایی بوسیله مردم تعیین میشود و در خود عمل دخالتی ندارد. بنابر تصمیم مردم جریمه میتواند ۲۰۰ ریال یا ۱۰۰۰ ریال باشد، و یا اصلاً جریمه نادیده گرفته شود.

ولی در مورد تخطی از قانون جاذبه زمین مردم نمیتوانند جریمه ای تعیین کنند. شاید عده ای باتفاق آراء بخواهند برای یکساعت از قانون جاذبه زمین سرپیچی کرده، آنرا لغو کنند، هیچ شخص عاقلی حاضر نخواهد شد محض امتحان از بالای پشت بام به پائین بپرد ! کسی که از این قانون سرپیچی کند شزایش را در خود عملش خواهد دید، هرچند از اتفاق آراء مردم نیز برخوردار باشد.

همانطور که قوانین طبیعی مسلمی وجود دارند، در امور روحانی نیز قوانین مسلمی هستند. یکی از این قوانین، مکاشفه ای است که خدا از خود در مسیح بعمل آورده است و دیگری مرگ مسیح است بعنوان یگانه کفاره گناه.

وقتی یک مسیحی از مسیح بعنوان یک شخص بی نظیر صحبت میکند، قصد خودنمایی ندارد؛ بلکه بر عکس میخواید بگوید شخص گناهکاری است که با فیض مسیح رستگار شده است.

د. ت. نیلس (D. T. Niles)، اهل سیلان این مطلب را بطرز جالبی بیان میکند. «کسی که انجیل را بشارت میدهد، گرسنه سیر شده ایست که گرسنگان دیگری را بجائی که خوراک هست راهنمایی میکند.» ایمان صادقانه داشتن به چیزی، دلیل راست بودن آن چیز نیست. همچنان اگر کسی شیشه ای را در تاریکی از جایگاه دارو بردارد نمیتواند صد در صد از ماهیت آن مطمئن باشد. ایمان نمیتواند مهمتر از چیزی باشد که مورد ایمان واقع شده است، ولو اینکه ایمانی بی آرایش و بی غش باشد. پرستاری با خلوص نیت داروی عوضی در چشم نوزادی ریخت و او را کور ساخت. خلوص نیت وی حتی نتوانست کودک را نجات دهد.

این واقعیتها در مورد مطالب روحانی نیز صدق میکند. همانطور که ایمان داشتن به چیزی دلیل راست بودن آن نیست، ایمان نداشتن نیز دلیل دروغ بودن چیزی نمیشود. واقعیتها را نمیتوان انکار کرد. در امور دینی سؤالی که همواره پیش میآید این است آیا این راه درست است یا نه؟

برای مثال، موضوع الوهیت، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح را در نظر بگیرید. مسیحیت آنها را جوهر رسالت خود میداند. اسلام در مقابل، الوهیت، مرگ و رستاخیز مسیح را انکار میکند. در این نکته حساس، یکی از این نظریه ها باید غلط باشد. هرچند ننکن است عده ی زیادی به هر دو نظریه بطور صمیمی معتقد باشند، با این وجود نمیتوان هر دو آنها را درست تلقی کرد.

در مورد توافق ادیان دنیا سخن زیاد گفته شده است. بسیاری فکر میکنند که تمام ادیان در اصل یکی هستند، ادعاهای مشابه دارند، همه یکجور عمل میکنند، و تنها از نظر ظاهر اختلاف جزئی با هم دارند. این نوع قضاوت نمایشگر ناآشنایی با ادیان مختلف است.

گرچه در ادیان دنیا کم و بیش وجه تشابهی وجود دارد، ولی اختلاف بحدی زیاد است که هماهنگی ها را تحت الشاع قرار داده است.

یکی از تشابهات، اصل قانون طلائی مسیح است که بیشتر ادیان از آن برخوردارند، از زمان کنفوسیوس بعد، شعار «هرچه میخواهید مردم به شما کنند، شما هم بدیشان همچنان کنید» بصورتهای مختلف بیان شده است. بسیاری باشتباه فکر میکنند این گفته مسیح، اصل مسیحیت را تشکیل میدهد. ولی اگر کار مسیح همین بود که وعظ سر کوه و قانون طلائی را بما بدهد، بدبختی ما دو چندان میشد. بطوری که ملاحظه شد قانون طلائی از زمان کنفوسیوس متداول بوده است. مشکل انسان هرگز بی اطلاعی از فرضیه اخلاقی نبوده است، بلکه فقدان نیروی لازم جهت انجام لین وظیفه او را در مانده ساخته است.

مسیح سطح قوانین اخلاقی را بالا برد و در نتیجه مقررات آن نیز سخت تر شد. ناتوانی انسان در مقابل بیشتر شد. ولی تمام کار مسیح این نبود که قوانین را تشدید کند. و در همین نکته است که فرق مسیحیت با سایر ادیان نمایان میشود. مسیح قدرت خود را بما بخشید تا بتوانیم مطابق قوانین زندگی کنیم. او ما را می بخشد، پاک میسازد، و عدالت خود را

بما میدهد، و همه این بخشها را به رایگان عطا میکند. او ما را با خدا آشتی میدهد. او برای ما کاری میکند که ما خود از انجام دادن آن عاجزیم.

روش ادیان دیگر براساس کارهای خود شخص است. آنها میگویند این راه را انتخاب کنید تا نظر خدا به شما جلب شود تا بالاخره رستگار شوید. به کلامی دیگر، روش سایر ادیان آموزش شنا به غریق است. مسیحیت غریق را نجات میدهد.

د. ت. نایلس (D. T. Niles) در این مورد اظهار میدارد که اعمال حسنه ای که در ادیان دیگر معمول است وسیله ای هستند که امید نجات و رستگاری شخص بآن بسته است. ولی در مسیحیت نجات بوسیله کار انجام شده مسیح، بعنوان هدیه ای رایگان بدست میآید. « بنابر این » کارهای خوب در اینجا تبدیل به محبت الزام آور الهی میشود. یا بقول کسی دیگر سایر ادیان « انجام بده » هستند؛ مسیحیت « انجام یافته » میباشد.

مسیحیت عبارتست از آنچه خدا برای انسان کرده است. خدا به دنبال انسان بوده تا او را پیدا کند، و یاری دهد. براساس اعتقادات سایر ادیان، انسان در جستجو و تلاش برای رسیدن بخدا است.

بر اساس این اختلاف فاحش، تنها مسیحیت است که به انسان اطمینان تجات می بخشد. از آنجائیکه نجات ما نتیجه کاری است که خدا برای ما انجام داده، بنابر این باهمان اطمینانی که پولس رسول داشت میگوئیم « پس خاطر جمع هستیم و این را بیشتر میپسندیم که از بدن غذبت کنیم و نزد خداوند متوطن شویم » (دوم قرننیاں ۵ : ۸).

ادیانی که به « کارهای خوب » شخص متکی هستند، هیچوقت بانسان اطمینان نمیدهند. چطور میتوانید بفهمید باندازه لازم کار خوب انجام اید یا خیر؟ هرگز نمیتوانید بفهمید بخاطر نبودن اطمینان است که ترس بر انسان غلبه میکند.

رستگاری، آنطور که مسیحیت آنرا تعبیر میکند، و ما بآن اشاره میکنیم در سایر ادیان دنیا معنی دیگری دارد.

برای مثال، در دین بودا، هدف نهایی عبارتست از تزکیه نفس (نیروانا)، بوسیله کشتن هوسهاس نفس. براساس تعلیم بودا، تمام امراض و دردها بخاطر تقاضاهای نفس است. اگر کسی بتواند با پیروی از راه هشتگانه زندگی بر خواسته های نفس پیروز شود، آنگاه به رستگاری رسیده است، رستگاری که هیچ است، مانند فوت کردن شمع ! این است معنی رستگاری در دین بودا.

در هندوئیزم نیز هدف نهایی دست یافتن به « نیروانا » است. لیکن در اینجا مفهومی دیگر دارد. « نیروانا » عبارتست از بازپیوستن به برهما، خدای هندو، که قدرت مطلق عالمگیر هستی میباشد. این امر را میتوان به برگشتن یک قطره آب به اقیانوس تشبیه کرد. در هندوئیزم شخص در وجود خدا گم میشود، ولی نفس او بکلی نابود نمیشود، چنانچه در دین بودا میشود. در هندوئیزم شخص طی یک دوره متصل تولد زندگی، مرگ، و تولد ثانوی به نیروانا دست می بازد، هر حیوانی، حشره ای، یا بشری که بمیرد، فوراً بصورت دیگری دوباره متولد میشود، زندگی پست یا عالی شخص بستگی دارد به چگونگی زندگی معنوی گذشته او. اگر در دنیای قبل زندگی اخلاقی خوبی داشته، در اینجا سطح زندگی او بالاتر رفته، از راحتی بیشتر و درد کمتر برخوردار میشود. و برعکس، اگر شخص شروری بوده، زندگی پر درد و رنجی نصیب او

میگردد. ولی اگر شخص فوق العاده بدکاری بوده باشد، دیگر این بار در شکل انسان متولد نمیشود، بلکه به حیوان یا حشره تبدیل میگردد. این قانون که بر اساس آن هرکس نتیجه کارهای زندگی خود را در زندگی آینده می بیند، به قانون « کرمه » معروف است، و باز بر اساس همین قانون است که هندوها حتی از کشتن حشرات نیز دوری میکنند چه برسد به کشتن گاو، ولو اینکه این امر بهداشت و سلامتی عمومی را بمخاطره بیاندازد. آنچه بنظر ما عجیب و غریب و حتی خنده آور مینماید، برای هندوها بسیار منطقی است و هرگاه ما هم بتوانیم طرز تفکر آنان را بدانیم، برای ما هم جالب خواهد بود.

در اسلام راه رسیدن به بهشت تنها انجام اعمال نیکو و پرهیز از بدیهاست. باوجود این، باز هم از اطمینان نجات خبری نیست. بارها از هندوها، مسلمانان، و بودائیان پرسیده ام که آیا مطمئن هستند که بعد از مرگ به نیروانا یا بهشت خواهند رفت؟ ولی هنوز جواب مثبت نشنیده ام، بلکه در جواب فقط اظهار داشته اند که زندگی ناقص و ناشایست آنان مانع از این است که در این مورد با اطمینان اظهار نظر کند. در روش دینی آنان اطمینان وجود ندارد. زیرا از کفاره گناهان برخوردار نیستند و رستگاری را در لیاقت فردی میدانند.

حتی برداشت آنان از واژه « خدا » بسیار متفاوت است، گرچه گفته شده در این مورد باید همعقیده بود. اگر بگوئیم با همه کسانی که به خدا ایمان دارند متفق هستیم، و اهمیت ندهیم که این خدا چگونه است. در آن صورت در شناخت خدای واقعی در خواهیم ماند.

برخلاف عقیده عمومی، بودا هرگز ادعای الوهیت نکرده است. در واقع او منکر دسترسی به وجود خدا بود. بودا چنین استدلال میکرد که اگر هم خدا وجود داشته باشد، نمیتواند انسان را در رسیدن به رستگاری یاری دهد. انسان باید با کوشش خود رستگار شود.

هندوها پیرو وحدت وجود (خدا همه چیز و همه چیز خداست) میباشند. آنها میگویند خدا و کائنات را نمیتوان درک کرد. فکر آنها بر واژه « مایا » (Maya) متمرکز است. مفهوم مایا این است که دنیای مادی خیالی است و واقعیت تنها در دنیای روحانی نادیده نهفته است. برهما، قدرت غیر شخصی عالم هستی است که همه جا حاضر است، و هدف غایی انسان، باز پیوستن به این « خدای » نیروانا است، آئین بودا نیز خیالی و غیر واقعی بودن دنیای مادی را تعلیم میدهد. از اینجا معلوم میشود که چرا علم نوین بوسیله مسیحیانی پدیدار شد که به خدایی که دارای شخصیت است و عالم هستی که از نظم برخوردار است اعتقاد داشتند، و عقیده فلاسفه شرق را قبول نکردند. و باز بهمین دلیل است که بیشتر پیشرفتهای علمی در غرب صورت میگیرد نه در شرق. چرا انسان باید فکر کند چیزی که به آن اعتماد دارد و هم خیال است (نه یک شخصیت)؟

خدائی که اسلام و یهود بدان معتقدند، بیشتر به خدای مسیحیان شباهت دارد تا خدائی که هندوئیسم و بودائیسم بدان معتقدند. اسلام و یهود معتقدند که خدا مافوق همه و از خلقت خود جداست و بی نیاز میباشد مسیحیت هم این را قبول دارد.

ولی اگر مفهوم خدا را در اسلام بررسی کنیم، متوجه خواهیم شد که او با خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح فرق دارد. اطلاعات ما درباره الله از قرآن و محمد است. محمد مانند بودا، و برخلاف مسیح، ادعای الوهیت نکرد. او خود را فقط پیغمبر خدا معرفی کرد. صفحات قرآن خدائی را می شناساند که کاملاً از انسان فاصله گرفته، و مسلماً این چنین خدا با خدائی که « جهان را اینقدر محبت نمود که پسر بیگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد

« یکی نیست. این اختلاف عقیده در مورد خدا، باعث میشود که یک مسلمان موضوع تجلی (تجسم) خدا را امری غیر ممکن بداند. چگونه ممکن است خدای عزوجل آنها با انسان گناهکار، بیچاره و فانی تماس داشته باشد؟ مرگ خدای پسر بر روی صلیب نیز برای یک مسلمان کفر است، چون این بدان معنی است که خدا بوسیله مخلوقات خود شکست خورده باشد؟

بعقیده مسیحیان خدای یهود همان خدائی است که آنها بدان معتقدند، باوجود این یک بررسی دقیق، روشن خواهد ساخت که یهودیان قبول ندارند که خدای آنان، پدر عیسی مسیح بوده باشد. در واقع همین امر باعث تشدید اختلاف در زمان مسیح گردید. یهودیان به مسیح میگفتند ما خدا را قبول داریم، ولی تو را قبول نداریم، چون باوجودی که انسان هستی، خودت را خدا میدانی، و این کفر است.

در گفتگویی با یهودیان، مسیح به بحث در این مورد پرداخت. آنها گفتند « یک پدر داریم که خداست » مسیح گفت « اگر خدا پدر شما میبود مرا دوست میداشتید زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده ام. » کسی که از خدا است از کلام خدا را میشوند و از این سبب شما نمیشنوید که از خدا نیستید. « و حتی با لحن شدیدتری افزود « شما از پدر خود ابلیس میباشید. » (یوحنا ۸ : ۴۲ - ۴۳)

در اینجا از گفتار خود مسیح متوجه میشویم که چه رویه ای باید نسبت به کسانی که با جدیت در طلب « خدا » هستند داشته باشیم. اگر آنها در جستجوی خدای حقیقی باشند، صداقت آنها از آنجا معلوم خواهد شد که وقتی درباره مسیح بشنوند او را قبول کنند. تاریخ میسیونری روشنگر این واقعیت هست، که چطور کسانی که پیرو خدایان دیگری یا خدای ناشناخته ای بوده اند، بمجرد اینکه با حقیقت عیسی مسیح آشنا شده اند او را پذیرفته اند؛ و فوراً دریافته اند که اوست خدای حقیقی که در جستجویش بوده اند.

کتاب مقدس، چه عهد جدید و چه عتیق، بوضوح اظهار میدارد که اساس پرستش خدایان دیگر غیر از خدای حقیقی، بوسیله شیطان پایه گذاری شده است. « بعد از این ذبایح خود را برای دیوها ذبح ننمائید. » (لاویان ۱۷ : ۷) و همچنین « آنچه امتهای قربانی میکنند برای دیوها میگذرانند، نه برای خدا » (اول قرننیا ۱۰ : ۲۰).

در بین تمام رهنمایان مذهبی دنیا، تنها مسیح است که ادعای الوهیت مینماید. شخصیت محمد، بودا، و کنفوسیوس تا این اندازه مهم نیستند، و پیروانشان بر تعلیمات آنان تأکید بسیار می کنند. ولی در مورد مسیح این چنین نیست، نکته اصلی تعلیمات مسیح شخص خودش بود. اساسی ترین سؤالی که از شاگردان کرد این بود « شما مرا که میدانید؟ » و باز وقتی از او سؤال نمودند که چه کنیم تا اعمال خدا را بجا آوریم، مسیح جواب داد « عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد ایمان بیاورید. » (یوحنا ۶ : ۲۹).

بدون شک در مورد چگونگی وجود خدا، رستگاری و راه رسیدن بآن، بین مسیحیت و دیگر ادیان دنیا اختلاف شدید وجود دارد. حقیقت بخودی خود مصون از خطا است. اگر دو بعلاوه دو میشود چهار. دیگر نمیتواند در عین حال بشود ۲۳ ! ولی اگر کسی هم عقیده اش این باشد که چنین کاری ممکن است، نباید با این شخص دشمن شد، زیرا عقیده هرکس محترم است.

در امور مذهبی نیز همین اصول باید رعایت شود. شخص باید عقاید دیگران را بشنود و بآنها احترام بگذارد. البته این بدان معنی نیست که او باید تمام عقاید آنها را بپذیرد و نسبت بآنها همان ارزش را قائل باشد که نسبت به عقاید خود قائل است، چنین وضعیتی عملی نیست. «

این گفته بهیچ وجه درست نیست که « کافی است انسان به چیزی ایمان داشته باشد. « کشتار ۵ میلیون یهودی بدست هیتلر، بر اساس برتری نژادی بود. او فکر می کرد کار درستی انجام میدهد در صورتی که مرتکب اشتباه بزرگی میشد. چیزی که بآن اعتقاد داریم نخست باید حقیقی باشد تا واقعی شود. مسیح گفت « من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جزء بوسیله من نمیآید. « (یوحنا ۱۴ : ۶). مظاهر تمام ادیان راه رسیدن بخدا را نشان می دهند، ولی اگر بخواهیم خدای حقیقی و زنده را با تجربه شخصی خود بشناسیم، تنها راهش عیسی مسیح است.

پایان

انتشارات نور جهان